

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فلسفه (۲)

رشته های ادبیات و علوم انسانی – علوم و معارف اسلامی

راهنمای معلم

پایه دوازدهم
دوره دوم متوسطه



dl.YMoalem.ir

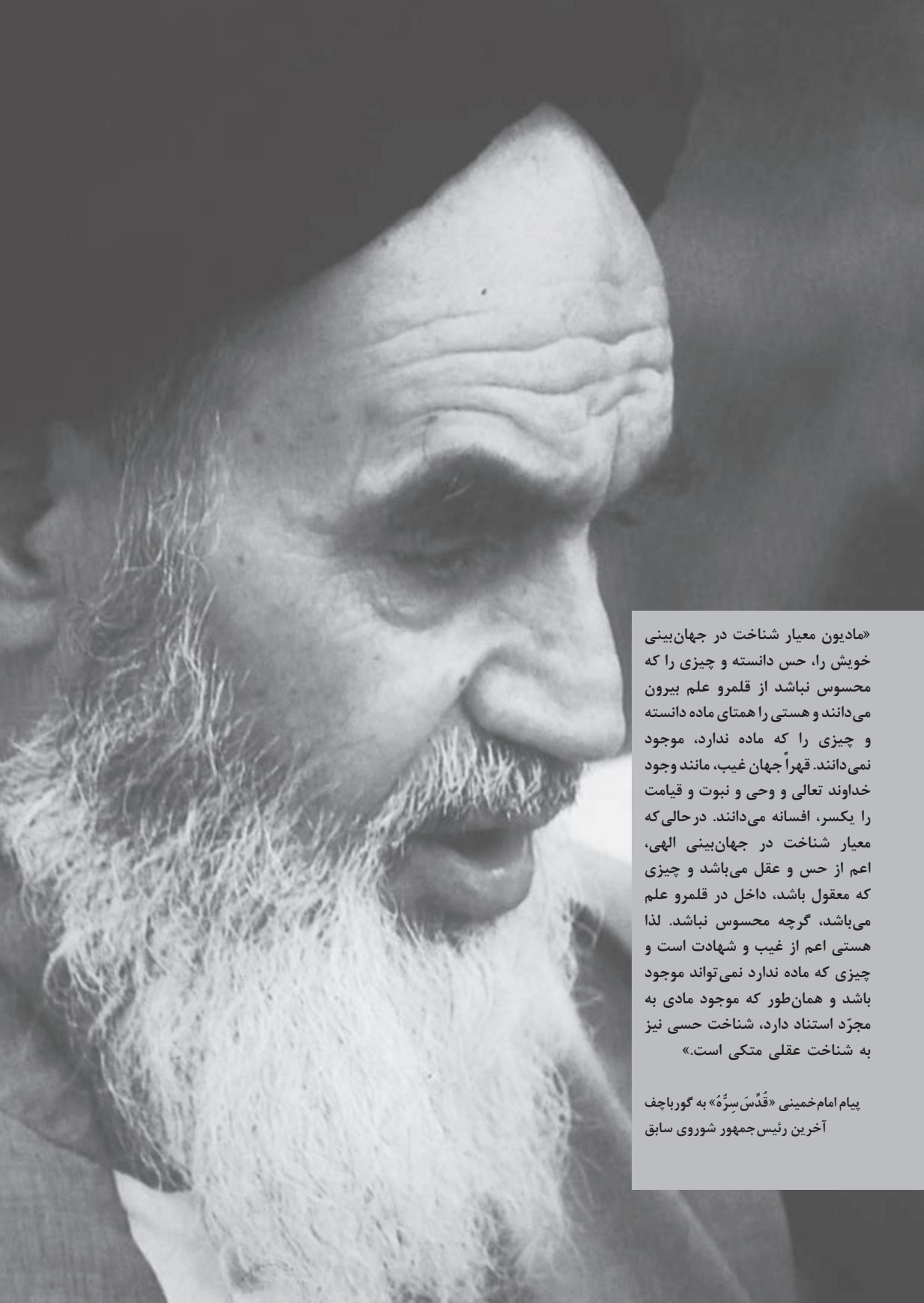


وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

- نام کتاب: راهنمای معلم فلسفه (۲) - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۲۳۸۳
- پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
- مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
- شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف: محمدمهدی اعتصامی، فخری ملکی، حمید پارسانیا، علی شیروانی، رسول برجسیان، سعید انواری و مهدی رئیسی (اعضای شورای برنامه‌ریزی و تألیف)
- مدیریت آماده‌سازی هنری: اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
- شناسه افزوده آماده‌سازی: احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری) - مهلا مرتضوی (صفحه‌آرا) - سیده‌فاطمه محسنی، زهره برهانی‌زندی، فاطمه‌صغری ذوالفقاری، پری ایلخانی‌زاده، فاطمه پزشکی و راحله زادفتح‌اله (امور آماده‌سازی)
- نشانی سازمان: تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۹۲۶۶-۸۸۳۰، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir
- ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران - تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (دارویخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۱۳۹-۳۷۵۱۵
- چاپخانه: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
- سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ دوم ۱۴۰۱

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۴۲۵-۰

ISBN: 978-964-05-3425-0



«مادیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را، حس دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد، موجود نمی‌دانند. قهراً جهان غیب، مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسر، افسانه می‌دانند. در حالی که معیار شناخت در جهان بینی الهی، اعم از حس و عقل می‌باشد و چیزی که معقول باشد، داخل در قلمرو علم می‌باشد، گرچه محسوس نباشد. لذا هستی اعم از غیب و شهادت است و چیزی که ماده ندارد نمی‌تواند موجود باشد و همان‌طور که موجود مادی به مجرد استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.»

پیام امام خمینی «قُدَسِ سِرُّهُ» به گورباچف
آخرین رئیس جمهور شوروی سابق

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

مقدمه ۱

بخش اول: پیرامون واقعیت و هستی

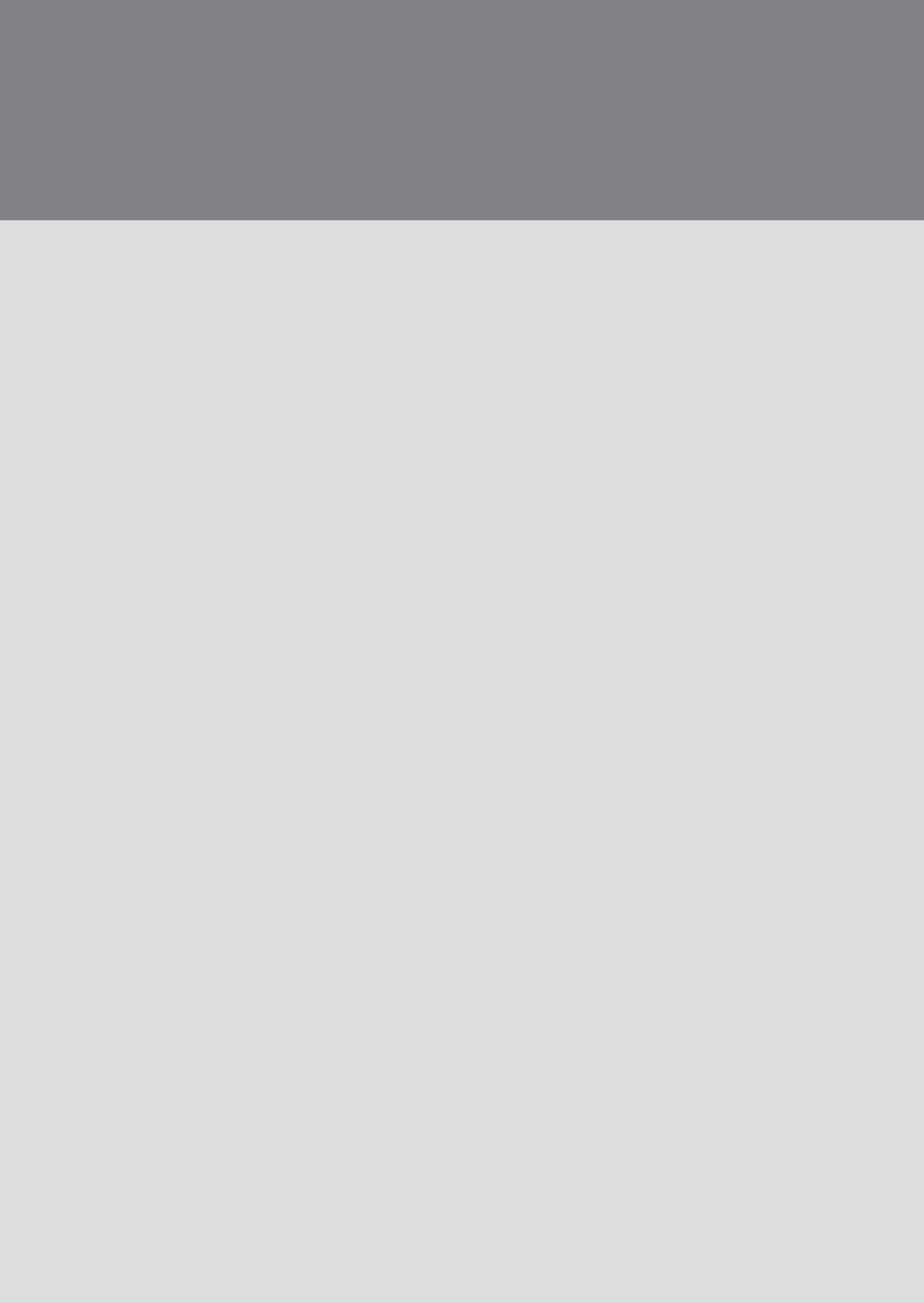
- درس ۱: هستی و چیستی ۷
درس ۲: جهان ممکنات ۱۴
درس ۳: جهان علی و معلولی ۱۹
درس ۴: کدام تصویر از جهان؟ ۳۱

بخش دوم: پیرامون خدا و عقل

- درس ۵: خدا در فلسفه - قسمت اول ۴۴
درس ۶: خدا در فلسفه - قسمت دوم ۵۳
درس ۷: عقل در فلسفه - قسمت اول ۶۲
درس ۸: عقل در فلسفه - قسمت دوم ۶۷

بخش سوم: نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

- درس ۹: آغاز فلسفه در جهان اسلام ۷۶
درس ۱۰: دوره میانی ۸۳
درس ۱۱: دوران متأخر ۸۹
درس ۱۲: حکمت معاصر ۹۶



خداوند را سپاسگزاریم که نعمت تعلّم و تعلیم حکمت را به ما عطا فرمود و ما را در مسیر تربیت تفکر و حکمت جمع کثیری از فرزندان این سرزمین قرار داد. از این رو از خدای بزرگ عاجزانه می‌خواهیم که توفیق رفیق راهمان کند تا بتوانیم این مسئولیت بزرگ را به انجام برسانیم، به گونه‌ای که هم عقلانیت و حکمت را در سیرت و صورت خود آشکار کنیم و هم از بانیان و گسترش‌دهندگان حقیقت در جامعه و در میان نسل جوان جامعه باشیم و این وعده خداوند شامل ما شود که فرمود:

الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (سوره عنكبوت، آیه ۶۹)

همچنین خداوند را شکرگزاریم که در ادامه تالیف کتاب فلسفه سال یازدهم، توفیق تالیف کتاب سال دوازدهم را به ما عنایت فرمود و بدین ترتیب دوره جدید تحوّل در کتاب‌های منطق و فلسفه به اتمام رسید. یکی از ویژگی‌های دوره جدید تالیف، حضور فعال تعداد زیادی از دبیران محترم در نقد و اصلاح پیش‌نویس‌های دروس و ارائه پیشنهادات ارزنده و شایسته برای ارتقا و اتقان کتاب بود. امیدواریم این حضور فعال و ارتباط میان برنامه‌ریزان و مؤلفان و دبیران همچنان ادامه یابد و سبب افزایش کیفیت تدریس در کلاس شود و در یک فرایند تعاملی مستمر، سبب تقویت «برنامه درسی» و «کتاب و مواد آموزشی» گردد. در اینجا چند نکته را پیرامون این کتاب یادآور می‌شویم:

۱ این کتاب، مانند کتاب سال یازدهم با رویکرد موضوعی – تاریخی نوشته شده و لذا محتوای کتاب اختصاص به فلسفه اسلامی و نظرات فیلسوفان مسلمان ندارد. بلکه چند موضوع، از موضوع‌های مهم فلسفه در دستور کار قرار گرفته و در حدّ ظرفیت این دو کتاب، نظرات فیلسوفان بزرگ، از دوره یونان باستان تاکنون ارائه و مقایسه شده است و نظر فیلسوفان اسلامی هم در میان دیگر نظرات آمده است.

۲ در کتاب فلسفه سال یازدهم توضیح داده شد که فلسفه شامل یک قسمت اصلی و ریشه‌ای است که فلسفه محض محسوب می‌شود و یک قسمت فرعی و شاخه‌ای که فلسفه‌های مضاف را دربرمی‌گیرد. قسمت فلسفه محض، امروزه خود شامل دو قسمت «هستی‌شناسی» و «معرفت‌شناسی» است.

در بخش اول کتاب سال یازدهم، به ماهیت و چیستی فلسفه پرداخته شد و بخش دوم کتاب به «معرفت‌شناسی» اختصاص یافت و مباحث مربوط به «هستی‌شناسی» به کتاب سال دوازدهم موکول شد که هم‌اکنون بخش اول کتاب دوازدهم را شامل می‌شود. در بخش دوم کتاب دوازدهم، دو موضوع خدا و عقل مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش سوم نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام می‌شود. ساختار موضوعی کتاب یازدهم و دوازدهم در یک نگاه اجمالی به‌صورت زیر است:

بخش اول: فلسفه و ابعاد آن، شامل: چیستی فلسفه، ریشه و شاخه‌های فلسفه، رابطه فلسفه با زندگی و آغاز تاریخی فلسفه

بخش دوم: معرفت‌شناسی در فلسفه، شامل: امکان‌شناخت، ابزارهای شناخت و تاریخچه معرفت‌شناسی

بخش سوم: انسان‌شناسی فلسفی، شامل: چیستی و حقیقت انسان، فلسفه اخلاق و ملاک فعل اخلاقی

کتاب فلسفه سال یازدهم

بخش اول: پیرامون هستی (هستی‌شناسی)، شامل: تمایز میان چیستی و هستی، مفاهیم امکان و وجود و امتناع، نیاز ممکن‌الوجود به واجب‌الوجود، علت و معلول و لوازم آن مانند سنخیت و وجود بخشی علت به معلول و نفی اتفاق در نظام هستی.

بخش دوم: درباره خدا و عقل در فلسفه، شامل: امکان اثبات عقلی وجود خدا، برهان‌های اصلی فلاسفه در اثبات وجود خدا، فلاسفه غرب و مسئله اثبات عقلی وجود خدا، خدا و معناداری جهان و انسان، رابطه عقل و فلسفه، محدوده کارآمدی عقل نزد فلاسفه، رابطه عقل و دین و ایمان، عقل نزد حکمای اسلامی و فلاسفه قدیم و جدید غرب

بخش سوم: سیر فلسفه در جهان اسلام، شامل: زمینه‌های رشد فلسفه در جهان اسلام، حیات عقلی و علمی و فلسفی در جهان اسلام، حکمای مشاء: فارابی و ابن‌سینا، حکمت اشراقی: سهروردی، فلسفه در دوره متأخر: حکمت متعالیه: ملاصدرا و فلسفه دوره معاصر: امام خمینی (ره)، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری.

کتاب فلسفه سال دوازدهم

۲ علاوه بر تقویت تفکر فلسفی و آشنایی با دیدگاه‌های فیلسوفان برجسته در مهم‌ترین موضوعات، یکی از اهداف کتاب آن است که خود دانش‌آموزان به یک دیدگاه کلی عقلی نسبت به جهان و انسان دست یابند و این دیدگاه کلی راهنمای آنان در زندگی باشد. به عبارت دیگر: هدف این است که دانش‌آموزان به چارچوب‌هایی، هرچند اجمالی، برای فلسفه زندگی برسند و از دیدگاه‌های فلاسفه برای عقلانی کردن زندگی خود استفاده کنند. این هدف درسی وقتی میسر می‌شود که آنان فرصت تفکر داشته باشند. این فرصت با اجرای فعالیت‌های پیش‌بینی شده در هر درس توسط دانش‌آموزان فراهم می‌شود. لذا باید بگوئیم فعالیت‌های هر درس را به شکل مقتضی و مناسب، در کلاس اجرا کنیم.

۳ آنچه از دانش فلسفه، امروز در اختیار ماست، دستاورد و میراث فیلسوفان بزرگی در سراسر جهان و در طول تاریخ است که در قالب هزاران هزار کتاب و از طریق تعلیم و تعلم به ما رسیده است. البته ما ایرانیان مسلمان و امدار شخصیت‌های بزرگی هستیم که در شکوفایی دانش فلسفه نقشی بی‌بدیل داشته‌اند و ثمره سعی آنان یک فرهنگ عقلانی و قوی است که به ما رسیده و ما وارث آن فرهنگ هستیم. وظیفه ماست که شکرگزار این میراث باشیم و از این فرهنگ عقلانی در ابعاد مختلف زندگی بهره ببریم.

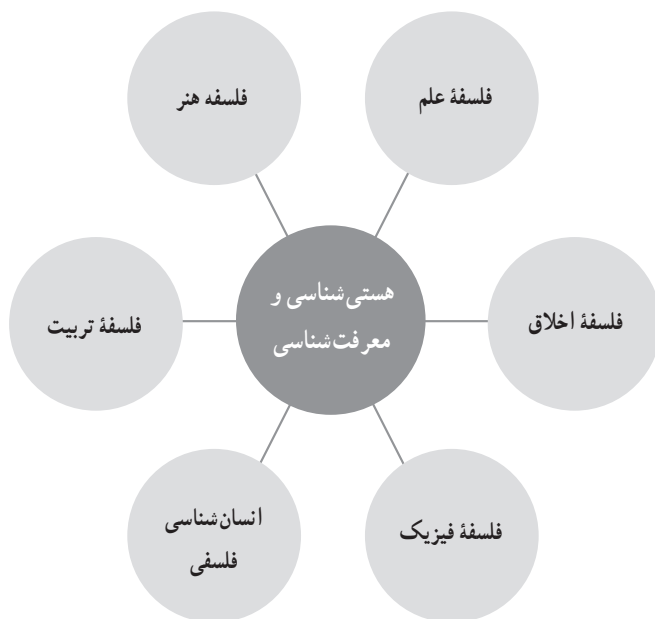
همچنین قدرشناسی و سپاسگزاری از این فیلسوفان بزرگ اقتضا می‌کند که دانش‌آموزان را با این میراث گران قدر فلسفی آشنا کنیم و با تقویت عزت نفس آنان، برای رشد مجدد تفکر فلسفی و فلسفه در جامعه خود زمینه‌سازی نماییم تا ان شاء الله در آینده‌ای نزدیک شخصیت‌هایی با توان و همت و قدرت فکری فارابی، ابن‌سینا، ملاصدرا و علامه طباطبایی ظهور کنند و عصر ما، عصر شکوفایی و رونق فلسفه در جهان اسلام باشد.

۴ لازم است نکاتی که در ابتدای کتاب دانش‌آموزان، درباره نحوه تدریس و مطالعه و ارزشیابی آمده، در ابتدای سال تحصیلی برای دانش‌آموزان بیان گردد و در طول سال به صورت مکرر یادآوری شود تا دانش‌آموزان عزیز با همان سبک و چارچوب مورد نظر برنامه‌ریزان، کتاب را مطالعه کنند و خود را برای امتحان آماده نمایند.

از خداوند مٔان توفیقات شما را در تدریس کتاب درسی فلسفه طلب می‌کنیم و از اینکه ما را بهره‌مند از نظرات و پیشنهادات و انتقادات خود می‌نمایید، سپاسگزاریم.

مؤلفان کتاب فلسفه دوازدهم

برای اینکه دانش‌آموزان با جایگاه مباحث این کتاب و این بحث آشنا شوند و رابطه آن را با کتاب سال قبل بهتر درک کنند، لازم است که در قالب یک نمودار، برخی مباحث درس‌های اول و دوم کتاب سال یازدهم یادآوری شود و آن دایره‌ای که رابطه فلسفه محض با فلسفه‌های مضاف را نشان می‌داد، ترسیم گردد.



همچنین یادآوری شود که چه مباحثی از این نمودار در کتاب سال یازدهم قرار داده شده و چه مباحثی به کتاب سال دوازدهم اختصاص یافته است. ترسیم ساختار این دو کتاب، ذهن دانش‌آموزان را منسجم‌تر و هماهنگ‌تر می‌کند و در نتیجه، آنها ارتباط میان مباحث را سریع‌تر درمی‌یابند.

از نمودار بالا مباحث زیر در کتاب سال یازدهم آمده است :

الف) معرفت‌شناسی

ب) انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه اخلاق

مباحث زیر نیز در کتاب سال دوازدهم آمده است :

الف) هستی‌شناسی

ب) فلسفه دین (خدا در فلسفه)، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی (عقل در فلسفه)

بخش ۱

پیرامون واقعیت و هستی

همکاران گرامی توجه دارند که دانش فلسفه درباره «وجود» بحث می‌کند و مسائل پیرامون وجود را مورد بررسی قرار می‌دهد. «وجود» به این معنای عام و گسترده شامل علم و معرفت هم می‌شود، زیرا علم هم نوعی از وجود است؛ وجود علمی در مقابل وجود عینی. اما از آنجا که مباحث مربوط به معرفت‌شناسی و شناخت، امروزه بسیار گسترده شده و مسائل و چالش‌های آن نیز مبتلا به بسیاری از افراد است، لذا بیشتر فیلسوفان امروزی ترجیح می‌دهند ابتدا مباحث معرفت‌شناسی را تبیین کنند و سپس به مسائل دیگر فلسفه بپردازند؛ مثلاً علامه طباطبایی در جلد اول اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله سوم تا ششم را به مباحث مربوط به معرفت‌شناسی اختصاص داده است. البته در همان جا یادآوری می‌کند که از نظر تقدم و تأخر فلسفی، این بحث باید بعد از بسیاری از مباحث وجودشناسی قرار گیرد ولی به خاطر ضرورت‌هایی که امروزه مطرح است، این مبحث، مقدم بر آنها قرار گرفته است.^۱

بنابراین، از دیدگاه فیلسوفانی مانند علامه طباطبایی و همچنین ژان‌وال، فیلسوف فرانسوی در کتاب «مابعدالطبیعه» (ترجمه یحیی مهدوی و همکاران، ص ۴۷) معرفت‌شناسی نیز خود بخشی از هستی‌شناسی و وجودشناسی می‌باشد و در مقابل آن قرار ندارد، زیرا معرفت نیز خود نوعی از وجود است.

بنابراین، وقتی موضوع فلسفه «وجود» باشد، فلسفه مساوی با «وجودشناسی» می‌شود و مسائل مربوط به وجود را شامل می‌گردد. حال، این وجود، در یک تقسیم فلسفی به دو قسم «وجود علمی» یا «وجود ذهنی» و «وجود عینی» یا «وجود خارجی» تقسیم می‌شود. آنچه در بخش دوم کتاب سال یازدهم آمد و «معرفت‌شناسی» نامیده شد، در حقیقت، درباره همین وجود علمی و ذهنی بود و آنچه که در بخش اول کتاب سال دوازدهم آمده، مربوط به همین وجود عینی و خارجی است.

۱. اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد اول، ابتدای مقاله سوم، ص ۸۸

هستی و چیستی

درس
۱

هدف کلی

تعیین نسبت میان هستی و چیستی در موجودات

اهداف جزئی

- توانایی تشخیص دو مفهوم هستی و چیستی در یک موجود؛
- نشان دادن چگونگی حمل وجود بر ماهیات؛
- توضیح درباره جایگاه این بحث در تاریخ فلسفه.

طراحی آموزشی درس

طراحی این درس در قالب برداشتن چهار قدم است و دانش آموز با برداشتن هر قدم به هدف نهایی آموزش که تعیین نسبت میان هستی و چیستی است، نزدیک می شود. بعد از قدم های سوم و چهارم فعالیت هایی پیش بینی شده که زمینه تفکر در متن را فراهم می کند. لذا دبیر محترم ابتدا محتوای قدم ها را توضیح می دهد و سپس از دانش آموزان می خواهد که فعالیت مورد نظر را انجام دهند.

در قدم نخست، توجه دانش آموزان به اصل واقعیت جلب می شود؛ به این حقیقت که ما همه واقعیت را قبول داریم و میان واقعی و غیر واقعی تفاوت قائل می شویم و چون واقعیت ها را قبول داریم، از آنها استفاده می کنیم. به تعبیر دیگر: اینکه ما دست به سوی آب می بریم و آب می نوشیم، بدان جهت است که پذیرفته ایم آب یک امر واقعی است و بودن آن را در خارج قبول کرده ایم. علاوه بر این، پذیرفته ایم که دستگاه اندیشه ما می تواند واقعیات را بشناسد و ما از طریق این شناسایی است که می توانیم نیازهای خودمان را برآورده کنیم.

۱ موجوداتی پیرامون ما هست که واقعیات خارجی را تشکیل می دهند.

۲ انسان می تواند در حدود توانایی خود این واقعیات را بشناسد.

۳ با شناخت واقعیات، امکان استفاده از آنها فراهم می آید.

در قدم دوم توجه دانش آموزان به این نکته جلب می شود که ما با واقعیت های متفاوت و مختلفی روبه رو هستیم، یکی آب است و دیگری خاک و... یعنی «چیستی» های متفاوتی پیش روی ماست. به عبارت دیگر، کودک علاوه بر مفهوم «هستی» به مفهوم «چیستی» هم می رسد. همچنین دانش آموز متوجه می شود که مفهوم

هستی میان اشیای مختلف مشترک است اما چستی هر شیئی با شیء دیگر متفاوت می باشد. در قدم سوم تأمل فلسفی ما شروع می شود، از این طریق که پرسش فارابی دربارهٔ رابطه «هستی» و «چستی» طرح می گردد و این سؤال از جانب او بیان می گردد که: رابطهٔ هستی با چستی، چگونه است؟ آیا می توان این دو مفهوم را با هم جمع کرد و گفت که این دو مفهوم، یکی هستند؟ یا این دو با یکدیگر مغایر و متفاوت می باشند؟ در قدم چهارم دانش آموزان روی پاسخ ابن سینا به سؤال قبل می اندیشند، این پاسخ که «وجود مغایر با ماهیت است» و حمل وجود بر ماهیت یک حمل ضروری نیست، بلکه یک حمل عارضی است و لذا نیازمند دلیل است. در پایان این چهار قدم نگاهی به جایگاه این بحث در تاریخ فلسفه شده است و نشان داده شده که گرچه ابن سینا بحث «تمایز وجود از ماهیت» را به صورت گسترده باز کرده و مبدأ بسیاری از مباحث دیگر قرار داده، اما فارابی و قبل از وی، ارسطو هم به این بحث توجه کرده اند. همچنین تذکر داده شده که این بحث از طریق طرفداران ابن سینا در دورهٔ آخر قرون وسطی به اروپا رفته و منشأ مباحث زیادی در آنجا نیز شده است. ممکن است سؤال شود که:

۱ چرا در قدم سوم و چهارم، از فارابی و ابن سینا یاد شده است؟

در پاسخ می گوئیم: برای اینکه علاوه بر توضیح قدم ها، با دیدگاه ابن دو فیلسوف، بخصوص ابن سینا هم آشنا شویم و دیگر نیازی نباشد که در جای دیگری نظر ابن سینا و فارابی را در این باره مجدداً طرح کنیم.

۲ چرا در پایان قدم ها گذری به تاریخ شده است؟

در پاسخ می گوئیم برای اینکه رویکرد این کتاب، موضوعی - تاریخی است. در این رویکرد، دانش آموزان با دیدگاه برخی از فلاسفه دربارهٔ موضوع طرح شده آشنا می شوند.

محورهای اصلی درس

- هر انسانی واقع گراست و می داند که پیرامون او اشیایی وجود دارد.
- هر انسانی اشیای پیرامون خود را متفاوت می یابد، یعنی چستی های گوناگونی در مقابل خود مشاهده می کند.
- هستی، وجه مشترک میان موجودات است و چستی (ماهیت) وجه اختصاصی آنها.
- تمایز مفهوم وجود از مفهوم ماهیت و دوگانگی آنها مربوط به ذهن است و این گونه نیست که بخشی از شیء خارجی مربوط به وجود باشد و بخشی مربوط به ماهیت.
- وقتی وجود را بر ماهیتی حمل می کنیم و مثلاً می گوئیم «انسان وجود دارد»، چون وجود، جزء ماهیت انسان نیست و ذاتی آن نیست، این حمل، یک حمل ضروری مانند «انسان حیوان ناطق است» نمی باشد. به همین جهت حمل وجود بر انسان مانند حمل حیوان ناطق بر انسان نیست که بی نیاز از دلیل باشد، بلکه نیازمند دلیل است. لذا می گویند «میان ماهیت و وجود تمایز هست» و «حمل وجود بر ماهیت یک حمل عارضی است»
- ابن سینا مباحث دقیق و گسترده ای پیرامون «تمایز وجود و ماهیت» طرح کرده است.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

بعد از مقدمه‌ای که دربارهٔ بخش اول توسط دبیر بیان می‌شود و جایگاه هستی‌شناسی در فلسفه مشخص می‌گردد، درس اول به شرح زیر تدریس می‌شود:

توضیح دربارهٔ قدم نخست: همان‌طور که گفته شد، قدم نخست دربارهٔ بدیهی بودن اصل واقعیت است. فیلسوف قبول دارد که جهان هستی، هست و اشیا واقعیت دارند و انسان در یک جهان واقعی زندگی می‌کند و چون در جهان واقعی زندگی می‌کند و این جهان را واقعی می‌داند، از اشیا پیرامون خود استفاده می‌کند، مثلاً لیوان آب را برمی‌دارد و دانه را می‌کارد و یا با مخاطب خود سخن می‌گوید و مخاطب را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته است و مانند آن.

توضیح قدم دوم: بعد از گام اول که «قبول واقعیت» است، در گام دوم دانش‌آموزان به این نکته توجه می‌کنند که این واقعیت یک واقعیت یکسان نیست. بلکه واقعیات متفاوتی در عالم هست؛ یعنی چیستی این واقعیت با چیستی آن واقعیت و آن واقعیت سوم متفاوت است و میلیاردها میلیارد واقعیت که دارای چیستی‌های مختلف هستند، در پیرامون ما قرار دارند و خودمان هم چیستی متفاوت با سایر اشیا داریم.

بیان مطلب در قالب گفت‌وگوی یک کودک با پدرش، بدان جهت است که نشان داده شود کودک متوجه مفهوم «چیستی» و «هستی» است، بدون اینکه هنوز این کلمات را به کار ببرد، یعنی وقتی او می‌گوید «این چیست؟» متوجه است که چیزی «هست» اما از «چیستی» آن آگاهی ندارد.

دانش‌آموزان در پایان قدم دوم باید به درک درستی نسبت به دو عبارت آخر رسیده باشند:

۱) حیثیت وجود و حیثیت ماهیت.

۲) وجه مشترک بودن وجود و وجه اختصاصی بودن ماهیت.

اشیای پیرامون ما هستند.

چیستی و خاصیت آنها را تشخیص می‌دهم.

متناسب با چیستی و خاصیتی که دارند از آنها استفاده می‌کنم.

توضیح قدم سوم: در قدم سوم توجه دانش‌آموزان به تفاوت دو مفهوم «هستی» و «چیستی» جلب می‌شود و به تأملی که فارابی در این باره کرده، می‌پردازد.

انجام فعالیت «تکمیل گزاره‌ها»

هدف از این فعالیت، درک بیشتر تفاوت هستی و چیستی توسط دانش‌آموزان است.

گزارهٔ اول را با ذکر نام اشیائی مانند آب، سیب و اسب تکمیل می‌کنند.

گزارهٔ دوم را با اشاره به اموری مانند جاذبه، انرژی، روح و نور تکمیل می‌کنند.

گزارهٔ سوم را هم با ذکر مواردی مانند پری دریایی و سایر موجوداتی که در افسانه‌ها و داستان‌های تخیلی آمده، تکمیل می‌کنند. در این فعالیت چیستی‌هایی را تصور می‌کنند که وجود خارجی ندارند و به این طریق تفاوت میان چیستی و هستی را بهتر درک می‌کنند.

توضیح قدم چهارم: در قدم چهارم دانش‌آموز با نحوهٔ دقیق تمایز میان دو مفهوم «وجود» و «ماهیت» آشنا می‌شود و درمی‌یابد که فیلسوفان با دقت و تأمل در همان مفاهیمی که در ذهن هر انسان از جمله کودکان است، به یک دریافت دقیق فلسفی می‌رسند که نتایج بسیار بزرگی در فلسفه دارد. در اینجا به چند نکته باید توجه شود:

۱ این بحث در کتاب‌های فلسفی با عنوان «زیادت وجود بر ماهیت»، «مغایرت وجود و ماهیت»، «عروض وجود بر ماهیت» و برخی عنوان‌های دیگر آمده است.

۲ گرچه فارابی به تفاوت میان وجود و ماهیت توجه کرده، اما بحث دقیقی در این باره ارائه نکرده است. اما ابن‌سینا که میان این بحث و بحث امکان رابطه برقرار کرده، استفاده‌های بیشتری از این بحث به عمل آورده است.

۳ این بحث، پایه و مقدمهٔ بحث «اصالت وجود» هم می‌باشد، زیرا در آنجا گفته می‌شود حالا که ما از یک واقعیت دو مفهوم انتزاع می‌کنیم، این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک از این دو مفهوم بالاصاله بر واقعیت خارجی دلالت دارد و در خارج اصالت دارد، «وجود» یا «ماهیت»؟ در پاسخ این سؤال است که میرداماد می‌گوید اصالت با ماهیت است و ملاصدرا معتقد می‌شود که اصالت با وجود می‌باشد.

۴ تمایز میان «ماهیت» و «وجود» امر روشنی است، زیرا همان‌جا که کودک می‌گوید «این چیست؟»، در دستگاه ذهنی خود وجود شیء را پذیرفته اما از «چیستی» و ماهیت آن بی‌خبر است و همین نشان می‌دهد که با آمدن «وجود» یک چیز به ذهن، ضرورتاً ماهیت آن به ذهن نمی‌آید، همان‌طور که با آمدن یک «چیستی» به ذهن نیز ضرورتاً وجود آن به ذهن نمی‌آید. در عین حال، فلاسفه دلایلی هم برای اثبات این قضیه ذکر کرده‌اند که فیلسوف بزرگ، حاج‌ملاهادی سبزواری در قالب شعر آن دلایل را ذکر کرده است. وی می‌گوید:

إِنَّ الوجودَ عارضُ المَهیةِ

حق این است که وجود بر ماهیت عارض است

تَصَوُّراً وَ اتِّحَاداً هُوَیةً

در ذهن و آن دو خارجاً یکی می‌باشند

لِصِحَّةِ السَّلْبِ عَلَى الْكَوْنِ فَقَطْ

به دلیل اینکه سلب وجود از ماهیت صحیح است،

وَلَا فِتْقَارَ حَمْلِهِ إِلَى الْوَسْطِ

و به دلیل اینکه حمل وجود بر ماهیت نیازمند حد وسط است.

در این بیت، مرحوم سبزواری دو دلیل ذکر کرده است:

- اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت (جنس یا فصل) می بود، نفی وجود از ماهیت، ممکن نبود و حال آنکه می توان وجود را از ماهیات نفی کرد؛ مثلاً می توان گفت «انسان نیست».
- دلیل دوم اینکه اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت می بود، اثبات وجود برای هیچ ماهیتی نیازمند به دلیل نبود. با تصور هر ماهیتی وجود هم با آن همراه می شد.

و لِأَنَّكَ مِنْهُ فِي التَّعَقُّلِ

و به دلیل انفکاک وجود از ماهیت در تعقل و در ذهن

و لِاتِّحَادِ الْكُلِّ وَ التَّسْلُسِ

و به دلیل لزوم یکی شدن همه ماهیات و لزوم تسلسل

در این بیت نیز مرحوم سبزواری دو دلیل دیگر ذکر کرده است:

- اگر وجود عین ماهیت یا جزء آن می بود، تصور وجود از تصور ماهیت منفک نمی شد و هرگاه ماهیت را تصور می کردیم وجود نیز تصور می شد و حال آنکه گاهی ماهیتی را تصور می کنیم و در آن حال توجهی به نیستی یا هستی آن نداریم و از هستی یا نیستی آن غفلت داریم.
- اگر وجود عین هر ماهیتی بود، لازم می آمد که همه ماهیات یکی باشند، زیرا وجود، مفهوم واحدی است و اگر این مفهوم واحد عین مفهوم همه ماهیات باشد، لازم می آید که همه ماهیات یک مفهوم داشته باشند و اگر وجود جزء ماهیت (جنس یا فصل) باشد، مستلزم تسلسل است، زیرا اگر وجود، مثلاً جنس برای ماهیت باشد، لازم می آید که جزء دیگر ماهیت که آن هم خودش ماهیتی است، خودش موجود باشد و لازم می آید که وجود، جزء آن جزء هم باشد و چون آن جزء نیز موجود است، لازم می آید که وجود، جزء آن نیز باشد و همین طور الی غیرالنهاییه.^۱

ادامه بحث در قدم چهارم: در این قسمت بحث، با استفاده از اطلاعات منطقی دانش آموزان، تفاوت میان

دو نوع قضیه که یکی حمل ذاتی بر ذات است و دیگر حمل وجود بر ذات، توضیح داده می شود:

«انسان حیوان ناطق است» که محمول برای موضوع ضروری است و نیاز به دلیل و حد وسط ندارد.

«انسان موجود است» که محمول برای موضوع ضروری نیست و حمل وجود بر انسان نیازمند دلیل و حد وسط است.

پاورقی کتاب درسی در صفحه ۵ می‌تواند اطلاعات تکمیلی به دانش‌آموزان بدهد لذا پیشنهاد می‌شود که این پاورقی در کلاس توضیح داده شود. البته پاورقی‌ها جزء محتوای اصلی کتاب نیست و در امتحانات مورد پرسش قرار نمی‌گیرند.

انجام فعالیت «بررسی»

در این فعالیت، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند درباره‌ی خلاف آنچه ابن‌سینا بیان کرده بیندیشند و ببینند که اگر وجود و ماهیت را یکی بگیرند، آیا اشکالی پیش می‌آید یا نه. ما، در صفحه قبل، با ذکر اشعار مرحوم سبزواری اشکالات این فرض را بیان کردیم و دبیران محترم می‌توانند در لابه‌لای بیان دانش‌آموزان آن اشکالات را ذکر کنند.

در این فعالیت از عبارت «عین مفهوم ماهیت» و «جزء آن» استفاده شده که بیان دیگری از «نوع» و «جنس و فصل» است. البته در اینجا لازم نیست که ما حتماً به موضوع نوع و جنس و فصل بپردازیم. اما اگر خواستیم به این اصطلاحات هم اشاره کنیم، می‌توانیم آنها را به صفحه ۳۴ کتاب منطق ارجاع دهیم. در آنجا تحت عنوان «تعریف به حد و رسم» درباره‌ی جنس و فصل توضیحاتی داده شده است.

انجام فعالیت «بازبینی»

این فعالیت، بازگشتی به فعالیت «تکمیل کنید» می‌باشد. در آنجا سه عبارت بیان شد که دانش‌آموزان باید نمونه‌هایی برای هر عبارت ذکر کنند. دو سؤال طرح شده در این فعالیت به منظور افزایش دقت نظر دانش‌آموزان است و جنبه آموزشی جدیدی ندارد.

لذا، اولاً همه گزاره‌ها با بیان ابن‌سینا هماهنگ است و تضادی با قول ایشان ندارد. ثانیاً گزاره دوم و سوم باروشنی بیشتری تمایز وجود از ماهیت را نشان می‌دهند، زیرا در گزاره دوم این نکته آمده که هستی برخی از امور را می‌شناسیم اما ماهیت آنها روشن نشده است. در گزاره سوم نیز گفته شده که ما می‌توانیم ماهیاتی را در ذهن بیاوریم در حالی که ممکن است اصلاً موجود نباشند.

در پاسخ به سؤال دوم هم می‌گوییم: در گزاره اول سخنی از تمایز میان وجود و ماهیت نیست و فقط گفته شده که ما از اشیای پیرامون خود دو مفهوم چستی و هستی را به دست می‌آوریم. اما در گزاره‌های دوم و سوم، تمایز میان وجود و ماهیت مورد توجه قرار گرفته و این دو گزاره بیشتر می‌توانند نظر ابن‌سینا را تأیید کنند.

توضیح درباره گذر تاریخی

این قسمت از درس می‌خواهد جایگاه ارزشمند ابن‌سینا را در طرح این موضوع و تأثیر آن را در تاریخ فلسفه هم در جهان اسلام و هم در اروپا نشان دهد.

انجام فعالیت «به کار بیندیم»

در تمرین ۱، قضیهٔ انسان مخلوق است، مخلوق از ذاتیات انسان نیست و حمل آن بر انسان نیازمند دلیل است. اما بشر و ناطق ذاتی انسان است و دلیل نمی‌خواهد.

تمرین ۲، گویای آن است که انسان‌ها به‌طور طبیعی میان وجود و ماهیت تمایز قائل می‌شوند، یعنی با اینکه می‌دانند موجودی هست ولی نمی‌دانند که ماهیت آن موجود، چیست؟ و نیز انسان برای وجود، یک معنا در ذهن دارد و با اینکه نسبت به ماهیت آن موجود شک و تردید دارد که چه ماهیتی است، اما این شک و تردید به وجود آن موجود سرایت نمی‌کند.

در تمرین ۳، دانش‌آموزان با حمل ضروری و حملی که نیازمند به دلیل است بیشتر آشنا می‌شوند.

حمل حیوان بر انسان ذاتی است و دلیل نمی‌خواهد.

حمل ناطق بر انسان نیز ذاتی است و دلیل نمی‌خواهد.

حمل شیر بر انسان ممتنع است زیرا نه به لحاظ مفهومی جزء مفهوم انسان است و نه به لحاظ خارج شیر و انسان یکی هستند.

حمل عجول بر انسان ذاتی نیست و هر انسانی ممکن است به این صفت دچار شود و ممکن است دچار نشود. بنابراین باید به حالت افراد نگاه کنیم و در تجربه ببینیم که آیا اهل عجله است یا نه. حمل موجود بر

انسان نیز ذاتی نیست و دلیل می‌خواهد که دلیل آن هم همان مشاهده و تجربهٔ خود ماست.

در تمرین ۴، سه ضلعی، ذاتی مثلث است و لذا حمل آن بر مثلث نیازمند دلیل نیست.

جهان ممکنات

درس
۲

هدف کلی

توانایی تبیین مفاهیم سه گانه امکان، ضرورت و امتناع و بیان دیدگاه فلاسفه نسبت به ممکن الوجود بودن موجودات جهان.

اهداف جزئی

- تشخیص جایگاه مفاهیم سه گانه در قضایای مختلف؛
- تعیین نسبت وجود با مفاهیم مختلف از نظر جهات سه گانه وجوب، امکان و امتناع؛
- درک ممکن الوجود بودن انسان و سایر موجودات جهان.

طراحی آموزشی درس

این درس با توصیفی از جهان طبیعت آغاز می شود. هدف از این توصیف آماده کردن ذهن دانش آموزان برای سؤال هایی است که در انتهای این توصیف، درباره این طبیعت پهناور مطرح شده است. با طرح سؤال های پنج گانه درباره جهان، دانش آموزان، برای ورود به بحث امکان و وجوب آمادگی کسب می کنند. چهار سؤال اول به درس مربوط نیست و فقط برای این است که دانش آموزان توجه داشته باشند که سؤال های اساسی چندی درباره جهان طبیعت وجود دارد. سؤال پنجم، همان سؤالی است که این درس برای پاسخ به آن طراحی شده است.

برای رسیدن به پاسخ سؤال پنجم، در ابتدا دانش آموزان با مفاهیم امکان، ضرورت و امتناع آشنا می شوند. آنان، با دسته بندی قضایای مختلف و تعیین نسبت محمول آن قضایا با موضوعشان، به تعیین رابطه امکانی یا وجوبی یا امتناعی هر محمول با موضوع آن می پردازند و بدین ترتیب با این سه مفهوم آشنا می شوند.

آنگاه دانش آموزان همین سه رابطه را در آنجا که وجود، محمول واقع شود، تمرین می کنند. پس از این مرحله، دانش آموزان با این سؤال روبه رو می شوند که: «اگر رابطه وجود با درخت، انسان، ماه، ستاره و همه اشیا پیرامونی رابطه امکانی است، چرا این رابطه به وجوب تبدیل شده و این اشیا واجب الوجود شده و موجود شده اند؟»

در پاسخ به این سؤال استدلال این سینا توضیح داده می شود و مفهوم «واجب الوجود بالغیر» تبیین می گردد.

محورهای اصلی درس

- سؤال‌های مهمی دربارهٔ جهان با عظمت پیرامون ما مطرح است، مانند اینکه: آیا این موجوداتی که هستند، حتماً باید باشند یا ممکن بود که موجود نشوند؟
- رابطهٔ محمول قضیه با موضوع آنها دارای سه حالت است: امکان، وجوب، امتناع.
- رابطهٔ وجود با موضوع خود نیز یا در حالت امکان است یا وجوب یا امتناع.
- موجودات پیرامونی همه ممکن‌الوجود بالذات هستند که موجود دیگری به آنها ضرورت وجود بخشیده است.
- بنابراین، موجودات جهان، همه ممکن‌الوجود بالذات و واجب‌الوجود بالغیر هستند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیحی دربارهٔ عظمت جهان و سؤال‌های اساسی پیرامون آن

برای اینکه دانش‌آموزان آمادهٔ ورود به سؤال‌های فلسفی دربارهٔ جهان شوند، خوب است که ابتدا دربارهٔ جهان ماکروسکوپی و میکروسکوپی توضیحاتی داده شود و ناظر به شگفتی‌ها و عظمت این جهان، نمونه‌هایی از قبیل آنچه در درس آمده، بیان گردد. خوب است که برخی از دانش‌آموزان تشویق شوند که مطالعه‌ای دربارهٔ جهان انجام دهند و آمارهایی را در کلاس ارائه نمایند.

پس از این آمادگی، سؤال‌های پنج‌گانه را یک‌بار مرور می‌کنیم و درحد فرصتی که داریم، باب گفت‌وگو را برای نظردهی دانش‌آموزان می‌گشاییم. در این گفت‌وگو، لازم نیست که به نتیجهٔ روشن و نهایی دربارهٔ هر سؤال برسیم؛ زیرا چهار سؤال اول جزء محتوای درس نیست. فقط سؤال پنجم جزء محتوای درس است که در خود درس به آن می‌پردازیم. از دانش‌آموزان نیز می‌خواهیم که سؤال‌های مشابهی طرح کنند. آنگاه از میان سؤال‌های طرح شده، یک سؤال را که محور مباحث بعدی است انتخاب می‌کنیم و ابتدا از دانش‌آموزان می‌خواهیم دربارهٔ این سؤال نظر اولیهٔ خود را بیان نمایند.

طرح مفاهیم سه‌گانه

در این قسمت از درس می‌خواهیم دانش‌آموزان را با سه مفهوم «امکان»، «ضرورت» و «امتناع» که البته در زندگی معمولی نیز درحال استفاده از آن هستند، بیشتر آشنا کنیم. برای آشنایی با این سه مفهوم، سه قضیه به دانش‌آموزان ارائه شده است:

- در قضیهٔ اول، رابطهٔ میان موضوع و محمول «ضرورت» است.
- در قضیهٔ دوم، رابطهٔ میان موضوع و محمول «امکان» است.

■ در قضیه سوم، رابطه میان موضوع و محمول «امتناع» است. بدین ترتیب دانش‌آموزان به سه مفهوم می‌رسند: ضرورت، امکان و امتناع

انجام تمرین

در این فعالیت دو تمرین دارد:

در تمرین «الف» سه قضیه هندسی قرار داده شده و از دانش‌آموزان درخواست شده که رابطه میان آنها را مشخص کنند. از آنجا که قضایای هندسی رابطه‌های روشن و واضحی دارند، می‌توانند به تثبیت معانی سه‌گانه امکان امتناع و ضرورت در ذهن دانش‌آموزان کمک کنند.

۱. مجموع دو ضلع مثلث بزرگ‌تر از ضلع سوم است.	این رابطه، ضروری و واجب است.
۲. ارتفاع و میانه یکی است.	این رابطه، ممکن است و ضروری برای هر مثلثی نیست.
۳. مجموع زوایای مثلث سه قائمه است.	این رابطه، ممتنع است.

در تمرین «ب»، دانش‌آموزان باید برای هریک از روابط سه‌گانه نمونه‌هایی بیاورند. این نمونه‌ها باید توسط دبیر محترم بررسی شود و درستی و نادرستی آنها مشخص گردد. دبیر می‌تواند در پرسش‌های خود از دانش‌آموزان در کلاس و امتحانات، قضایای دیگری را ذکر کند و از دانش‌آموزان بخواهد که رابطه آنها را تعیین نمایند. بعد از اینکه دانش‌آموزان با سه مفهوم وجوب (ضرورت)، امکان و امتناع آشنا شدند، باید همین سه مفهوم را نسبت به قضایایی که محمول آنها «وجود» است بیاموزند.

انجام فعالیت «تعیین رابطه»

قبل از این آموزش، در فعالیتی که ارائه شده، ابتدا دانش‌آموزان رابطه وجود با برخی مفاهیم را تمرین می‌کنند و نوع رابطه آنها را با وجود مشخص می‌نمایند.

مربع پنج‌ضلعی	انرژی	پرنده	روح	دریای جیوه	فرشتگان	خدا	دیو	سیاه سفید	سوختن	مهربانی	خاک
امتناع	امکان	امکان	امکان	امکان	امکان	ضرورت	امکان	امتناع	امکان	امکان	امکان

توجه: احتمال دارد که برخی از دانش‌آموزان رابطه وجود با خاک و مهربانی و سوختن را رابطه ضروری بدانند به این دلیل که مثلاً خاک الان موجود است. برخی دانش‌آموزان هم ممکن است متوجه حقیقت و ذات خاک شوند و بگویند که چنین نیست که خاک ضرورتاً باید موجود باشد و رابطه را امکانی ببینند. همین اختلاف نظر، می‌تواند مقدمه‌ای برای ورود به بحث بعدی باشد.

تیبین ممکن‌الوجود بودن اشیا

در اینجا با استفاده از آموخته‌های قبلی، یعنی مغایرت میان مفهوم وجود و مفهوم ماهیت، ابتدا این سؤال را مطرح می‌کنیم که: آیا رابطه وجود با ماهیات امتناعی است؟
احتمالاً جواب آنان منفی خواهد بود، زیرا اگر رابطه امتناعی باشد، هیچ ماهیتی به وجود نخواهد آمد.
سپس می‌پرسیم: آیا رابطه آنها ضروری و وجوبی است؟
احتمالاً باز هم پاسخشان منفی خواهد بود، زیرا در آن صورت همه ماهیات همیشه باید باشند.
با این پرسش و پاسخ، برای آنها روشن می‌شود که رابطه وجود با ماهیات یک رابطه امکانی است.
در اینجا به بررسی سؤال اصلی درس می‌پردازیم: چرا با اینکه رابطه ماهیات با وجود یک رابطه امکانی است، و این ماهیات هم می‌توانند باشند و هم نباشند، اما این رابطه امکانی الان به هم خورده و این اشیا موجود شده‌اند؟
با طرح سؤال فوق، وارد پاسخ ابن‌سینا به این سؤال می‌شویم؛ پاسخی که در حقیقت، همان «برهان وجوب و امکان» است که برای اثبات واجب‌الوجود به کار رفته است. با تقریر بیان ابن‌سینا مشخص می‌شود که:
■ ممکن‌الوجود برای اینکه موجود شود، باید رابطه‌اش با وجود از حالت امکانی خارج شود و به حالت وجوب برسد.

■ اما چون خودش ذاتاً ممکن‌الوجود است، نه واجب‌الوجود، عامل یا عواملی باید او را از حالت امکانی خارج کنند و وجود را برای آن ممکن‌الوجود واجب نمایند، یعنی این ممکن‌الوجود را به «واجب‌الوجود بالغیر» برسانند.

انجام فعالیت «تفکر»

این فعالیت، برای تثبیت توضیحات داده شده است. در این فعالیت سه سؤال طرح شده است.
پاسخ سؤال اول منفی است، زیرا اگر چیزی به نحو ذاتی از چیزی منفک باشد و نتواند با آن جمع شود و در عین حال بخواهد با آن جمع شود، اجتماع نقیضین پیش خواهد آمد که امری محال است.
پاسخ سؤال دوم هم منفی است، زیرا اگر رابطه وجود با چیزی ضروری باشد و نتوان وجود را از آن منفک کرد، بدین معناست آن چیز همواره موجود است و در هیچ برهه‌ای از زمان، وجود از او جدا نمی‌شود.

فعالیت سوم، خود سه بند دارد و هر سه باید توسط دانش‌آموزان تکمیل شود :

- در بند الف، کلمه «واجب»
- در بند ب، کلمه «ممکن»
- در بند ج، کلمه «ممتنع» قرار می‌گیرد.

انجام فعالیت «به‌کار ببندیم»

این فعالیت شامل سه قسمت است.

در قسمت ۱ مجموعه‌ای از مفاهیم در دو ردیف قرار گرفته‌اند که دو به دو نوعی ارتباط باهم دارند. دانش‌آموزان باید مفاهیم مرتبط باهم در این دو ردیف را بیابند و قضیه‌ای موجه یا سالبه با آنها بسازند؛ مثلاً کسی می‌تواند بنویسد:

- مثلث سه ضلع دارد: وجوب
- مربع چهار ضلع دارد: وجوب
- پیراهن حسن آبی است: امکان
- عدد سه زوج است: امتناع
- مثلث سه ضلع دارد: وجوب

البته ممکن است دانش‌آموزان جمله‌های دیگری تنظیم کنند، مثلاً کسی بنویسد: مثلث چهار ضلع دارد:

ممتنع

سؤال طرح شده در قسمت ۲ یک پیچ کوچک دارد، زیرا در سؤال آمده که آیا «موجودات عالم» را می‌توان به واجب و ممکن تقسیم کرد؟

می‌دانیم هر موجودی، وجود برایش ضروری است و آلا موجود نبود، حال یا ضرورت بالذات یا ضرورت بالغیر. اما اگر نگاه به ذات و ماهیت موجود کنیم، موجودات عالم را می‌توان به دو دسته ممکن بالذات و واجب بالذات تقسیم کنیم. البته این ممکن بالذات، چون اکنون موجود است، واجب بالغیر شده است.

پس موجودات عالم را از آن جهت که موجودند، به دو دسته واجب الوجود بالذات و واجب الوجود بالغیر تقسیم می‌کنیم. اما همین موجودات را از نظر ذاتشان، به دو دسته ممکن الوجود و واجب الوجود تقسیم می‌نماییم.

در پاسخ به سؤال قسمت ۳ می‌گوییم که هر سه حالت می‌تواند صحیح باشد، زیرا اگر چیزی را در ذهن خودمان بیاوریم و در نظر بگیریم، اما در خارج آن را نیابیم، می‌تواند بدان جهت باشد که ذاتاً ممتنع الوجود است، مانند شریک خداوند. همچنین می‌تواند بدان جهت باشد که علت آن پیدا نشده تا آن را از حالت امکان خارج کند و موجود نماید.

جهان علی و معلولی

درس
۳

هدف کلی

توانایی تبیین اصل علیت و نشان دادن آثار و نتایج آن اصل در جهان

اهداف جزئی

- توجه به قریحه پرسشگری در انسان و سؤال از علت‌ها از همان کودکی؛
- تعریف دقیق علت و معلول؛
- توضیح نظر فیلسوفان درباره پذیرش اصل علیت توسط انسان؛
- بیان اصل سنخیت علت و معلول، با ذکر نمونه و شواهد؛
- توضیح درباره وجود علی و معلولی.

طراحی آموزشی درس

در این درس، ابتدا دانش‌آموزان بازگشتی به دوران کودکی می‌کنند و با تأملی در احوال خود و مشاهده رفتار کودکان، آماده طرح یک سؤال می‌شوند و این سؤال را به شکل‌های گوناگون تا پایان درس دنبال می‌کنند و آن سؤال این است که :

آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که «چرا» می‌گوید یا شرایط بیرونی و ساختار جهان او را به «چرا» گفتن می‌کشاند؟

پس از طرح این سؤال و بحث درباره آن، سه گام برداشته می‌شود :

- ۱ ابتدا تبیین دقیقی از رابطه علیت صورت می‌گیرد.
- ۲ سپس درباره چگونگی قبول رابطه علیت توسط انسان و مقایسه دیدگاه‌های مختلف در این باره توضیح داده می‌شود.

۳ آنگاه رابطه سنخیت میان علت‌ها و معلول‌ها روشن می‌گردد.

۴ در پایان نشان داده می‌شود که این علت است که وجود پیدا کردن را برای معلول ضروری می‌کند.

محورهای اصلی درس

- انسان موجودی پرسشگر است و از چگونگی و علل پدیده‌ها سؤال می‌کند.
- جهان ساختاری علت و معلولی دارد و پدیده‌ها خود به خود پدید نمی‌آیند و به علت نیاز دارند.
- فلاسفه نظرات متفاوتی دربارهٔ قبول اصل علیت توسط انسان دارند.
- فلاسفهٔ مسلمان معتقدند که علیت یک اصل عقلی است و ریشه در اصل عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین دارد.
- میان علت‌ها و معلول‌ها رابطهٔ سنخیت وجود دارد و هر علتی، معلول خاص خود را پدید می‌آورد.
- علت‌ها معلول‌های خود را از حالت امکانی خارج می‌کنند و وجود را برای آنها ضروری می‌نمایند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

تحلیل حس کنجکاو در کودک

کنجکاوای کودک زمینهٔ خوبی برای ورود به بحث علّیت است؛ زیرا هم دانش‌آموزان، خود آن را تجربه کرده‌اند و هم آن را در میان کودکان دیگر می‌یابند. تحلیل کنجکاوای کودک که مقدمهٔ ورود به درس است، به آنجا کشیده می‌شود که بخش اعظم این کنجکاوای‌ها برای «علت‌یابی» است. البته بخشی از کنجکاوای کودک هم ناظر به چگونگی‌هاست؛ مثلاً اگر او با یک دستگاه رادیو روبه‌رو شود، می‌خواهد بداند این ابزار چیست و از چه قطعاتی تشکیل شده است. حال اگر این رادیو روشن شود و صدایی از آن پخش شود، می‌خواهد بداند «چرا رادیو روشن شد؟»، «چه کسی این صدا را ایجاد می‌کند؟» و مانند آن.

انجام فعالیت «تفکر»

در این فعالیت، دانش‌آموزان باید دربارهٔ یک سؤال مهم اظهار نظر کنند. در پاسخ به این سؤال می‌گوییم اصولاً ساختار ذهن کودک علت‌یاب است و بخش اعظم تفکر کردن همان علت‌یابی است. به عبارت دیگر، انسان قدرت و توانایی تفکر و استدلال و یافتن علت‌ها و چگونگی‌ها را دارد و همین توانایی است که وقتی به کار می‌افتد، سبب کسب علم و دانش می‌شود و به میزانی که انسان بیشتر تفکر کند، دانش بیشتری به دست می‌آورد. پرسش‌های کودک، صرفاً تقلید از بزرگ‌ترها نیست. بلکه، تربیت بزرگ‌ترها سبب تقویت توانایی کودک در پرسشگری می‌شود، نه اینکه اصل پرسشگری را در او به وجود بیاورد و ایجاد کند. سؤال از چراها و چگونگی‌ها در نهاد هر کودکی هست.

البته ساختار جهان هم متناسب با این ذهن علت‌یاب کودک هست، زیرا قانون علّیت بر جهان حاکم است و برخی چیزها علت برخی چیزهای دیگر می‌باشند و همین امر به ذهن کودک اجازه می‌دهد که سؤال‌های جدید و جدیدتری دربارهٔ جهان طرح کند و در حد امکان هم به پاسخ‌های خود برسد.

توضیح دربارهٔ رابطهٔ علیّت و تفاوت آن با سایر روابط

با اینکه هر فردی با رابطهٔ علیّت آشناست و در هر لحظه از زندگی در حال استفاده از این رابطه است، اما در این قسمت از درس تلاش می‌کنیم که فهم دقیق و شفافی از «علت»، «معلول» و «رابطهٔ علیّت» در دانش‌آموز شکل بگیرد که بعدها و در مسائل پیچیدهٔ فلسفی بتواند از این فهم استفاده کند. اینکه رابطهٔ علیّت یک «رابطهٔ وجودی» است و با سایر روابط متفاوت است و معلول، وجود خود را از علت می‌گیرد، مهم‌ترین نکته در فهم دقیق رابطهٔ علیّت است.

توجه کنیم که رابطهٔ علیّت، خودش یک رابطهٔ ضروری است، نه امکانی. وقتی می‌گوییم که معلول به علت نیاز دارد، این نیاز یک نیاز ضروری است، نه اینکه هم می‌تواند نیاز داشته باشد و هم نیاز نداشته باشد. به عبارت دیگر، معلول، حتماً به علت نیاز دارد. اساساً مقصود از رابطهٔ علیّت این است که می‌خواهد بگوید معلول بدون علت، امکان‌پذیر نیست، معلول بدون علت محال است. به همین جهت در ذیل عنوان «تفاوت رابطهٔ علیّت با سایر روابط» گفته شده که: در رابطهٔ علیّت «وجود یک چیز ضرورتاً وابسته به وجود دیگری است و اگر علت باشد، معلول آن هم حتماً خواهد بود.»

انجام فعالیت «مقایسه»

انجام این فعالیت سبب تشخیص بیشتر تفاوت رابطهٔ علیّت با سایر روابط می‌شود. در این فعالیت، جدولی تنظیم شده و از دانش‌آموزان خواسته شده که نوع رابطه را در ستون مقابل بنویسند.

نوع رابطه	اشیا
خواهاری و برادری	فرزندان پدر و مادر با یکدیگر
رابطهٔ جذب (نیروی جاذبه)	زمین و اشیای روی آن
تعلیم و تعلّم	استاد و شاگرد
کارکردن و دستمزد دادن	کارگر و کارفرما
رابطهٔ نظم (همکاری و هماهنگی)	اجزای ساعت

در همهٔ این رابطه‌ها، اجزا و اشیایی وجود دارند که با هم رابطه برقرار می‌کنند. اما در رابطهٔ علیّت، معلول وجود ندارد و علت به معلول وجود می‌دهد و آن را بیدار می‌آورد.

توضیح درباره منشأ درک و پذیرش رابطه علیت

بحثی که در اینجا مطرح است این است که: انسان بر چه اساسی این رابطه را پذیرفته و فهمیده که «حتماً معلول نیازمند علت است»؟

در ابتدای درس نشان داده شد که کودک با اصل علیت آشناست و بخشی از کنجکاوای او ناظر به همین «چرا»هاست؛ یعنی کودک نسبت به هر حادثه و اتفاقی که پیرامونش رخ می‌دهد، کنجکاو است و به دنبال علت آن است.

توجه داشته باشیم که در اینجا ما به دنبال نحوه پیدایش مفهوم علت و معلول در ذهن کودک نیستیم. این موضوع را مرحوم علامه طباطبایی در مقاله پنجم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، تحت عنوان «پیدایش کثرت در ادراکات»، که نحوه پیدایش معقولات اول و معقولات ثانی را توضیح می‌دهد، تبیین کرده است. ایشان در آنجا می‌گوید مفاهیم علت و معلول که جزء معقولات ثانیه فلسفی هستند، بعد از ورود اولین ادراکات حسی، یعنی معقولات اولیه، در ذهن شکل می‌گیرند؛ این بیان علامه بر مبنای نظریه فلاسفه اسلامی و از جمله علامه طباطبایی درباره پیدایش اولین ادراکات و علوم در انسان است. آنها عقیده دارند که انسان در بدو تولد به طور مادرزادی هیچ مفهوم اولیه و ادراکی ندارد و ذهن کودک در حالت بالقوه است. اولین ادراکات، از طریق حس و به نحو انفعالی وارد دستگاه ادراکی انسان می‌شود و ذهن، در حد همین ادراکات فعلیت می‌یابد؛ مثلاً کودک متوجه مزه شیرینی می‌شود یا سیاهی را می‌بیند یا سفیدی نور را در می‌یابد. بعد از اینکه این ادراکات وارد شد و ذهن شکل گرفت و توانست در این ادراکات تصرف کند، متکی بودن این ادراکات به خود و ذهن خود را می‌یابد و مفاهیمی از قبیل وابسته بودن، علت بودن و معلول بودن را به علم حضوری مشاهده می‌کند و از این علم حضوری، علم حصولی به دست می‌آورد و متوجه مفاهیمی مانند علت و معلول می‌شود.

اما مسئله ما در اینجا این است که انسان از کجا متوجه می‌شود که این اصل در عالم جاری است و هر معلولی نیازمند علت است و هیچ پدیده‌ای بدون علت، موجود نمی‌شود؟

طرح دیدگاه فلاسفه اروپایی

در بیان دیدگاه فلاسفه اروپایی، دو دیدگاه مشهور که مربوط به عقل گرایان و تجربه‌گرایان است و نیز دیدگاه خاص کانت که می‌توان آن را دیدگاهی ایده‌آلیستی نامید مطرح شده است:

عقل‌گرایان، به خصوص دکارت این اصل را فطری می‌دانند و منظورشان از فطری این است که این مفهوم را انسان از جایی کسب نکرده و از بدو تولد داشته است و به تعبیر دیگر، این مفهوم به طور مادرزادی همراه انسان بوده است.

اما تجربه‌گرایان آن را مکتسب از تجربه می‌دانند و معتقدند که انسان در تجربه خود متوجه رابطه ضروری میان علت و معلول شده است؛ مثلاً بر اثر تکرار طلوع خورشید و روشن شدن زمین، دریافته که هرگاه خورشید طلوع کند حتماً زمین روشن خواهد شد.

البته در این میان، هیوم، فیلسوف قرن هجدهم انگلستان، در عین حال که یک فیلسوف تجربه‌گراست و می‌گوید انسان، برای رسیدن به معرفت راهی جز تجربه ندارد، اما معتقد است علیّت، یک مفهوم مستقیم تجربی مانند سایر مفاهیم تجربی که از حس گرفته شده باشد، نیست.

او در پاسخ به این پرسش که انسان‌ها رابطه علیّت را از کجا به دست آورده‌اند، می‌گوید: رابطه علیّت، برای مثال صرفاً طلوع خورشید و روشن شدن زمین نیست، بلکه رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین است. او می‌گوید ما با حس خود، طلوع خورشید را می‌بینیم، روشن شدن زمین را هم می‌بینیم. اما ضرورت میان این دو یک امر قابل مشاهده نیست. این ضرورت را از کجا آورده‌ایم که می‌گوییم «هرگاه خورشید طلوع کرد، زمین حتماً روشن می‌شود؟» او با یک تحلیل تجربی می‌گوید: انسان‌ها در وهله اول دیده‌اند که همه اشیایی که علت و معلول به شمار می‌آیند، هم پهلویند،^۱ یعنی همیشه همراه هم‌اند، یعنی طلوع خورشید را با روشن شدن زمین دیده‌اند. او همچنین می‌گوید تجربه این را هم به مردم نشان داده است که علت قبل از معلول وجود می‌یابد و معلول به دنبال آن پیدا می‌شود، یعنی علت بر معلول تقدم زمانی^۲ دارد. البته در آن زمانی که علت هست و معلول نیست، هنوز علت به مرحله تام خود نرسیده است و علت، آن زمان که علت می‌شود، معلول هم همراهش می‌آید و اگر علت، قبل از معلول وجود نداشته باشد، توالی زمانی از بین می‌رود و همه اشیاء با هم پدید می‌آیند. پس هم، هم پهلویی و هم زمانی لازم است و هم تقدم زمانی علت بر معلول.

او می‌گوید انسان‌ها عنصر سومی را هم در علیّت دخالت می‌دهند و آن «ضرورت» است؛ انسان این گونه فکر می‌کند که اگر علت آمد، ضرورتاً معلول هم می‌آید.

پس: هیوم می‌گوید هم پهلویی و توالی، مساوی با اصل علیّت نیستند. آنچه اصل علیّت را می‌سازد، مفهوم «ضرورت» است که می‌گوید اگر «الف» آمد، ضرورتاً «ب» هم خواهد آمد. حال او می‌پرسد که انسان این «ضرورت» را از کجا به دست آورده است؟ از تجربه؟ خودش پاسخ می‌دهد که: انسان‌ها در تجربه فقط توالی و هم پهلویی را مشاهده کرده‌اند. سپس هیوم در تحلیل اینکه انسان‌ها چگونه به مفهوم «ضرورت» رسیده‌اند که بتوانند بگویند مثلاً با آمدن خورشید ضرورتاً روشنایی می‌آید، می‌گوید: همراهی دائم وقایع، عامل پیدایش چنین تصویری در انسان بوده است؛ وقتی می‌گوییم «الف» علت «ب» است، بدان جهت است که ما پیوسته مشاهده کرده‌ایم وقایعی از نوع «ب» همواره به دنبال وقایعی از نوع «الف» روی داده است و این یک «عادت

۱. Contiguous

۲. Temporal priority

ذهنی» است. یک «عادت ذهنی» خاص ما را ترغیب می‌کند که بعد از این هم بگوییم اگر خورشید آمد، ضرورتاً روشنایی هم خواهد آمد. از همین «تجربه تداعی» است که تصور «ارتباط ضروری» حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، ما به جهان صفاتی را نسبت می‌دهیم که در ما ریشه دارند و تصورات آنها، نه از طریق عادی، بلکه از راه نوعی فعالیت ذهنی به وجود می‌آیند که از تأثیراتی که ادراک خارجی موجب آنهاست، بی‌نیاز هستند.^۱ کانت، البته راه سومی پیش گرفت که هم با راه دکارت متفاوت بود و هم با هیوم.

دکارت، گرچه این مفهوم را فطری و مادرزادی می‌دانست، اما معتقد بود که این مفهوم برخارج دلالت می‌کند؛ یعنی واقعاً در خارج رابطه علیت وجود دارد. اما کانت معتقد بود که اصولاً این مفهوم یک مفهوم سوپزکتیو است، یعنی مربوط به ساختار ذهن است. به تعبیر دیگر، کانت معتقد بود که انسان، پدیدارها را این‌گونه می‌بیند و می‌یابد، نه اینکه پدیده‌ها این‌گونه هستند.

از طرف دیگر، هیوم معتقد نبود که این مفهوم ضرورت علی و معلولی از ابتدا در ذهن باشد؛ بلکه انسان از طریق مشاهده مکرر و تجربه مکرر برخی حوادث، برایش این‌گونه تداعی می‌شود که پس «ب» که همواره با «الف» می‌آید، ضرورتاً از «الف» ناشی می‌شود و این تداعی، گرچه بر اثر تجربه و تکرار تجربی شکل گرفت، اما یک امر ذهنی و عادت ذهنی است. اما کانت معتقد است که اصولاً تجربه در اینجا مدخلیتی ندارد. ساختار ذهن از ابتدا این‌گونه است که برخی پدیدارها را در جایگاه علت قرار دهد و برخی را در جایگاه معلول و علت و معلول (علیت) اصولاً دلالت خارجی ندارد و مربوط به ساختار علم در انسان است.

به عبارت دیگر قوه فاهمه انسان دارای مقولاتی است که شرایط پیشینی معرفت و علم هستند و این امکان را به انسان می‌دهند که بتواند در مورد خارج تفکر کند و اعیان خارجی را فهم نماید. مقولات فاهمه عبارت‌اند از:

۱ کتیات : وحدت، کثرت و تمامیت

۲ کیفیات : واقعیت (ایجاب)، عدم واقعیت (سلب) و حصر

۳ نسب : ذاتیت و تقرر (جوهر و عرض)، علیت و بستگی (علت و معلول) و مشارکت

۴ جهات : امکان و امتناع، وجود و عدم و ضرورت و امکان

این دوازده مقوله شرایط پیشینی علم هستند. پیشینی بودن، بدان معناست که از تجربه به دست نیامده‌اند، بلکه شرط معرفت تجربی هستند.

دیران محترم توجه دارند که در همان حدی که در کتاب درسی آمده باید برای دانش‌آموزان اکتفا کرد و نیاز به دادن توضیحات بیشتر به آنها نیست.

توضیح دیدگاه فلاسفه مسلمان

فلاسفه مسلمان بر اساس یک دیدگاه کلی معتقدند که :

اولاً: ذهن در بدو تولد، نه دارای تصور اولیه است و نه تصدیق اولیه.

ثانیاً: اولین ادراکات از طریق حواس وارد ذهن می‌شوند. اما اینها فقط تصورات هستند.

ثالثاً: همین که ذهن بخواهد یک تصدیق بسازد و بگوید مثلاً سیاهی سفیدی نیست، در همین جا اصل بدیهی «عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین» را حاضر می‌یابد، یعنی می‌یابد که سفیدی روی سیاهی قرار نمی‌گیرد و سفیدی غیر از سیاهی است. پس این اصل گرچه از تجربه به دست نیامده، اما بعد از آمدن اولین تصورات قرار دارد.

رابعاً: اولین تصورات، مربوط به حس هستند که معقولات اولیه نامیده می‌شوند. دسته دوم تصورات که معقولات ثانیه فلسفی هستند (مانند علت و معلول، جوهر و عرض، وحدت و کثرت) بعد از معقولات اول، اما با مشاهده حالات نفس و ذهن به ادراکات خود و قوا و افعال خود حاصل می‌شوند.^۱

خامساً: همین تصورات علت و معلول، وقتی می‌خواهند به صورت یک قانون عام درآیند و گفته شود که مثلاً هر معلولی علت می‌خواهد، یک فرایند عقلی دارد و مبتنی بر قانون عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین و قانون بعدی آن، یعنی ترجیح بلامرجح است.^۲

انجام فعالیت «تطبیق»

این فعالیت می‌تواند ارتباط میان دیدگاه‌های یک فیلسوف در موضوعات مختلف را نشان دهد. دانش‌آموزان در سال یازدهم با نظر دکارت و تجربه‌گرایان و فیلسوفان مسلمان درباره معرفت و شناخت آشنا شده‌اند و می‌توانند با تطبیق آن نظرات بر نظر آنان در علیت، به رابطه میان اندیشه آنان در این موضوع‌ها پی‌برند، مثلاً دکارت که فیلسوفی عقل‌گرا بود و معتقد بود که عقل انسان علاوه بر تجربه، دانش‌های اولی هم دارد، بر آن مبنا در مورد علیت هم معتقد است که علیت از تجربه به دست نیامده و خود عقل، آن را درک می‌کند. تجربه‌گراها نیز چون معتقدند که همه دانش‌ها از تجربه به دست می‌آید، می‌گویند که درک و پذیرش اصل علیت هم از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد.

فلاسفه مسلمان هم چون علاوه بر تجربه، استدلال عقلی محض را قبول دارند، هماهنگ با آن نظر می‌گویند که قانون علیت یک قانون عقلی است و مادرزادی هم نیست و از طریق تجربه و درک توالی زمانی و مانند آن هم به دست نیامده است.

۱. علامه طباطبائی و مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، مقاله پنجم، ص ۲۴۱

۲. همان، مقاله هشتم و نهم

ابن سینا در این باره می گوید:

«وایضاً فان العلم بالاسباب المطلقة حاصل بعد العلم باثبات الاسباب للامور ذوات الاسباب : فاناً ما لم تثبت وجود الاسباب للمسببات من الامور باثبات أن وجودها تعلقاً بما يتقدمها في الوجود، لم يلزم عند العقل وجود السبب المطلق، وأن ههنا سبباً ما و أما الحس فلا يؤدّي الآ الى الموافاة. وليس إذا توافى شيان، وجب أن يكون احدهما سبباً للآخر. والافتناع الذي يقع للنفس لكثرة ما يورده، الحس والتجربه فغير متأكد، على ما علمت، إلا بمعرفة أن الامور التي هي موجودة في الاكثر هي طبيعياً واختيارية.»^۱

«اینکه بپذیریم علت ها و سبب های مطلق داریم (که می توانند موضوع علم فلسفه قرار گیرند)، بعد از این است که بپذیریم رابطه علیتی در جهان هست و علت هایی برای اموری که نیازمند علت اند، وجود دارد و ما تا وقتی که رابطه علیت را اثبات نکرده ایم و وجود علت برای امور نیازمند به علت را قبول نکرده ایم و معلول ها وجودشان وابسته و متعلق به علت هایی است که وجوداً مقدم بر آنها هستند، عقل الزامی ندارد که برای جهان علت مطلق و سبب مطلق فرض کند. حال آیا حس می تواند ما را به اثبات رابطه علیت برساند؟ خیر، زیرا حس فقط همراهی و توالی اشیا را به ما نشان می دهد و همراهی و توالی دو شیء به معنای این نیست که یکی حتماً علت دیگری است و اگر هم بر اثر تکرار این پشت سرهم آمدن و همراه هم آمدن از طریق تجربه و حس، یک نوع اقتناع برای نفس حاصل شود، این به معنای پذیرش اصل علیت نیست. این فقط می رساند که این حوادث تکرار شونده امور طبیعی و اختیاری هستند.»

بیان ابن سینا، علاوه بر یک تبیین دقیق از علیت، ناظر بر رفع اشکالی است که قرن ها بعد پایه فکری فیلسوفی مثل هیوم را تشکیل داده اشکالی که حتی سبب بیداری کانت از خواب جزمی شده و او را به این سمت سوق داده که برای مفاهیمی مانند علیت چاره اندیشی جدیدی کند و برای علیت در فاهمه، جایی بیابد. جالب و شگفت انگیز است که ابن سینا هم به «توالی» مورد نظر هیوم اشاره می کند و توضیح می دهد که این توالی به هیچ وجه منشأ اعتقاد به علیت در انسان نشده و هم به موضوع «عادت ذهنی» توجه می کند که هیوم آن را عامل پیدایش اصل علیت در انسان به شمار می آورد و این را هم ابن سینا مردود می شمارد.

توضیح اصل سنخیت علت و معلول

فیلسوفان مسلمان، اصل سنخیت را هم یک اصل عقلی می دانند، نه تجربی و معتقدند که این اصل، پایه رفتارهای انسان و دانشمندان، در علوم مختلف می باشد. در اینجا دانش آموزان باید به این نکته توجه کنند که:

■ دلیل عقلی فلاسفه برای اصل سنخیت چنین است: شیء «الف» که ویژگی خاصی دارد، باید آثاری

متناسب خود داشته باشد و شیء «ب» که ویژگی دیگری دارد، باید آثار دیگری متناسب خود داشته باشد. اگر شیء «الف» و شیء «ب» آثاری مشابه هم داشته باشند، ترجیح بلامرّح رخ می‌دهد که امری محال است و نتیجه‌اش این می‌شود که از هر چیزی هر چیزی پدید آید که این هم محال است.

■ البته پیدا کردن نمونه‌ها و مصداق‌های اصل سنخیت یک امر تجربی است، یعنی اینکه چه چیزی علت چه چیزی است، این را از طریق تجربه و مشاهده به دست می‌آوریم و مثلاً می‌دانیم که آب چه خواص و آثاری دارد و آهن، چه خواص و آثار دیگر.

■ متکلمین، اکثراً اصل سنخیت را نمی‌پذیرند و معتقدند که اصل سنخیت با اختیار و قدرت خداوند منافات دارد.

انجام فعالیت «بررسی»

این فعالیت برای تعمیق اصل سنخیت است.

در تمرین اول، دانش‌آموزان یک بررسی در اعمال و رفتار روزانه خود و دیگران می‌کنند و می‌بینند که همه براساس اصل سنخیت عمل می‌کنند، مثلاً: سوار اتومبیل شدن بدان جهت است که از اتومبیل انتظار دارند با سرعت بیشتر حرکت کند، غذا می‌خورند چون از غذا انتظار دارند که رفع گرسنگی و سلامتی آنها را تأمین کند و ...

تمرین دوم نیازمند دقت بیشتر است. کسی که تجربه‌گرای محض است، در عمل نمی‌تواند از این نظر خود پیروی کند، زیرا بنابر اصل تجربه‌گرایی، اگر فرد تجربه‌گرا با پدیده‌ای جدید روبه‌رو شود، نمی‌تواند از این پدیده انتظار آثار خاص داشته باشد. اما در عمل این گونه نیست و همان فرد هم از هر پدیده جدیدی که می‌بیند، انتظار آثار خاص دارد، یعنی با پدیده‌های جدید که روبه‌رو می‌شود، باز هم براساس اصل سنخیت با آن برخورد می‌کند؛ یعنی به دنبال شناخت آثار ویژه آن پدیده است و انتظار دارد که آثار خاصی از آن ظاهر شود و این می‌رساند که اصل سنخیت یک اصل تجربی نیست.

در تمرین سوم، از دانش‌آموزان می‌خواهیم که ضرب‌المثل‌هایی را که بیان‌کننده اصل سنخیت است، بیان کنند، مانند: «گندم از گندم بروید جو زجو»؛ «هر کسی آن درّود عاقبت کار، که کشت».

بحث دربارهٔ وجوب علی و معلولی

این بحث، دنبالهٔ بحث امکان است. در بحث امکان در درس قبل، توضیح داده شد که ماهیات پیرامون ما و نیز خودمان نسبت به وجود، حالت امکانی داریم و ذات ما به گونه‌ای نیست که ضرورتاً موجود باشیم.

حال که ما ممکن‌الوجود هستیم، وقتی موجود می‌شویم که از حالت امکان بیرون بیاییم و وجود برای ما واجب شود و این کار توسط علت رخ می‌دهد.

توضیح درباره خلاصه و نتیجه درس

در این مرحله از تدریس، با استفاده از آنچه در درس آمده، یک جمع‌بندی از درس به عمل می‌آید و برخی از لوازم بحث علیت بیان می‌گردد:

الف: از اصل علیت این لازمه مهم به دست می‌آید که میان حوادث عالم ارتباط و پیوستگی وجود دارد. مثلاً بخار شدن آب دریاها به تابش خورشید مرتبط و پیوسته است. بالا رفتن بخار آب دریا به سبکی جرم و وزن آن وابسته است. منجمد شدن بخار آب در ارتفاع بالا با سردی هوای جو رابطه دارد. یعنی یک علت بخار شدن آب دریا آفتاب است و یک علت بالا رفتن بخار سبکی آن است و بقیه امور هم به همین نحو.

ب: از اصل وجود بخشی علت به معلول این لازمه به دست می‌آید که رابطه میان پدیده‌ها و پیوستگی میان علت و معلول، یک رابطه تخلف‌ناپذیر است. اگر علت پدیده‌ای موجود شد، بالضروره و حتماً معلول آن هم خواهد بود. حال اگر فکر کردیم علت پدیده‌ای هست اما آن پدیده نیست، باید بدانیم که حتماً آن علت، علت تامه نبوده است، نه اینکه علت آمده اما معلول آن نیامده است، زیرا اگر بشود که علتی بیاید اما معلولش نیاید، یا به این معناست که این علت در علت بودن خود و برای پدیدآوردن معلول خود به چیز دیگری نیاز دارد که در این صورت، این علت، علت تامه نیست یا به این معناست که تخلف معلول از علت خود ممکن است که این، به معنای انکار اصل علیت است.

ج: از اصل سوم، یعنی اصل سنخیت، نظم و قانونمندی جهان و روابط مشخص و معین میان پدیده‌ها به دست می‌آید.^۱

اصل سنخیت می‌گوید اگر دیدیم که از موجودی به نام «الف» پدیده‌ای به نام «ب» پدید آمد، نه «ج» و «د» و غیره، به خاطر خصوصیت ویژه‌ای در «الف» است که متناسب با این خصوصیت ویژه، «ب» پدید آمده است. اگر اصل سنخیت را نپذیریم، باید بپذیریم که ممکن است هر چیزی از هر چیزی پدید بیاید و دیگر نظم عالم معنا و مفهومی نخواهد داشت.

تذکر: اگر لوازم اصل علیت به خوبی برای دانش‌آموزان باز شود، جلوی بسیاری از سوء برداشت‌ها گرفته خواهد شد و تأثیر بسیار مثبتی بر تفکر فلسفی آنان خواهد داشت که به آنها در تبیین دیگر مسائل فلسفی کمک خواهد کرد.

انجام فعالیت «بررسی»

در این مرحله از بحث، دانش‌آموزان باید با تأمل و تفکر شخصی یا با هم‌اندیشی با سایر دانش‌آموزان تبعات و نتایج انکار هر یک از اصول سه‌گانه را به دست آورند.

■ اگر کسی اصل علیت را انکار کند، نباید انتظار داشته باشد که با خوردن آب عطش او برطرف گردد، نباید دیدن یک پدیده کلمه «چرا» بگوید، تحقیق و جست‌وجوی علمی را باید کنار بگذارد و دست خود را نباید تکان بدهد و در حقیقت، دست به هیچ کاری نباید بزند.

■ اگر کسی اصل وجود بخشی علت به معلول را انکار کند، مانند این است که خود اصل علیت را انکار کرده است و تأثیری برای علت در وجود وجود بخشی به معلول قائل نشده است و بودن و نبودن علت برای او یکسان است. این علت است که به معلول وجود می‌دهد و آن را از تساوی میان بودن و نبودن خارج می‌کند. اگر علت نباشد، در آن صورت، معلول باید به صورت اتفاقی و خود به خود وجود پیدا کند و موجود شود.

■ اگر کسی اصل سوم (سنخیت) را نپذیرد، علاوه بر موارد بالا، نمی‌تواند هیچ حادثه‌ای را پیش‌بینی کند و نمی‌تواند از هر موجودی آثار و لوازم خاص آن را انتظار داشته باشد و نمی‌داند که برای پیدا کردن علل حوادث، در کدام زمینه به جست‌وجو پردازد و اصولاً چنین شخصی باید منکر رشته‌های تخصصی در علوم شود، زیرا شکل‌گیری دانش‌هایی مانند فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی بدان معناست که میان پدیده‌های خاص، روابط خاصی شکل می‌گیرد که ویژه آن پدیده‌هاست.

انجام فعالیت «به‌کار بندیم»

در فعالیت اول نتایجی از اصل علیت بیان شد که انسان در زندگی روزانه خود از آن استفاده می‌کند. از دانش‌آموزان می‌خواهیم که درباره این نتایج اظهار نظر کنند. این نتایج عبارت‌اند از:

۱ وجود نظم در میان پدیده‌ها: نظم جهان نتیجه همان سنخیت علی و معلولی است. اگر از هر چیزی هر چیزی پدید می‌آید هیچ نظم و ترتیبی وجود نداشت.

۲ امکان پیش‌بینی رخدادها: این هم به علت قبول اصل سنخیت است، مثلاً با آمدن ابر، انتظار داریم که باران بیارد.

۳ امکان پیشگیری از حادثه‌ها: چون می‌دانیم که مثلاً سیل باعث تخریب می‌شود، با ایجاد سد مانع سیل می‌شویم تا اثر سیل که تخریب خانه‌هاست، اتفاق نیفتد. پس در اینجا هم اصل سنخیت پذیرفته شده است.

۴ امکان پژوهش و تحقیق: پژوهشگر هم چون انتظار دارد که از هر پدیده‌ای آثار خاصی مشاهده کند، تحقیق می‌کند تا آثار خاص هر پدیده را شناسایی کند.

۵ تنظیم امور زندگی: اینکه مثلاً انسان روز را برای کار و شب را برای استراحت قرار می‌دهد بدان جهت است که شب آثار خود را دارد و روز آثار خود را.

۶ به وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش: این هم بدان سبب است که پدیده‌های هم‌نوع و نزدیک به هم آثار نزدیک به هم دارند.

در تمرین دوم عبارت‌هایی آمده و از دانش‌آموزان می‌خواهد که مشخص کنند این عبارات نظر کدام گروه از فلاسفه است.

■ علیّت حاصل توالی یا هم‌زمانی میان پدیده‌هاست: تجربه‌گرایان

■ درک انسان از علیّت، یک درک فطری است: دکارت

■ چون انسان از جهت ذاتی ممکن‌الوجود است نیاز به علت دارد: ابن‌سینا و فلاسفهٔ پیرو او و توماس آکوئینی

■ اصل علیّت یک اصل تجربی است: تجربه‌گرایان

■ اصل علیّت یک اصل کاملاً عقلی است: عقل‌گرایان و فیلسوفان مسلمان

در تمرین سوم یک شعر داده شده است که ناظر بر اصل سنخیت علت و معلول است.

کدام تصویر از جهان؟

درس
۴

هدف کلی

توانایی توضیح و تبیین نظام مندی جهان و نقد برخی دیدگاه‌ها دربارهٔ اتفاقی بودن جهان و حوادث داخل آن.

اهداف جزئی

- توانایی بیان لوازم علیّت
- توضیح پیامد انکار علیّت و لوازم آن
- توضیح معانی اتفاق و نقد و ارزیابی آنها

طراحی آموزشی درس

از آنجا که هدف اصلی این درس پیشگیری از برخی برداشت‌های غلط فلسفی از نظرات علمی جدید، به‌خصوص در حوزهٔ فیزیک است، کوشش ما بر این نقطه متمرکز است که دانش‌آموزان بتوانند با استفاده از ابعاد و لوازم اصل علیّت، این برداشت‌های غلط فلسفی را نقد کنند.

از این رو درس با طرح یک مسئله چالشی آغاز می‌شود، این مسئله که آیا اصولاً «اتفاق»، که ما روزانه در محاورات خود از آن استفاده می‌کنیم، وجود دارد یا نه.

پس از طرح این پرسش معانی مختلف «اتفاق» را طرح می‌کنیم تا نشان دهیم که آیا این معانی با لوازم اصل علیّت سازگار هستند یا نه و آیا در میان این معانی، معنایی یافت می‌شود که سازگار با اصل علیّت باشد؟

محورهای اصلی درس

- «اتفاق» کلمه‌ای است که در فرهنگ‌های مختلف کاربرد دارد و حتی برخی از فیلسوفان نیز در تبیین خود از جهان از آن استفاده کرده‌اند.
- امروزه از نظرات دانشمندان دربارهٔ پیدایش اولیه جهان و روند تکاملی تاریخ زیست موجودات، برخی چنین برداشت کرده‌اند که پیدایش جهان و تحوّل موجودات، اتفاقی بوده است.
- قبول اصل علیّت و وجوب بخشی علت به معلول و اصل سنخیت لوازمی دارد که درک درست این لوازم در تبیین بهتر جهان و شناخت هستی به ما کمک می‌کند.
- سه معنا از معانی اتفاق، دربردارندهٔ انکار سه اصل علیّت، وجوب بخشی علت به معلول و اصل سنخیت است. لذا هر کس این معانی از اتفاق را بپذیرد، آن سه اصل را انکار کرده است.
- اتفاق، معنای چهارمی دارد که این معنا با لوازم اصل علیّت سازگار است و معمولاً ما انسان‌ها همین معنا را بیشتر در محاورات خود به کار می‌بریم.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

طرح چالشی مسئله «اتفاق»

در ابتدای تدریس این درس، الفاظی مانند «اتفاق»، «تصادف»، «شانس» و «بخت» را با دانش‌آموزان در میان می‌گذاریم و تلاش می‌کنیم که آنها برداشتشان از این الفاظ را بیان کنند و با یکدیگر مقایسه نمایند. این بحث و مذاکرهٔ اولیه اگر به خوبی هدایت شود، می‌تواند گام مناسبی برای ورود به گام‌های بعدی باشد. همچنین اگر بتوانیم نظرات دانش‌آموزان را به صورتی دسته‌بندی کنیم و در گوشه‌ای یادداشت کرده و نگاه داریم، می‌توانیم در ادامهٔ مباحث، به آن نظرات مراجعه کنیم و میزان صحّت و دقّت آنها را مشخص نماییم تا دانش‌آموزان به درستی یا نادرستی نظر خود بیشتر توجه کنند.

طرح نظرات برخی فلاسفه و دانشمندان موافق اتفاق

بعد از اینکه دانش‌آموزان دربارهٔ کلمات تصادف و شانس و بخت و اتفاق با هم گفت‌وگو کردند، نظرات فلاسفه و دانشمندانی را مطرح می‌کنیم که در ابتدای درس مطرح شد و چنین برداشت می‌شود که آنها معتقد به اتفاق بوده‌اند. از جمله:

- دیدگاه دموکریتوس در نحوهٔ پیدایش جهان و شکل‌گیری موجودات: کاپلستون در کتاب «تاریخ فلسفه» دیدگاه دموکریتوس و لوکیبوس را چنین بیان می‌کند:

«بنا بر نظر لوکیبوس و دموکریتوس شمار نامحدودی واحد تقسیم‌ناپذیر وجود دارند که اتم‌ها (ذرات تجزیه‌ناپذیر) نامیده می‌شوند. اینها به ادراک حسی در نمی‌آیند، زیرا بسیار خردند و حواس نمی‌توانند آنها را ادراک کنند. اتم‌ها در اندازه و شکل‌های مختلف‌اند، لیکن کیفیتی ندارند، مگر سختی و صلابت و نفوذناپذیری. عدداً نامحدودند و در خلأ حرکت می‌کنند...

به هر حال، به هر نحو که اتم‌ها در آغاز، در خلأ به حرکت درآمده باشند و در هر لحظه از زمان که برخوردی رخ داده باشد، اتم‌هایی که شکل نامنظم داشتند به یکدیگر بند شدند و گروه‌هایی در اتم تشکیل دادند... [یا به عبارت دیگر] اثر دیگر حرکت در خلأ این است که اتم‌هایی که در اندازه و شکل مشابه‌اند، گرد هم می‌آیند همان‌گونه که در یک غربال دانه‌های ارزن و گندم و جو یک‌جا جمع می‌شوند، یا امواج دریا سنگ‌های دراز را با سنگ‌های دراز و سنگ‌های گرد را با سنگ‌های گرد توده می‌کند. بدین طریق چهار عنصر آتش، هوا، خاک و آب ساخته می‌شوند. بدین‌گونه از برخورد اتم‌های نامتناهی که در خلأ در حرکت‌اند، جهان‌های بی‌شمار پدید می‌آیند.»^۱

در این نظریه، که از اولین نظرات دربارهٔ پیدایش موجودات است، مسائل بسیار زیادی مبهم مانده و روشن نشده، که البته لازمهٔ این‌گونه نظرات ابتدایی است؛ مثلاً حرکت خود ذرات تبیین نشده و معلوم نیست که چرا ذرات در حرکت‌اند. همچنین مختلف بودن شکل ذرات و بی‌نهایت بودن تعداد آنها و بخصوص نامعین بودن حرکت ذرات و جهت حرکت آنها.

در این نظریه، آنجا پای تصادف به میان می‌آید که ذرات نامتناهی با یکدیگر برخورد می‌کنند و با هم یک مجموعه را به وجود می‌آورند. از آنجا که از نظر لوکیبوس و دموکریتوس، حرکت اتم‌ها جهت معینی ندارند، به نظر می‌رسد که برخورد اتم‌ها با یکدیگر اتفاقی باشد، نه برحسب یک طرح و نقشه.

■ مسئله انتخاب اصلح در زیست‌شناسی و اتفاقی بودن آن: اصطلاح «انتخاب اصلح» که با نظریهٔ داروین دربارهٔ تکامل زیستی انواع موجودات، مطرح گردید، اصطلاحی است که از نظر برخی از تدوین‌کنندگان نظریهٔ داروین در بردارندهٔ شکلی از اتفاق می‌باشد. چارلز رابرت داروین (۱۸۸۲-۱۸۰۹) که یک طبیعی‌دان بود و نه فیلسوف، در طی سفر دریایی خود با کشتی معروف «بیگل» در سال‌های ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۶، به مشاهدهٔ تغییرات بین جانوران در محیط‌های مختلف پرداخت و نظریهٔ «تبات انواع» را تقد کرد و به‌جای آن نظریهٔ «تحول انواع» را اعلام کرد. اثر معروف داروین دربارهٔ «بنیاد انواع به عدد انتخاب طبیعی» در سال ۱۸۵۹ انتشار یافت و همهٔ نسخه‌های آن در همان اولین روز انتشار به فروش رسید. نظریهٔ داروین عبارت است از:

■ کرهٔ زمین از اقلیم‌های مختلف و متفاوت تشکیل شده که از جنبه‌های مختلف، از جمله آب و هوا، مواد و ترکیبات با یکدیگر متفاوت هستند. این اقلیم‌ها در فصول مختلف دستخوش تغییرات می‌شوند و در

طول میلیون‌ها سال نیز دچار تحولات بزرگ مانند تغییر خشکی به دریا و بالعکس، سر برآوردن کوه‌ها، جاری شدن آتشفشان‌ها و... می‌گردد.

۲ موجودات زنده‌ای که روی زمین پیدا شده‌اند، در آغاز و ابتدا، به این صورت نبوده‌اند. در ابتدا، موجودات ساده‌تک‌سلولی به وجود آمده و سپس طی میلیون‌ها سال با تحولاتی که صورت گرفته، موجودات زنده کامل‌تر پدید آمده‌اند.

۳ از آنجا که اقلیم‌ها و مناطق مختلف کره زمین دستخوش تحول و تغییر است، بسیاری از موجودات زنده توانایی هماهنگی و تطبیق با محیط را پیدا نکرده و از بین رفته‌اند.

۴ ویژگی‌های زیستی موجودات زنده و اندام و دستگاه بدنی آنها در طول زمان به شکل جهش و یا به تدریج دستخوش تغییرات می‌شود؛ این تغییرات آن قدر زیاد و فراوان است که قابل محاسبه نیست.

۵ در میان این تغییرات بی‌شمار، برخی از آنها متناسب با محیط زندگی موجود زنده است و به او این امکان را می‌دهد که خود را با محیط پیرامونی منطبق کند و ادامه حیات دهد.

۶ چنین فرایندی که «انتخاب اصلح» نام دارد، یک فرایند از پیش تعیین شده نیست، زیرا از میان میلیون‌ها و میلیاردها تغییر که در موجودات رخ می‌دهد، برخی از آنها به صورت اتفاقی، متناسب با محیط زیست آن جانور و یا گیاه است و با ادامه حیات آن جانور و گیاه، آنها متکثر می‌شوند و نسل آنها ادامه پیدا می‌کند. اما نسل آن گیاهان و جانورانی که نتوانسته‌اند خود را با محیط تطبیق دهند، منقطع می‌شود و از بین می‌رود. اما نسل این موجودی که کامل‌تر شده و خود را با محیط تطبیق داده باقی مانده و افزایش می‌یابد.

خلاصه اینکه؛ تکامل موجودات نتیجه جهش‌هایی در موجودات بوده که به صورت اتفاقی با محیط سازگاری داشته و سبب بقای آن موجودات شده است. به عبارت دیگر، این نظریه یک غایت‌مندی تصادفی را القا می‌کند که با معنای سوم اتفاق هماهنگ است؛ معنایی که نفی‌کننده وجود تدبیر و هدایت الهی است. کاپلستون در این باره می‌گوید:

«داروین که طبیعی‌دان بود از نظر بردازی‌های فلسفی پرهیز داشت و همت خود را عمدتاً در جهت تدوین نظریه‌ای از تکامل که مبتنی بر شواهد تجربی موجود باشد، مصروف ساخته بود... او به خوبی آگاه بود که نظریه تکاملش، به‌ویژه بخشی از آن که به مسئله منشأ انسان مربوط می‌شود، آرامش مکاتب و محافل کلامی (الهیاتی) را برهم زده است. در سال ۱۸۷۰ نوشت که در عین حالی که به جهان به چشم یک محصول تصادف کور نمی‌نگرد، چون جزئیات تاریخ طبیعی را ملاحظه می‌کند، آثاری از طرح و تدبیر، به‌ویژه طرح و تدبیر خیرخواهانه در آن نمی‌یابد و هر چند در اصل، مسیحی بود، در طی زمان قائل به تعطیل و توقف نگرش لادری گرایانه گردید و البته از درگیر شدن در مناقشات کلامی پرهیز می‌کرد.»^۱

■ نظریه «مهبانگ» (بیگ بنگ) و برداشت اتفاقی بودن آغاز جهان از آن: این نظریه یکی از مدل‌های کیهان‌شناسی است که چگونگی پیدایش و تحول جهان پیرامونی و قابل مشاهده را تا دوره حاضر توضیح می‌دهد. این نظریه بیان می‌کند که چگونه جهان از حالت اولیه که دارای دما و چگالی بسیار زیاد بوده، شروع به انبساط کرده و در طول زمان گسترش یافته است.

این نظریه، جنبه‌های مختلف دیگری هم دارد که مورد بحث ما نیست؛ مثلاً این نکته که هرچه کهکشان‌ها از زمین دورتر باشند، سرعت دور شدن آنها از زمین بیشتر است.

براساس این نظریه، اگر ما از زمان کنونی به عقب برگردیم و تحولاتی را که طی میلیاردها سال رخ داده، به صورت یک فیلم مرور کنیم، به نقطه‌ای می‌رسیم که در آن فضا و زمان معنی خود را از دست می‌دهند. این نقطه، همان نقطه‌ای است که مهبانگ نامیده می‌شود. این نقطه براساس تخمین‌هایی که زده شده، حدود ۱۳/۸ میلیارد سال پیش بوده است، یعنی مطابق این نظریه، این جهان ۱۳/۸ میلیارد سال سن دارد.

مهبانگ، یعنی همان نقطه آغازین جهان، پس از شروع به انبساط و گسترش، رو به سردی نهاد و سبب پیدایش ذرات قبل از اتمی شد. این ذرات قبل از اتم، بعدها به اتم‌های ساده تبدیل شدند. به هم پیوستن ابرهای غول‌پیکر که از عناصر اولیه تشکیل شده بودند، سبب پیدایش کهکشان‌ها گردید. در کنار این عناصر سازنده کهکشان‌ها، اخترشناسان آثار گرانشی مربوط به ماده تاریک را کشف کردند که کهکشان‌ها را احاطه کرده است. ژرژ لومتر، کشیش و اخترشناس بلژیکی، برای اولین بار در سال ۱۹۲۷ این نظریه را مطرح کرد که انبساط جهان را می‌توان در زمان، به عقب برگشت و به نقطه اولیه رسید و آن نقطه اولیه را اتم نامید. در سال ۱۹۲۹، ادوین هابل، در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که کهکشان‌ها در حال دور شدن از یکدیگر هستند. این کشف، با فرضیه جهان در حال انبساط سازگار بود. در سال ۱۹۶۴ تابش زمینه کیهانی کشف شد. این کشف هم در راستای جهان در حال انبساط بود و سبب شد که به تدریج نظریه «حالت پایدار» در فیزیک طرفداران کمتری داشته باشد. نظریه حالت پایدار، جهان را ازلی و بدون نقطه ابتدایی توصیف می‌کرد.

برخی از افراد این نظریه چنین برداشت کرده‌اند که آن نقطه آغازین براساس یک اتفاق و بدون هیچ دلیلی شروع به گسترش نموده و منبسط شده است. براساس این نظریه، این جهان با یک گسترش اتفاقی آغاز شده است. در سال‌های اخیر، با استفاده از نظراتی که در فیزیک، پیرامون آغاز جهان مطرح شد، فیزیکدانان به نام استیون هاوکینگ کتابی به نام «طراحی شکوهمند» نوشت و بیان کرد که می‌توان بدون فرض خدا، نظام جهان را تبیین کرد. یکی از فیزیکدانان ایرانی به نام محمدعلی حسنین کتابی در نقد کتاب او نوشته، به نام «طراحی شکوهمند خدا» که بسیار قابل استفاده است.

اما در اینجا باید به چند نکته توجه کرد :

- ۱ نظریه مهیانگ بیان‌کننده این نیست که اگر به عقب برگردیم و به $۱۳/۸$ میلیارد سال پیش برسیم، در آن زمان، هیچ چیزی نبوده و جهان از هیچ آغاز شده است. بلکه این نظریه حاوی این مطلب است که در آن زمان اول یک نقطه متمرکز وجود داشته که در آن نقطه، زمان و فضا معنی خود را از دست می‌دهند.
 - ۲ اینکه آیا آن نقطه، نتیجه انجماد و فشرده شدن جهان منبسط قبلی بوده یا نه، دانش فعلی بشر پاسخی برای آن ندارد. اما وجود همان نقطه با دما و جگالی بسیار زیاد نشانه آن است که آغاز این جهان فعلی از عدم نبوده و از یک ماده فشرده بوده است.
 - ۳ اگر دانش کنونی بشر نمی‌تواند علت انفجار اولیه و آغاز انبساط کیهانی را مشخص کند، نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که آن انفجار و انبساط اولیه اتفاقی بوده و علت نداشته است. به عبارت دیگر: با این اطلاعات اندک فعلی بشر از آغاز جهان نمی‌توان قانون علیت را نفی کرد. علاوه بر اینکه اصولاً هیچ دانش تجربی توانایی رد یا اثبات قانون فلسفی را ندارد.
 - ۴ نظریه کوانتوم و برداشت عدم قطعیت فلسفی از آن: این نظریه گرچه در کتاب به آن اشاره نشده است، اما خوب است که دبیران محترم درباره آن اطلاعاتی داشته باشند و در صورت طرح سؤال پاسخ مناسب بدهند. به همین جهت خلاصه‌ای از آنچه در کتاب «اصل علیت در فلسفه و کلام» نوشته محمدحسن قدردان قراملکی آمده، در اینجا می‌آوریم.
- «مجموع تحقیقات فیزیک‌دانان [در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم] نشان می‌داد که در عالم ذرات و اتم‌ها نمی‌توان وضعیت آنها را روشن کرد، بلکه آنها از نوعی نظام بی‌نظمی برخوردار هستند و فیزیک‌دانان فقط می‌توانند با احتمالات، خود را قانع سازند. به مجموع این آزمایش‌های انجام شده در عالم میکروسکوپی که زاینده اصل احتمالات بود، اصطلاح تئوری کوانتوم اطلاق شد.
- اما اینکه میزان این احتمال و عدم قطعیت آن چقدر است، تئوری کوانتوم از تعیین آن ناتوان بود. ورنه هایزنبرگ در سال ۱۹۲۷ توانست این مشکل را تا حدودی حل کند و میزان عدم قطعیت را به صورت کلی مشخص کند؛ بدین معنا که معتقد بود رابطه عکس، بین وضعیت مکانی یک الکترون و سرعت آن وجود دارد؛ لذا هرچه مکان و وضع یک الکترون دقیق‌تر اندازه‌گیری شود، به همان اندازه از میزان دقت پیش‌بینی سرعت آن کاسته خواهد شد؛ این اصل هایزنبرگ به نام خودش در تاریخ علوم ثبت شد.
- روح کلی کوانتوم عبارت است از عدم امکان پیش‌بینی اتم‌ها که می‌توان آن را در سه تقریب بیان کرد^۱ :
- ۱ اصل عدم قطعیت هایزنبرگ: خود هایزنبرگ اصل خود را چنین تبیین می‌کند: «آیا می‌توان به کمک مکانیک کوانتومی این واقعیت را نشان داد که الکترون تقریباً در مکان معینی دیده می‌شود و تقریباً با سرعت

معنی حرکت می‌کند؟... با یک محاسبه مختصر معلوم شد که بر این تقریب‌ها یک اصل حاکم است که بعدها اصل عدم قطعیت در مکانیک کوآتوم نام گرفت. حاصل ضرب عدم قطعیت‌های مقادیر اندازه‌گیری شده مکان و اندازه حرکت (حاصل ضرب جرم در سرعت) نمی‌تواند کمتر از ثابت بلانک باشد... راسل [درباره این اصل می‌گوید: «اصل عدم موجیت (قطعیت) می‌گوید: غیرممکن است در آن واحد هم موقعیت مکانی و هم انرژی جنبشی یک ذره را به دقت تعیین کرد؛ چون در سنجش هر کدام از آنها وجود مقداری اشتباه غیرقابل احتراز است، به طوری که حاصل ضرب این دو اشتباه همیشه مقداری ثابت است؛ یعنی هر قدر که در تعیین یکی از آنها بیشتر دقت شود، به همان اندازه از دقت دیگری کاسته خواهد شد و بالعکس»^۱

۲ عدم پیش‌بینی: هاینبرگ در این باره می‌گوید: «اتم رادیوم B باید دیر یا زود الکترونی در جهتی گسیل کند و به صورت یک اتم رادیوم C درآید، اما نمی‌توانیم توضیح دهیم که چرا اتم خاصی در لحظه خاصی فرو پاشیده می‌شود و در لحظه دیگر نمی‌شود، یا چه عواملی باعث می‌شود که آن اتم، الکترونش را در این جهت خاص گسیل کند و در جهت دیگر گسیل نکند و همین جاست که قانون علیت در هم می‌ریزد.»^۲ یکی دیگر از موارد عدم پیش‌بینی، عدم پیش‌بینی تعداد و عامل شکافتن رادیواکتیو است. سرجمینز جینز در این باره می‌گوید: «علم نمی‌تواند تعداد شکافتن رادیواکتیو را پیش‌بینی کند و نیز عامل آن را؛ بعضی احتمال می‌دادند که عامل شکافتن آن، تابش اشعه کیهانی است، ولی با بردن رادیواکتیو به معدن زغال که از اشعه کیهانی محفوظ بود، خلاف آن ثابت شد.»^۳

۳ تفرق الکترون‌ها: آخرین بخش از تبیین تئوری کوآتوم مربوط به پروازها و تفرق‌های نامتناسب الکترون‌هاست که این ره‌آورد آزمایش‌های متعدد است: در یک آزمایشگاه، الکترون‌ها به‌طور متناسب از روزنه‌ای باریک عبور کرده و پس از برخورد با پرده پشت روزنه، در روی پرده و در نقاط مختلف ایجاد جرقه می‌کند. با وجود شرایط همانند و یکسانی شلیک الکترون‌ها، مثلاً، الکترونی در نقطه A پدید می‌آید و الکترون دیگر در نقطه B و الکترون دیگر در نقطه C و به همین شکل...^۴ در اینجا نیز باید به چند نکته توجه کرد:

۱ عدم قطعیتی که در اینجا بیان می‌شود، یک عدم قطعیت تجربی است. یعنی ابزارهای فعلی بشر توانایی این را ندارد که راز سرپرده ذرات اتم را بکشایند. این ناتوانی به معنای نفی علیت در

۱. جهان‌بینی علمی، ص ۸۵

۲. جزء و کل، ص ۱۳۴

۳. راز آفرینش، ص ۳۲

۴. قدردان فراملکی، حسن، اصل علیت در فلسفه و کلام، صص ۱۹۱ تا ۱۹۵.

عالم واقع و خارج نیست. در آن روز که بشر ابزار پیشرفته‌تری در اختیار داشته باشد و بتواند آزمایش‌های دقیق‌تری انجام دهد، این عدم قطعیت از بین خواهد رفت. انیشتین می‌گوید: «اعتقاد راسخ من این است که سرانجام بشر می‌تواند به نظریه‌ای دست یابد که مصادیق عینی که بر اثر وجود قوانین با یکدیگر ارتباط یافته‌اند، احتمالات نباشد، بلکه امر واقع و قابل ادراک باشند.»^۱

۲ حتی اگر در آینده نیز این عدم قطعیت از بین نرود، از این امر نمی‌توان نتیجه گرفت که رابطه علیت و سنخیت میان علت و معلول مخدوش شده و قابل قبول نیست؛ زیرا ممکن است ابزارهای تجربی ما به گونه‌ای باشد که خودش در صحنه آزمایش اثر کند و به عنوان یک علت دخالت نماید و نتایج را تغییر دهد.

۳ در این قبیل موارد، میان اصل علیت و مسئله پیش‌بینی خلط شده است. درست است که یکی از نتایج علیت و سنخیت علت و معلول، امکان پیش‌بینی است. اما عکس آن صادق نیست، یعنی اگر نتوانستیم پیش‌بینی کنیم، این عدم پیش‌بینی به معنای نفی علیت نیست، زیرا دانشمند علوم تجربی با در دست داشتن این اصل فلسفی که هر پدیده‌ای علت دارد و علت هر پدیده متناسب با آن است، دست به پژوهش و تحقیق می‌زند و با روش تجربی در پی یافتن علل حوادث برمی‌آید. از آنجا که این عمل، یک عمل تجربی است، ممکن است که دانشمند علوم تجربی موفق به یافتن علت پدیده یا همه علل پدیده نشود. این عدم موفقیت، امکان پیش‌بینی را از او سلب می‌کند، اما این سلب به معنای نفی اصل علیت نیست. به همین جهت انیشتین می‌گوید: «موفقیت اولیه عظیم نظریه کوانتوم نمی‌تواند مرا به تصادفی محض و مانند طایس نرد بودن حرکات جهان اتمی، معتقد و متقاعد گرداند.»^۲

انجام فعالیت «نظر شما در این باره چیست؟»

در اینجا از دانش‌آموزان می‌خواهیم که درباره نظر دموکریتوس و نظریه اتفاق در تکامل و اتفاق در مهپانگ اظهار نظر کنند و درباره آن ضرب‌المثل توضیح دهند.

تبیین معانی اتفاق

در این قسمت، ابتدا چهار معنای اتفاق توسط دبیر توضیح داده می‌شود تا دانش‌آموزان بتوانند فعالیت «اظهار نظر» را انجام دهند.

۱. گ. ا. اسوچینکو، مسئله علیت و رابطه حالت‌ها در فیزیک، صص ۲۵ تا ۳۵

۲. ایان باربور، علم و دین، ص ۳۳۵

معنای اول، انکار اصل علت است، بدین معنا که کسی بگوید هر چیزی می‌تواند خودبه‌خود به وجود آید. معنای این جمله آن است که: برای پیدایش معلول، وجود علت ضرورت ندارد. از طرف دیگر معنای این جمله آن است که اگر فلان علت پیدا شد، این گونه نیست که حتماً و ضرورتاً معلول هم پیدا شود. پس توجه کنیم که اصولاً وقتی می‌گوییم هر پدیدای علتی دارد، منظورمان این است که حتماً و ضرورتاً علتی دارد، نه امکاناً. کسی که نفی رابطه علت می‌کند، می‌گوید: نه، این گونه نیست که معلول حتماً نیازمند علت باشد.

انجام فعالیت «اظهار نظر»

این فعالیت برای ایجاد آمادگی ذهنی دانش‌آموزان است. آنان، قبل از اینکه محتوای کتاب درباره معانی اتفاق را بخوانند، خودشان درباره هر یک از معانی اتفاق اظهار نظر می‌کنند.

بررسی به معنای اول اتفاق

در این مرحله، دبیر به بررسی معانی اتفاق در معنای اول و دوم و سوم اتفاق می‌پردازد. و عدم امکان آنها را توضیح می‌دهد.

در همین جا، دبیر در ضمن بررسی هر معنا، نگاهی به نظریهٔ دموکریتوس و تکامل داروینی و نظریهٔ مهبانگ می‌کند و توضیح می‌دهد که اتفاق در آنها با کدام یک از این معانی اتفاق مرتبط است. البته معنای سوم اتفاق و اشکالات وارد بر آن نیازمند بررسی و تبیین بیشتر است، همان گونه که در کتاب درسی هم توضیح بیشتری دربارهٔ آن داده شده است.

انجام فعالیت «مقایسه»

این فعالیت مربوط به معنای سوم اتفاق است و باید پس از توضیح و بررسی معنای سوم انجام شود. در این فعالیت، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند که میان قبول «علت نخستین» که همان خدای حکیم است و اتفاقی نبودن مسیر شکل‌گیری پدیده‌ها ارتباط برقرار کنند و نشان دهند که سیر پدیده‌ها در جهان یک سیر اتفاقی نیست، بلکه دارای نقشه‌ای کامل است، یعنی حرکات پدیده‌ها بر اساس یک غایت و پیش‌بینی قبلی است. در مقایسه میان این دو دیدگاه که یکی علت نخستین، یعنی خدا را قبول دارد و دیگری منکر علت نخستین است، می‌توان نکات زیر را بیان کرد:

■ کسی که خدا را قبول دارد، می‌تواند برای جهان یک نقشه از پیش تعیین شده و یک هدف و غایت قائل شود، اما کسی که خدا را قبول ندارد نمی‌تواند برای جهان نقشه و هدف تعیین کند.

■ کسی که برای جهان نقشه و هدف قائل است، می‌داند که حوادثی که در جهان خلقت رخ می‌دهد، اتفاقی نیست، بلکه برای آن است که در نهایت و پایان، به آن هدف نهایی مورد نظر خالق منجر شود.

اما کسی که جهان را دارای نقشه و هدف نمی‌داند حوادث را صرفاً اتفاقاتی می‌داند که به جایی نخواهد انجامید. در نتیجه، دو رفتار متفاوت از این دو نگرش به دست می‌آید. کسی که برای جهان نقشه و هدف قائل است، می‌کوشد آن هدف و نقشه را بشناسد و در مسیر آن نقشه و هدف عمل کند. اما کسی که جهان را هدفمند نمی‌داند، هرچه که به فکر خودش بیاید، آن را هدف قرار می‌دهد و با اینکه نگاهی ناامیدانه و مأیوسانه به جهان پیدا می‌کند و به نیهیلیسم و پوچ‌گرایی می‌رسد.

بیان معنای چهارم اتفاق

معنای چهارم اتفاق، بر مبنای قبول سه اصل علیت و ضرورت و سنخیت است. در حقیقت، این معنای اتفاق به نقص دانش انسان نسبت به امور برمی‌گردد، نه انکار علیت در خارج. از آنجا که انسان نسبت به امور پیرامون خود اطلاع بسیار اندک و محدودی دارد، حوادث غیرمترقبه را که قبلاً پیش‌بینی نکرده، امر اتفاقی قلمداد می‌کند.

این معنای اتفاق، چون منجر به نفی علیت نمی‌شود، در بردارنده معنای صحیح است و دانش‌آموزان باید بتوانند کاربرد درست لفظ اتفاق را که در این معنا به کار می‌رود، از کاربرد نادرست آن تشخیص دهند.

انجام فعالیت «به کار بستیم»

در این فعالیت، پنج تمرین پیش‌بینی شده است.

تمرین اول درباره برخی نظرات درباره پیدایش جهان و حوادث آن است که در ابتدای درس ذکر شده است. نظر دموکریتوس با معنای دوم و سوم اتفاق سازگار است، یعنی هم اصل سنخیت را نفی می‌کند و هم غایتمندی میان پدیده‌ها را.

نظریه مربوط به تکامل زیستی موجودات نیز با معنای دوم و سوم اتفاق سازگار است و منجر به انکار اصل سنخیت و غایتمندی می‌شود؛ زیرا هر تغییری در عالم طبیعت ناشی از عواملی خاص است. آن عوامل هستند که سبب پیدایش فلان موجود خاص شده‌اند و اگر این تغییرات منجر به تکامل موجودات شده و در مسیر درستی پیش رفته، گویای حرکتی غایتمند در جهان و در میان پدیده‌های جهان بوده که از ناحیه خالق جهان تنظیم شده است. در نظریه مربوط به مهبانگ باید دقت بیشتری کنیم. اگر منظور از نظریه مهبانگ این باشد که قبل از انفجار بزرگ چیزی نبوده و ناگهان انفجاری رخ داده، این سخن به معنای آن است که از هیچ، چیزی به وجود بیاید. این سخن با اصل علیت و وجوب بخشی علت و معلول مخالف است و موافق معنای اول اتفاق است. اما اگر به معنای این باشد که ذره‌ای کوچک و بسیار فشرده بوده و خود به خود در

آن انفجاری رخ داده، این سخن نیز هم به معنای اول اتفاق است که می‌خواهد رابطه ضروری میان علت و معلول را انکار کند و هم به معنای دوم اتفاق است که انکار اصل سنخیت را در پی دارد.

اما اگر به این معنا باشد که ذره‌ای کوچک و بسیار فشرده در ابتدا وجود داشته و نه به صورت خود به خود، بلکه براساس علتی که برای ما تاکنون ناشناخته است، انفجاری رخ داده و جهان گسترش یافته، هیچ کدام از معانی اتفاق را دربر ندارد و با هیچ کدام از اصول علیت مخالف نیست.

تمرین دوم ناظر بر معنای سوم اتفاق است، یعنی حوادث بدون هدف و غایت. همان طور که در صفحات قبل توضیح داده شد، بدون قبول یک علت و خالق حکیم و دارای علم، نمی‌توان این معنای اتفاق را مردود دانست.

تمرین سوم ناظر به معنای دوم و سوم اتفاق است که همان طور که در صفحات قبل آمد، اگر کسی واقعاً و جداً هم این دو معنای اتفاق را بپذیرد، نمی‌تواند هیچ تصمیمی در طول روز بگیرد و هیچ هدفی را برای خود تعیین کند. چون انجام هر تصمیمی مبتنی بر قبول اصل سنخیت علت و معلول است و تعیین هر هدفی نیز مبتنی بر هدفمندی انسان و جهان می‌باشد. توضیحات بیشتر در صفحات قبل آمده است.

تمرین چهارم، ناظر بر نفی اتفاق به معنای دوم است. مصرع «گندم از گندم بروید جو ز جو» بیان‌کننده اصل سنخیت در علت و معلول است و روشن می‌کند که هر چیزی از هر چیزی پدید نمی‌آید، بلکه از هر علت خاص، معلول خاص آن بروز می‌کند.

تمرین پنجم ناظر بر نفی اتفاق به معنای سوم است، زیرا این ابیات مثنوی مولوی بیان‌کننده حرکات غایتمندانه و هدفدار در جهان است و نشان می‌دهد که گیاهان و حیوانات و انسان‌ها به صورت اتفاقی پدید نیامده‌اند بلکه هر یک از این موجودات حلقه‌ای از حلقه‌های نظام خلقت و تکمیل‌کننده یکدیگر هستند.

از مکافات عمل غافل مشو	گندم از گندم بروید جو ز جو (مولوی)
با آنکه خداوند رحیم است و کریم	گندم ندهد بار چو جو می‌کاری (مولوی)
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر	کای نور چشم من به جز از کشته ندروی (حافظ)

منابع قابل استفاده در این درس و درس قبل

- ۱ مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷ (درس‌های الهیات شفا) ص ۳۵۶ و ج ۱۳ (نقدی بر مارکسیسم) ص ۷۴۷ و ج ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم) ص ۶۴۱
- ۲ مابعدالطبیعه، ژان‌وال، ص ۳۱۴
- ۳ اصل علیت، محمدحسن قدردان قراملکی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- ۴ نقد تفکر فلسفی غرب، اتین ژیلسون، ترجمه احمد احمدی، صص ۶۱ تا ۶۸
- ۵ تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیک‌دانان معاصر، مهدی گلشنی، صص ۴۴، ۴۵، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۴۸ و ۱۴۹.
- ۶ مسئله علیت و رابطهٔ حالت‌ها در فیزیک، گ.ا. اسوچینیکو، ترجمه م. شریف‌زاده
- ۷ تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ج ۵، ص ۲۹۵
- ۸ علم ما به خارج، برتراند راسل، ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر، ص ۲۱۵
- ۹ الهیات شفا، ابن سینا، مقالهٔ اول
- ۱۰ تهافت الفلاسفه، امام محمد غزالی، ص ۶۷
- ۱۱ تمهیدات، کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل، ص ۱۵۳

بخش ۲

پیرامون خدا و عقل

در این بخش دو موضوع از موضوع‌های مهم فلسفه که از ابتدای تاریخ تفکر و تفکر فلسفی مورد توجه متفکران و فیلسوفان بوده، مطرح شده و نظر بزرگان فلسفه در حدی که کتاب درسی گنجایش و ظرفیت آن را داشته، آمده و با یکدیگر مقایسه شده است.

بحث دربارهٔ خدا، از یک جهت مربوط به «وجودشناسی» است و از جهت دیگر مربوط به یکی از فلسفه‌های مضاف، یعنی فلسفهٔ دین.

از آن جهت به وجودشناسی مربوط است که با استفاده از مفاهیم اساسی وجودشناسی، یعنی امکان، وجوب و علیت، به اثبات واجب‌الوجود یا علت‌العلل می‌پردازیم و از آن جهت به فلسفهٔ دین مربوط است که پذیرش خداوند پایه و اساس هر دینی می‌باشد و تمام ارکان دین بر قبول خداوند استوار است.

بحث دربارهٔ عقل نیز از آن جهت که مربوط به حدود معرفت است، جزء مبحث «معرفت‌شناسی» است و از آن جهت که به عنوان یک توانایی انسان مورد بحث قرار می‌گیرد، در حوزهٔ فلسفه‌های مضاف قرار می‌گیرد و به انسان‌شناسی فلسفی مربوط است و از آن جهت که به عنوان سنخی از موجودات، به اثبات عالم عقل می‌پردازد، مربوط به «هستی‌شناسی» است.

خدا در فلسفه – قسمت اول

درس
۵

هدف کلی

مقایسه دیدگاه فلاسفه یونان باستان و فیلسوفان دوره جدید اروپا درباره خدا

اهداف جزئی

- آشنایی با دیدگاه فلاسفه یونان باستان درباره خدا
- مقایسه دیدگاه‌های مختلف فلاسفه دوره جدید اروپا با یکدیگر
- ارزیابی دیدگاه برخی فلاسفه اروپا در رابطه خدا و معناداری

طراحی آموزشی درس

این درس دارای یک سیر تاریخی است که از یونان باستان شروع می‌شود و به دوره جدید اروپا خاتمه می‌یابد. این سیر تاریخی به ما نشان می‌دهد که با گذر زمان و براساس تحولاتی که فلسفه اروپایی در بخش‌های دیگر فلسفه، به خصوص معرفت‌شناسی اتفاق افتاده، تغییراتی نیز در نگرش این فیلسوفان نسبت به خدا پیدا شده است.

محورهای اصلی درس

- «خدا» یکی از اساسی‌ترین موضوعات در فلسفه از ابتدای آن تاکنون بوده است.
- جامعه یونان باستان به خدایان متعددی اعتقاد داشتند و هرکدام از آنها را مبدأ دسته‌ای و انواعی از موجودات در جهان می‌شمردند.
- سقراط، افلاطون و ارسطو تلاش کردند تصویری عقلانی از خدایی که مجرد از عالم طبیعت و برترین است ارائه دهند.
- در دوره جدید، دکارت و عقل‌گرایان تلاش می‌کردند با استدلال عقلی، وجود خدای واحد را اثبات کنند.
- تجربه‌گرایان استدلال‌های عقلی عقل‌گرایان را مورد نقد قرار دادند و بیشتر آن استدلال‌ها را نپذیرفتند.

- برخی تجربه‌گرایان راه انکار خدا را در پیش گرفتند و برخی دیگر مسیر رسیدن به خدا، از راه قلب و تجربه‌های شخصی را انتخاب کردند.
- خدا و معناداری زندگی یکی از مباحث جدید فلسفه دین در اروپاست که مورد توجه فیلسوفان قرار گرفته است.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

بیان جایگاه موضوع «خدا» در فلسفه

ابتدا دانش‌آموزان باید آگاه شوند که بحث از «خدا» یک بحث صرفاً دینی نیست. بلکه مقدم بر دین، خدا یکی از موضوع‌های اصلی فلسفه است. به عبارت دیگر، دین «خدا» را مفروض می‌گیرد و آن را مقدمه پذیرش دین قرار می‌دهد و از انسان‌ها می‌خواهد که با عقل خود مسئله خدا را بررسی کنند و خودشان با عقل خودشان او را بپذیرند. پس، از آنجا که اثبات یا انکار خدا یک بحث عقلی است، این بحث باید در کدام یک از شاخه‌های مباحث عقلی مورد بحث قرار گیرد؟ در منطق؟ در طبیعیات و فیزیک؟ در اخلاق؟ یا در شاخه‌ای دیگر؟ لذا این نکته باید به دانش‌آموز منتقل شود که چون موضوع «خدا» مربوط به کل هستی است، این موضوع به فلسفه اختصاص دارد و به همین جهت، فیلسوفان از همان ابتدا درباره‌ی خداوند بحث کرده‌اند و استدلال‌های خود را بیان نموده‌اند. اگر دانش‌آموزی چنین فکر کند که بحث درباره‌ی خداوند باید در کتاب دینی بیاید، این نظر او باید اصلاح شود و توضیح داده شود که در عموم کتاب‌های فلسفی درباره‌ی خدا بحث شده است.

توضیح درباره‌ی دیدگاه فیلسوفان یونان

مقصود از فیلسوفان یونان در اینجا، سقراط، افلاطون و ارسطوست. به دست آوردن دیدگاه فیلسوفان قبل از سقراط درباره‌ی خدا و مبدأ هستی مشکل است. اما با وجود حفظ بسیاری از آثار افلاطون و ارسطو می‌توان درباره‌ی دیدگاه این سه فیلسوف اظهار نظر کرد.

لازم است دانش‌آموز دریابد که: سقراط که معلم افلاطون بود، منتقد دیدگاه جامعه‌ی خود درباره‌ی خدایان بوده و همان‌طور که در کتاب فلسفه‌ی سال یازدهم توضیح داده شد، با روش‌های مختلف و تا آنجا که مقدور بوده، فرهنگ حاکم بر جامعه‌ی خود را نقد کرده است. همچنین لازم است دانش‌آموز به این نتیجه برسد که یکی از اتهامات اصلی سقراط اهانت به خدایان و بی‌توجهی به آنها و توجه به خدای واحد بوده است. متأسفانه برخی از مورخین می‌خواهند از بی‌توجهی سقراط به خدایان، بی‌خدایی او را نتیجه بگیرند. اما

گزارش روشن افلاطون از سقراط نشان می‌دهد که سقراط نه تنها به خدا معتقد بوده، حتی به جهان پس از مرگ نیز اعتقاد داشته است. با توجه به اهمیت موضوع، خوب است که همکاران برای اطلاع بیشتر از دیدگاه سقراط، افلاطون و ارسطو دربارهٔ خدا، به دو مقاله «فلسفه افلاطون، مادر همهٔ فلسفه‌های الهی» در مجلهٔ فلسفهٔ دانشگاه تهران، شمارهٔ پاییز و زمستان ۱۳۸۱ و «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست» در همان مجله، شمارهٔ بهار و تابستان ۱۳۸۲ به قلم دکتر حسین غفاری مراجعه کنند.

انجام فعالیت «تبیین (۱)»

این فعالیت دربارهٔ این عبارت افلاطون است که می‌گوید: «یگانه سخنی که دربارهٔ نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می‌توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.»
افلاطون، در این عبارت، به این نکته توجه می‌کند که نظم جهان نشان‌دهندهٔ حاکمیت عقل است. یعنی نظم، بدون ناظم، آن هم یک ناظم عاقل و باتدبیر، امکان‌پذیر نیست. حال اگر بخواهیم این بیان افلاطون را در قالب استدلال ارائه دهیم، باید بگوییم:

مقدمهٔ ۱: این جهان، برخوردار از یک نظم و هماهنگی است.

مقدمهٔ ۲: هر نظم و هماهنگی نیازمند یک ناظم حکیم و عاقل است.

نتیجه: پس این جهان دارای یک ناظم حکیم و عاقل است.

انجام فعالیت «تبیین (۲)»

این فعالیت ناظر بر این عبارت ارسطوست که می‌گوید: «به‌طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهترین نیز هست. حال در میان موجودات، برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین است، وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»
شکل استدلالی بیان ارسطو چنین است:

مقدمهٔ ۱: در این جهان موجوداتی وجود دارند که نسبت به هم خوب‌تر و بهتر هستند.

مقدمهٔ ۲: هر جا که خوب‌تر و بهتر هست، خوب‌ترین و بهترین نیز هست.

مقدمهٔ ۳: پس در این جهان موجودی هست که از همه خوب‌تر و بهترین است.

انجام فعالیت «اندیشه»

این فعالیت بدان جهت است که دانش‌آموزان با اصطلاحاتی که ارسطو برای مبدأ نخستین به کار برده آشنا

شوند و ببینند که این اصطلاحات با اصطلاحاتی که در فرهنگ اسلامی ما به کار می‌رود، بسیار نزدیک است و مشابه آنها در سخنان بزرگان ما نیز به کار رفته است.

در این فعالیت، برخی از توصیفات ارسطو دربارهٔ خداوند بیان شده که عبارت‌اند از:

۱ شریف‌ترین وجود

۲ خیر

۳ جمال و زیبایی

۴ ضرورتاً موجود

۵ محرک غیر متحرک

۶ دارای حیات

۷ تغییرناپذیر

۸ دارای عالی‌ترین اندیشه (علم کامل)

دانش‌آموزان باید برخی از این توصیفات را شرح کنند و توضیحی دربارهٔ برخی از آنها بدهند. این توصیفات عبارت‌اند از:

■ ضرورتاً موجود: که معادل آن در اصطلاح فلسفهٔ اسلامی «واجب الوجود» است؛ یعنی موجودی که نمی‌توان وجود را از او سلب کرد، همان‌طور که سه‌ضلعی را از مثلث نمی‌توان سلب کرد. توجه شود که در اینجا ضرورت ندارد به اثبات واجب بپردازیم فقط کلمه را توضیح می‌دهیم.

■ محرک غیر متحرک: عامل نهایی حرکت در جهان، خود متحرک نیست، زیرا اگر آن هم متحرک باشد یا دور پیش می‌آید و با تسلسل که هر دو باطل است و امکان‌پذیر نیست. در اینجا هم فقط کلمه را توضیح می‌دهیم و می‌گوییم که ارسطو معتقد بود که حرکات این جهان دارای محرکی بوده که خودش نامتحرک و ثابت است.

■ دارای حیات: مبدأ جهان یک موجود زنده است. شعور و اراده و آگاهی دارد.

■ تغییرناپذیر: تغییر بر دو نوع است: ۱- به صورت دفعی که آن را کون و فساد می‌نامند، ۲- به صورت تدریجی که آن را حرکت می‌گویند. از نظر ارسطو خداوند یک حقیقت «ثابت» است و هیچ تغییری در او رخ نمی‌دهد، زیرا هر تغییری علامت نقص و نیاز و نداشتن است که موجود متغیر با تغییر خود به چیزی که ندارد، می‌رسد و خداوند، از نظر ارسطو، کامل و بی‌نیاز مطلق است.

■ عالی‌ترین اندیشه: خداوند و مبدأ نخستین که کامل‌ترین علم را دارد.

توضیح درباره نظر فیلسوفان دوره جدید اروپا درباره خدا

نظرات فیلسوفان دوره جدید اروپا درباره خداوند بسیار متنوع و گوناگون است. اما سه فیلسوفی که نظرات آنها در اثبات یا انکار خدا شاخص است و مورد توجه دیگر فیلسوفان نیز قرار گرفته، عبارت‌اند از: دکارت، هیوم و کانت.

دانش‌آموزان قبلاً و در کتاب فلسفه سال یازدهم با نظر این فیلسوفان درباره معرفت آشنا شده بودند. از آنجا که نظرات آنها درباره معرفت بر نظراتشان درباره خدا تأثیر می‌گذارد، دانش‌آموزان می‌توانند میان نظرات آنان در این دو موضوع ارتباط برقرار کنند و بگویند که مثلاً نظر دکارت درباره خدا با نظری درباره معرفت هماهنگ است یا نه.

اولین فیلسوفی که در اینجا نظرش درباره خداوند بیان شده، دکارت است که در کتاب «تأملات» خود، با چند بیان برای وجود خداوند استدلال ارائه کرده است. یکی از آنها همین بیانی است که در اینجا آمده است. برای اینکه دانش‌آموزان روی این استدلال تأمل بیشتری کنند، فعالیتی نیز بعد از آن قرار گرفته است.

انجام فعالیت «استدلال»

بیان دکارت را می‌توان این‌گونه برای دانش‌آموزان به صورت استدلال درآورد:

مقدمه ۱: من تصویری از خالقی که حقیقت نامتناهی دارد، دارم.

مقدمه ۲: تصور وجود نامتناهی نمی‌تواند از یک موجود متناهی ناشی شده باشد.

نتیجه: پس یک موجود نامتناهی هست که این تصور از او ناشی شده و در من قرار داده شده است.

در اینجا خوب است به دو نکته زیر توجه کنیم:

۱ مؤسس و طراح اصلی این قبیل برهان‌ها، «سنت آنسلم» یا «آنسلم مقدس» از آباء کلیسا در قرن یازدهم

میلادی است و دکارت، اسپینوزا و لایب‌نیتس با تبعیت از او برهان‌هایی شبیه به وی طراحی کرده‌اند.

برهان آنسلم که به «برهان وجودی» شهرت دارد، چنین است:

«همه افراد، حتی افراد سفیه از ذاتی که از آن بزرگ‌تر نباشد، تصویری دارند. چنین ذاتی البته وجود

دارد، زیرا اگر وجود نداشته باشد، بزرگ‌ترین نیست و آن بزرگ‌ترینی که وجود دارد، از او بزرگ‌تر

است و این خلف است. پس ذاتی هست که هم در تصور و هم در واقع بزرگ‌ترین است و آن خداست.»

استاد مطهری در جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم به صورت منطقی این برهان را نقد نموده و

اشکالات آن را بیان کرده است که چون این نقد مفصل می‌باشد، همکاران را به همان کتاب ارجاع می‌دهیم.^۱

۲ دکارت در کتاب‌های خود چند برهان ارائه کرده که یکی از آنها در اینجا آمده است. اشکال اصلی

۱. مجموعه آثار، استاد مطهری، ج ۶، ص ۹۹۱ و کتاب تبیین براهین اثبات خدا، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۱۹۱

وارد بر برهان دکارت این است که وی فرض کرده تصور وجود نامتناهی، خودش یک امر نامتناهی است و در نتیجه نیازمند یک عامل نامتناهی است. درحالی که این تصور، به عنوان یک وجود ذهنی که در ذهن انسان قرار دارد، یک وجود متناهی است و می‌تواند ساخته ذهن خود انسان باشد. البته ما در اینجا از دانش‌آموزان نمی‌خواهیم این برهان را نقد و ارزیابی کنند، زیرا این ارزیابی در توان همه دانش‌آموزان نیست. اما اگر دانش‌آموزی متوجه اشکال برهان شد و از ما توضیحاتی خواست، می‌توانیم با بیانی که در حد عموم دانش‌آموزان باشد، برهان را نقادی کنیم.

دومین فیلسوفی که نظرش درباره اثبات وجود خداوند در این درس مطرح شده، دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای انگلیسی است. وی به علت اینکه تجربه‌گراست، برهان‌های عقلی محض را که فیلسوفانی مانند دکارت بیان کرده‌اند قبول ندارد. اما او همچنین برهان‌هایی مانند برهان نظم که از تجربه گرفته شده‌اند را هم قبول ندارد و معتقد است که از طریق تجربه نمی‌توان به یک وجود نامتناهی و واجب‌الوجود رسید.

انجام فعالیت «بررسی اول»

این فعالیت ناظر بر بیان هیوم است. در اینجا نیز هدف این نیست که وارد بحث دقیق برهان نظم شویم. البته باز هم اگر دانش‌آموزان سؤالاتی مطرح کردند، می‌توانیم به صورت گسترده‌تر در کلاس بحث کنیم. جواب اولیه ما به هیوم در اینجا می‌تواند همین باشد که خودش بیان کرده و گفته که این برهان می‌تواند حداکثر یک ناظم و مدبّر را اثبات کند، نه یک خالق نامتناهی را. به همین جهت برخی از فیلسوفان گفته‌اند که ما از طریق برهان نظم به یکی از صفات خداوند، یعنی صفت حکمت می‌رسیم نه اثبات وجود خداوند واجب‌الوجود. در پاسخ به سؤال دوم هم می‌گوییم این چنین نیست که این برهان قوی‌ترین برهان فلاسفه الهی باشد، بلکه برهان‌های دیگر، از جمله برهان وجوب و امکان، از این برهان بسیار قوی‌تر هستند. برهان نظم ساده‌ترین و شایع‌ترین است، نه قوی‌ترین.

برای کسب اطلاع بیشتر درباره پاسخ به اشکالات هیوم خوب است به جلد ۸ مجموعه آثار «درس‌های الهیات شفا» از استاد مطهری، صفحه ۴۵۳ به بعد مراجعه کنید. ایشان در این کتاب اشکالات متعدد هیوم به برهان نظم را بیان می‌کند و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.^۱

سومین فیلسوفی که نظر وی درباره اثبات وجود خدا ذکر شده، کانت می‌باشد. وی براساس نظر خود در معرفت‌شناسی، یعنی ناتوانی عقل نظری در آوردن استدلال برای اثبات اموری مانند خدا، همه برهان‌های گذشته را نفی می‌کند و معتقد است از راه دیگری غیر از عقل نظری باید به اثبات خدا پرداخت که در کتاب توضیح داده شده است.

۱. علاوه بر این، می‌توان به کتاب تبیین براین اثبات وجود خدا از آیت‌الله جوادی آملی صص ۲۷ تا ۴۱ مراجعه کرد.

انجام فعالیت «بررسی دوم»

این بررسی ناظر بر نظر کانت دربارهٔ اثبات وجود خداست. هدف از این بررسی آن است که دانش‌آموزان بتوانند: اولاً دو موضوع را از یکدیگر تفکیک کنند، یکی اثبات وجود خدا و اینکه خداوند یک امر خیالی و وهمی نیست. دیگر اینکه بشر نیازمند قبول یک خالق برای هستی است، خالقی که ناظر اعمال او باشد و او در مقابل این خالق احساس نیاز کند.

ثانیاً آنان بتوانند به این موضوع توجه کنند که موضوع دوم، یعنی نیاز انسان به خداوند، فرع بر پذیرش موضوع اول است و انسان نمی‌تواند با تخیل خود یک خدای خیالی بسازد و صرفاً به خاطر اینکه به او نیاز دارد، خود را در برابر این خدای خیالی قرار دهد.

ثالثاً دانش‌آموزان توجه کنند که کانت با اینکه استدلالی بر وجود خدا ندارد و معتقد است که اساساً نمی‌توان برای اثبات وجود خدا استدلال نظری ارائه کرد، اما متوجه نیاز انسان به خدا شده و با تکیه بر نیاز انسان به خدا، مردم را به پذیرش خدا و ایمان به او دعوت می‌کند.

تبیین معناداری زندگی و پذیرش خداوند

در این قسمت می‌خواهیم توجه دانش‌آموزان را به نکات زیر جلب کنیم:

الف) برخی از فیلسوفان زندگی انسان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند: زندگی معنادار و زندگی بوج و بدون معنا. البته برخی هم می‌گویند اصولاً زندگی همه معنادار است، اما معناداری دوگونه است و مردم در این مورد به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که زندگی آنها معنای درست و شایسته دارد و گروهی که درست و شایسته زندگی نمی‌کنند و یک زندگی با معنای پست و حقیر برای خود رقم زده‌اند. (ب) دربارهٔ معناداری نظرات گوناگونی هست.

برخی در مفهوم معناداری «امر مقدس» را وارد می‌کنند و می‌گویند زندگی معنادار آن زندگی‌ای است که در جهت یک امر مقدس باشد.

برخی دیگر زندگی همراه با فضیلت‌های اخلاقی را زندگی معنادار می‌دانند و می‌گویند آنان که در زندگی خود پایبند فضیلت‌ها و حقوق انسان‌ها هستند زندگی معناداری دارند.

گروهی نیز معتقدند که آن زندگی‌ای که غایت معقول و ارزشمندی داشته باشد، آن زندگی بامعناست و معناداری به معنای داشتن غایت معقول و شایسته برای نوع انسان است.

حقیقت این است که زندگی معنادار، آن زندگی‌ای است که برپایهٔ غایت و هدف معقول و شایسته انسان بنا شده باشد و این غایت معقول و شایسته، همان امر مقدس و پاکی است که انسان تلاش می‌کند به آن نزدیک شود و این حقیقت مقدس همان خداست که غایت انسان است و دارای همهٔ زیبایی‌ها و قداست‌هاست و همهٔ

ارزش‌ها و خیرها نیز از آن اوست.

ج) بنابراین، زندگی معنادار و مقدس به وجود یک حقیقت واقعی که مقدس است گره خورده است و اگر فلسفه‌ای نتواند آن حقیقت مقدس را اثبات کند، راه را منطقی‌تر زندگی معنادار می‌بندد.

د) فیلسوفان بعد از کانت که البته بیشترشان هم از حیث معرفت‌شناسی تجربه‌گرا هستند، در مورد خدا دو نظر کاملاً مخالف پیدا کردند. دسته‌ای مانند مارکس و طبیعت‌گرایان خواستند با انکار خدا، معناداری را حفظ کنند و انسان را به سمت کرامت و فضیلت سوق دهند.

دسته دیگر که می‌دانستند معناداری به قبول خداوند گره خورده است، چون تجربه‌گرا بودند و به لحاظ تجربی دلیلی بر وجود خدا نداشتند، به دنبال راهی دیگر برای قبول خدا بودند؛ اینان از تجربه‌های درونی و شهودهای عرفانی کمک گرفتند و این نظر را ارائه دادند که ایمان به خداوند یک امر عقلی نیست، بلکه یک امر قلبی است و هرکس که در قلب خود خدا را بیابد، نیازی به استدلال عقلی ندارد.

انجام فعالیت «بررسی سوم»

در این فعالیت از دانش‌آموزان خواسته شده که درباره جمله‌ای از داستایوفسکی، رمان‌نویس برجسته روسی نظر دهند. او می‌گوید: «اگر خدایی وجود نداشته باشد، هرکاری مجاز است».

این جمله وی تأییدکننده این نظر است که زندگی معنادار و با فضیلت با قبول وجود خدا امکان‌پذیر است. یعنی اگر کسی خدا را قبول نداشته باشد و بگوید که واقعاً خدایی نیست و من به خدا اعتقاد ندارم، عقلاً و منطقی‌اً می‌تواند هرکاری انجام دهد، چه خوب و چه بد. اگر چنین کسی به خوبی‌ها عمل می‌کند، این براساس دیدگاه فکری وی نیست، بلکه بدان سبب است که خداوند گرایش به خوبی‌ها را در وجود هر انسانی قرار داده است و او دارد براساس این گرایش فطری خود عمل می‌کند که البته ضربه‌پذیر است، یعنی آنجا که این انسان در مقابل یک هوس قوی قرار بگیرد، این گرایش فطری کارایی خود را از دست بدهد و به سوی هوس خود حرکت نماید. چنین فردی اگر به خدا ایمان می‌داشت به نسبت قوت و شدت ایمان، می‌توانست هوس خود را مهار نماید.

این جمله داستایوفسکی مخالف با آن دیدگاهی است که می‌خواهد بدون قبول خداوند، زندگی معنادار را توجیه نماید. مقصود داستایوفسکی از کلمه «مجاز» این است که اگر خداوند نباشد، اولاً مسئولیت‌پذیری انسان بسیار سخت می‌شود، کنترل اخلاقی و محدود کردن امیال از دست می‌رود و معیاری برای تعیین خوب و بد و ارزش‌ها در دست نخواهد بود.

انجام فعالیت «بررسی چهارم»

در این فعالیت، چهار نکته درباره معناداری بیان شده و از دانش‌آموزان خواسته شده درباره این چهار

نکته بیندیشند و مهم‌ترین را انتخاب کنند. این کار سبب می‌شود که آنان به هر چهار نکته توجه کنند و در محتوای هر چهار نکته دقت لازم را به خرج دهند و به‌طور غیرمستقیم، به اهمیت هر چهار نکته پی ببرند.

انجام فعالیت «به‌کار بیندیم»

این فعالیت، مروری بر درس است و یک نوع جمع‌بندی و خلاصه کردن درس هم محسوب می‌شود. همان‌طور که در درس توضیح داده شد از نظر افلاطون، این جهان مادی و متغیر از وجودی ثابت که دیدنی نیست، و از طریق حواس قابل درک نیست سرچشمه گرفته است. او «مثال خیر» یعنی نمونه‌ی اعلای همه‌ی زیبایی‌هاست.

از نظر ارسطو، خداوند علت همه‌ی دگرگونی‌ها و تغییرها و مبدأ نخستین جهان است. او خوب‌ترین و بهترین موجود است.

از نظر دکارت، حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر هست که انسان و هر موجود متناهی دیگری از او به‌وجود آمده است.

از نظر هیوم، انسان، چون ابزاری جز تجربه ندارد، نمی‌تواند به وجودی که واجب‌الوجود است و علت نخستین جهان است، پی ببرد.

ویلیام جیمز، می‌گوید تجربه‌های شخصی هر کس گویایی حضور و وجود خداوند در زندگی انسان است و بدون خدا زندگی از معنا تهی است.

منابع قابل استفاده در این درس

علاوه بر منابع یادشده در کتاب درسی، از منابع زیر نیز می‌توان استفاده کرد :

- ۱ تبیین براهین اثبات وجود خدا، آیت‌الله جوادی، مرکز نشر اسراء
- ۲ مجموعه آثار استاد مطهری، جلد‌های ۶ و ۸، انتشارات صدرا
- ۳ در جستجوی خدا، جان‌هاتون، ترجمه بتول نجفی، انتشارات آستان قدس
- ۴ دیدگاه‌ها درباره‌ی خدا، اچ. پی. آون، ترجمه حمید بخشنده، انتشارات اشراق دانشگاه قم
- ۵ مابعدالطبیعه، ژان وال، انتشارات خوارزمی، صص ۷۷۱ تا ۸۱۴
- ۶ الهیات اگزیستانسیالیست، جان مک کواری، مهدی‌دشت بزرگی، بوستان کتاب
- ۷ کلام فلسفی، حسن قدردان قراملکی، انتشارات وثوق

خدا در فلسفه – قسمت دوم

درس
۶

هدف کلی

توانایی بیان دیدگاه فلاسفه مسلمان درباره خدا و معناداری زندگی و مقایسه آن با دیدگاه فلاسفه اروپایی

اهداف جزئی

- برقرار کردن ارتباط میان نظر فلاسفه مسلمان در معرفت‌شناسی و نظر آنان درباره اثبات وجود خدا
- بیان استدلال فارابی در اثبات وجود خدا
- بیان استدلال ابن سینا در اثبات وجود خدا
- بیان نظر و استدلال ملاصدرا در اثبات وجود خدا
- توضیح معناداری نزد حکمای مسلمان و مقایسه آن با دیدگاه فلاسفه اروپایی

طراحی آموزشی درس

از آنجا که این درس، ادامه درس قبل می‌باشد، فرایندی شبیه همان درس را دارد. در درس قبل نشان داده شد که فیلسوفان اروپایی، ابتدا بیشتر به این سمت گرایش داشتند که مسئله خدا و مبدأ نخستین، یک مسئله عقلی است و می‌توان برای اثبات خدا از استدلال عقلی استفاده کرد. اما با گذشت زمان و در دوره‌های متأخرتر، به خصوص از قرن هجدهم میلادی به بعد به این سمت تمایل پیدا کردند که عقل و به خصوص عقل تجربی توانایی ورود به مسئله خدا را ندارد. در نتیجه برخی از فلاسفه اروپا به سوی انکار وجود خدا قدم برداشتند و برخی هم قبول خدا را یک امر قلبی دانستند و گفتند که پذیرش خداوند نیازی به اثبات و آوردن دلیل و برهان ندارد.

در این درس نشان داده می‌شود که چنین مسیری در تاریخ فلاسفه مسلمان طی نشده است. بلکه سیر فلاسفه مسلمان به سمت عمق بخشی به استدلال عقلی بوده و در عین عمق بخشی به استدلال عقلی، همواره بر جنبه قلبی و ایمانی رابطه انسان با خدا تأکید کرده‌اند.

محورهای اصلی درس

- فیلسوف مسلمان با روش فلسفی و رعایت قواعد فلسفی دربارهٔ خدا می‌اندیشد و استدلال عقلی ارائه می‌دهد.
- میان دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان در معرفت‌شناسی و نظر آنان در اثبات عقلی وجود خدا پیوند و هماهنگی وجود دارد.
- فارابی با استفاده از اصل امتناع تسلسل و با استفاده از رابطهٔ علیت به اثبات وجود خدا می‌پردازد.
- ابن‌سینا با استفاده از ممکن‌الوجود بودن موجودات، واجب‌الوجود بالذات را اثبات می‌کند.
- ملاصدرا با تعمیق مفهوم امکان، جهان را عین وابستگی به خدا می‌داند.
- فلاسفهٔ مسلمان معناداری زندگی را نتیجه و ثمرهٔ اثبات عقلی وجود خداوند می‌دانند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیح دربارهٔ نگاه حکمای ایران باستان به خداوند

گرچه گزارشی از فلسفه و فیلسوف به معنای امروزی آن از ایران باستان به دست ما نرسیده، اما حکایت‌ها و داستان‌هایی از فرزندگان و حکیمان آن دوره موجود است که گویای اندیشهٔ آن حکیمان بوده است. بنا بر گزارش‌های اسطوره‌ای همچون شاهنامه و برخی آثار باستانی در ایران پیش از باستان یعنی قبل از مادها و هخامنشیان، دو سلسلهٔ پادشاهی دیگر وجود داشته است، یکی سلسلهٔ پیشدادیان و دیگری کیانیان. مؤسس پیشدادیان، کیومرث و بزرگ‌ترین آنها جمشید است که در اشعار و متون اسطوره‌ای فارسی از وی یاد شده و دارای جام جهان‌بین بوده است. پیشداد به معنی نخستین کسی است که قانون آورده است. کیومرث که دودمان پیشدادیان را بنیان نهاد، در شاهنامه به عنوان نخستین فرمانروای ایران معرفی شده و در نوشته‌های اوستایی نخستین کسی بوده که از هورامزدا پیروی کرده است. گفته‌اند که محل حکومت پیشدادیان طبرستان یا همان مازندران بوده است.

مؤسس سلسلهٔ کیانیان کاوهٔ آهنگر است بزرگ‌ترین پادشاه آنان که حکیم و فرزانه‌ای بزرگ هم به حساب می‌آمده، کبخسرو می‌باشد. رستم بنا به نقل شاهنامه در دوره کیانیان می‌زیسته است.

البته همان‌طور که گفته شد، تاریخ مدون و روشنی از این سلسله‌ها در دست نیست. اما این گزارش‌ها حکایتگر فرهنگ خداشناسی و خداگرایی در میان این دو سلسله بوده است.

در دورهٔ هخامنشیان که تاریخ مدون و مکتوب آن موجود است، همین فرهنگ خداشناسی ادامه داشته است. در مقایسه با فرهنگ یونانی که فرهنگ خدایان گوناگون و نزاع میان آنهاست، و فرهنگ هند و چین

که فرهنگ مجسمه‌های گوناگون بود، فرهنگ ایرانیان در این دوره‌ها، فرهنگ یک خدایی بود. این خدای واحد اهورامزدا نام داشت.

البته به تدریج انحرافی در این فرهنگ پدید آمد و اهریمن نقش خدای شر را پیدا کرد و به جنگ با اهورامزدا آمد. اما متون اولیه و اصیل باقی مانده از مذهب زرتشت نشان می‌دهد که اهریمن مخلوق اهورامزداست و اهورامزدا خالق کل هستی و نورالانوار جهان است.

این توصیفات، از آن جهت برای دانش‌آموزان مفید است که آنان را متوجه خدائشناسی نیاکان خود کند و آنان بتوانند پیوندی معنوی میان تعالیم و آموزه‌های پیامبر بزرگ اسلام و قرآن کریم و فرهنگ دینی گذشتگان برقرار کنند و بدانند که تفکر توحیدی ریشه در تاریخ و تمدن‌های گذشته دارد.

بیان هماهنگی میان معرفت‌شناسی و خدائشناسی فلاسفه مسلمان

در ابتدای تدریس این درس، یادآوری مبحث معرفت‌شناسی سال قبل ضروری است. در آن مبحث توضیح داده شد که فلاسفه مسلمان ابزارهای سه‌گانه معرفت را قبول دارند و معتقدند که حس و عقل و قلب در محدوده خود، ما را به معرفت صحیح می‌رسانند و چون این فلاسفه از ابزار عقل در معرفت استفاده می‌کنند، می‌پذیرند که می‌توان بر وجود خدا که مسئله‌ای صرفاً عقلی است، استدلال عقلی ارائه داد. پس این فلاسفه، از این جهت، دیدگاه مشابهی با فیلسوفان عقل‌گرای اروپا دارند، گرچه از نظر نوع برهان و استدلال متفاوت با آنها عمل می‌کنند.

انجام فعالیت «مقایسه»

در این فعالیت، دانش‌آموزان دیدگاه فلاسفه مسلمان را با نظر فیلسوفان اروپایی مقایسه می‌کنند. در این مقایسه، آنها در می‌یابند که :

- نظر فیلسوفان مسلمان با نظر عقل‌گرایانی چون دکارت هماهنگ است.
- با نظر کانت هماهنگی ندارد.
- با نظر تجربه‌گرایانی مانند هیوم هماهنگی ندارد.
- با نظر تجربه‌گرایانی چون ویلیام جیمز نیز هماهنگ نیست (چون این فیلسوفان هم به امکان استدلال عقلی معتقد نیستند).

انجام فعالیت «تطبیق»

در این فعالیت، دانش‌آموزان دیدگاه فیلسوفان مسلمان دربارهٔ خدا را بر دیدگاه آنان در معرفت‌شناسی تطبیق می‌دهند تا دریابند که یک هماهنگی میان این دو دیدگاه وجود دارد.

این قبیل تطبیق‌ها و مقایسه‌ها به دانش‌آموزان کمک می‌کند که به تدریج به این توانایی برسند که ارتباط میان اجزای مختلف اندیشهٔ یک فیلسوف یا یک نحلهٔ فلسفی را دریابند و نقد و تحلیل درستی از مجموعهٔ یک تفکر ارائه دهند.

بیان استدلال فارابی

بعد از اینکه مشخص شد که فلاسفهٔ مسلمان استدلال عقلی بر وجود خدا را امکان‌پذیر می‌دانند، به سراغ بعضی از استدلال‌هایی می‌رویم که بزرگان فلسفه اسلامی بیان کرده‌اند. اولین استدلالی که در کتاب آمده، استدلال فارابی است:

استدلال فارابی مبتنی بر دو اصل زیر است:

- ۱ هیچ معلولی خود به خود به وجود نمی‌آید و نیازمند علتی است که به آن وجوب وجود ببخشد.
 - ۲ تسلسل الی غیر النهایة علی و معلولی محال است. فارابی در ابطال تسلسل از برهانی استفاده کرد که به آن، برهان «أَسَدٌ وَ أَحْصَرٌ» می‌گویند. اسد و اخصر به معنی محکم‌تر و خلاصه‌تر است. این برهان به صورتی ساده در کتاب درسی توضیح داده شده است.
- فارابی به کمک این دو اصل ثابت می‌کند که موجودات جهان نیازمند «علت نخستین» یا «علة العلی» هستند.

انجام فعالیت «بررسی»

این فعالیت برای توجه دادن ذهن دانش‌آموزان به اشتباهی است که بسیاری از افراد و حتی برخی از فیلسوفان دچار آن می‌شوند. آنان فکر می‌کنند که فیلسوفان الهی و از جمله فارابی گفته‌اند «هر چیزی نیازمند علت است.» در حالی که:

فیلسوفان نمی‌گویند هر موجودی نیازمند علت است؛ آنان می‌گویند هر معلولی و هر پدیده‌ای به علت نیاز دارد.

اما کسانی مانند جان استوارت میل و برتراند راسل این اشتباه را کرده‌اند و چنین فرض کرده‌اند که فیلسوفان می‌گویند هر موجودی نیازمند علت است.

دانش‌آموزان با مقایسهٔ سخن فارابی و راسل به این حقیقت می‌رسند که سخن فارابی با چیزی که راسل به

فلاسفه الهی نسبت می‌دهد متفاوت است. فارابی می‌گوید هر موجودی که معلول باشد، وجودش وابسته به علت است. اما راسل گمان کرد که فلاسفه می‌گویند هر وجودی نیازمند و وابسته به علت است. همچنین راسل پنداشت که علت‌العلل از نظر فیلسوفان با سایر علل هیچ فرقی ندارد و آن هم معلولی مثل معلول‌های دیگر است و در نتیجه او هم به علت نیازمند است.

توضیح برهان ابن‌سینا

برهان ابن‌سینا متکی بر مباحث مربوط به وجوب و امکان است که در درس دوم توضیح داده شده است و دانش‌آموزان در آن درس با مفاهیم «وجوب»، «امکان» و «امتناع» آشنا شده‌اند. در اینجا چند نکته قابل ذکر است:

۱ این برهان هم در کتاب «شفا» تبیین شده و هم در کتاب «الاشارات و التنبیهاث». آنچه در کتاب درسی آمده، بیشتر متکی بر بیان ابن‌سینا در کتاب اشارات است.

۲ ابن‌سینا، این برهان را که به «برهان وجوب و امکان» شهرت یافته، برهان صدیقین نامیده است. وصف آن در قرآن مجید آمده است. بنابراین، اصطلاح «برهان صدیقین» ابتدا توسط ابن‌سینا به کار رفته است.^۱

۳ ابن‌سینا در این برهان خود، به عکس فارابی، از امتناع تسلسل استفاده نمی‌کند، یعنی برهان خود را متکی بر ابطال تسلسل قرار نمی‌دهد. او می‌خواهد بگوید که این موجودات، چه محدود باشند و چه بی‌نهایت، چون ممکن‌الوجود هستند نیازمند به واجب‌الوجود می‌باشند. ممکن‌الوجود بالذات برای موجود شدن به واجب‌الوجود بالذات نیازمند است.

۴ در حقیقت، اگر خوب توجه کنیم پایه اول برهان فارابی که می‌گفت «هر پدیده و هر معلولی نیازمند به علت است»، در همین بیان ابن‌سینا به این صورت آمده است که معلول چون ممکن‌الوجود است به علت نیاز دارد، یعنی ملاک و مناط نیاز معلول به علت، امکان است. به همین جهت گفته شده که برهان فارابی نیز در حقیقت، همان برهان وجوب و امکان است.

توضیح برهان ملاصدرا

ملاصدرا با استفاده از مبانی خود، برهان وجوب و امکان ابن‌سینا را ارتقا داده و در سطحی عالی‌تر تقریر کرده است. وی بعد از بیان استدلال خود توضیح می‌دهد که برهان صدیقین شرایطی دارد که این شرایط در

۱. وی در نمط چهارم کتاب «الاشارات و التنبیهاث» بعد از بیان برهان خود می‌گوید: «تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیتة و براهنة عن الصمات الی تأملی لغير نفس الوجود و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله و إن کان ذلك دلیلاً علیه، لکن هذا الباب اوتق و اشرف، ای اذا اعتبرنا حال الوجود یشهد به الوجود من حیث هو وجود و هو یشهد بعد ذلك علی سائر ما بعده من الواجب و الی مثل هذا اشیر فی الکتاب الالهی «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» (فصلت/۵). اقول: ان هذا حکم لقوم ثم یقول: «اولم یکف بریک انه علی کل شیء شهید»، اقول: ان هذا حکم للصدیقین الذین یتشهدون به لا علیه» (الاشارات و التنبیهاث، ج ۳، ص ۶۶).

استدلالی که من آورده‌ام مراعات شده است. ایشان می‌گویند:

«غیر از صدیقین، در معرفت خداوند و صفات او، از غیر خداوند به عنوان واسطه استفاده می‌کنند، مانند جمهور فلاسفه که از امکان بهره می‌برند یا مانند علمای طبیعی که از حرکت جسم و یا متکلمان که از حدوث و غیر آن بهره می‌برند.»^۱

وی در اسفار هم می‌گوید: «راه‌های به سوی خداوند فراوان است، زیرا او دارای فضائل و جهات کثیره است و برای هر رونده جهتی است که خدای تعالی آن جهت را برای او تعیین می‌کند و راه‌های به سوی او گرچه بسیار است اما برخی از آنها محکم‌تر و اشرف بوده و از ظهور بیشتری برخوردار است و آن برهان که در اثبات واجب، محکم‌ترین برهان‌ها و بهترین آنهاست برهانی است که حدوسط آن غیر از واجب نباشد و در این صورت راه با مقصد یگانه خواهد بود و آن، راه صدیقین است که برهان آنها صدق محض است و از غیر ذات حق بر ذات حق گواه نمی‌گیرند. آنها از خود او بر او گواه می‌آورند و از ذات بر صفات و از صفات بر افعال بی می‌برند. اما غیر صدیقین، نظیر متکلمان و علمای طبیعی و دیگران با نظر به غیر خداوند نظیر امکان ماهوی، حدوث خلق و حرکت جسم بر ذات و صفات او استدلال می‌کنند و این امور البته دلایلی بر ذات و شواهدی بر صفات او می‌باشند ولیکن شیوه صدیقین محکم‌تر و شریف‌تر است.

در کتاب الهی نیز به راه‌هایی که غیر صدیقین می‌پیمایند در این گفتار خدای سبحان «سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» و به طریقه صدیقین نیز در عبارت «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» اشاره شده است.^۲

توضیح درباره معناداری نزد فلاسفه مسلمان

نکته مهم در توضیح معناداری نزد فلاسفه مسلمان این است که بحث در معناداری از همان ابتدای تفکر فلسفی و عرفانی جریان داشته و فلاسفه مسلمان از ثمرات اعتقاد به خدا سخن گفته‌اند. از این رو لازم است توجه دانش‌آموزان به نکات زیر جلب شود:

■ بحث درباره معناداری و فواید اعتقاد به خدا هم‌زمان با بحث درباره اثبات وجود خدا در جریان بوده و چنین نبود که به‌خاطر ناتوانی از اثبات وجود خدا، به تدریج به سوی معناداری روی آورده باشند و بخواهند صرفاً از این زاویه توجه جامعه را به خدا جلب کنند.

■ فلاسفه مسلمان معناداری را تحت عنوان فواید و لوازم اعتقاد به خدا مطرح کرده‌اند و معناداری را فرع بر اثبات وجود خدا قرار داده‌اند و معتقدند که بدون اثبات وجود خدا نمی‌توان از معناداری سخن گفت.

۱. مشاعر، ملاصدرا، ص ۶۸

۲. الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲

■ آنان معتقدند که مهم‌ترین رکن در معناداری، غایت‌مندی جهان و انسان است و کسی می‌تواند برای انسان و جهان از معناداری سخن بگوید که قبل از آن خدا را اثبات و قبول کرده باشد، خدایی که جهان را براساس حکمت آفریده و برای آن، غایتی در خور و شایسته قرار داده است و آن غایت خود خداوند است؛ یعنی خداوند، علاوه بر اینکه مبدأ و خالق هستی است، غایت و مطلوب آن نیز می‌باشد.

انجام فعالیت «تطبیق»

در این فعالیت از دانش‌آموزان خواسته شده جملات ابن‌سینا و اشعار ذکر شده را با معیارهای زندگی معنادار تطبیق دهند و نشان دهند که این جملات با کدام معیار تطابق دارد.

■ تطبیق عبارت ابن‌سینا بر معیارها :

اشتیاق ذاتی و فطری موجودات به کمالات و خیرات معیار ۱ و ۲

گرایش فطری انسان به خوبی‌ها و گریزان بودن از بدی‌ها معیار ۳ و ۴

جاذبه عشق الهی در انسان معیار ۳ و ۴

■ موارد زیر را می‌توان از اشعار به دست آورد :

وجود یک عشق مقدس و برتر در جهان و انسان معیار ۱، ۳ و ۴

برتری انسان عاشق بر انسان‌های معمولی معیار ۳ و ۴

وجود یک کشش به سوی خدا در موجودات معیار ۱، ۲ و ۳

انجام فعالیت «نمونه»

در این نمونه به یک جریان فلسفی - ادبی در اروپا اشاره شده که نتیجه قهری برخی از جریان‌های فلسفی دوره‌های متأخر بوده و ریشه در فلسفه‌هایی دارد که خدا و مراتب معنوی و متعالی وجود را نفی کرده‌اند، یعنی ریشه در حس‌گرایی و تجربه‌گرایی و ماتریالیسم دارد.

در میان این جریان فلسفی - ادبی متفکرانی بودند که در عین اینکه می‌خواستند به امور معنوی و متعالی و عدالت اجتماعی پایبند باشند، دارای نگاهی ماتریالیستی به جهان و انسان بودند و این نگاه با گرایش‌ها و خواست‌های متعالی آنان هماهنگ نبود. یکی از شخصیت‌های مهم این جریان «آلبر کامو» می‌باشد. او در عین حال که می‌گفت جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد، به دنبال آزادی و کرامت انسان بود و می‌خواست با بی‌عدالتی مبارزه کند.

به عبارت دیگر : فلسفه فکری او با آرمان‌های انسانی هماهنگی نداشت. برای اینکه دانش‌آموزان متوجه این تناقض میان فکر و عمل شوند (که بالاخره آلبر کامو را هم به ناامیدی کشاند) سه سؤال طرح شده است.

سؤال اول از دانش‌آموزان می‌خواهد عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» را توضیح دهند. منظور آلبرکامو این است که جهان چیزی جز همین طبیعت نیست، این طبیعت هیچ پیام متعالی و بزرگ برای من ندارد. آیا جهان غایتمند است؟ آیا یک حقیقت مقدس و متعالی وجود دارد؟ نمی‌دانم.

سؤال دوم، تناقض درونی آلبرکامو را دنبال می‌کند. او از یک طرف فطرتی با گرایش به زیبایی و خیر و جهان متعالی دارد و از طرف دیگر معتقد است که جهان چیزی جز همین طبیعت مادی نیست. یعنی اندیشه و فکر او ظرفیت پذیرش این گرایش فطری را ندارد. راه حل این است که وی به تحقیقات خود ادامه دهد تا شاید بتواند به دریافتی درست از جهان و انسان برسد.

سؤال سوم نشان می‌دهد که آلبرکامو به جای دنباله‌روی از فکر و فلسفه‌اش، تسلیم فطرت خود شد و به گرایش‌ها و تمایل‌های انسانی خود پاسخ مثبت داده است.

بحث درباره «تأمل»

مبحثی که تحت عنوان «تأمل» آمده، داستان جوانی را بیان می‌کند که در حال تأمل با خویش می‌باشد و دغدغه‌ای درونی او را به فکر کردن و اندیشیدن واداشته است.

حکیم این داستان که متوجه حال درونی جوان شده، برای بیرون آوردن جوان از آن دغدغه درونی و ایجاد حرکت و نشاط در او، در مقابل سؤال‌های جوان، پاسخ‌های تأمل‌برانگیزی می‌دهد، پاسخ‌هایی که بالاخره جوان را به فکر وادار می‌کند و آماده برون‌رفت از دغدغه درونی و سرگردانی می‌نماید.

دانش‌آموزان، متناسب با روحیات خود و در ارتباط با معناداری زندگی می‌توانند درباره این داستان با یکدیگر گفت‌وگو کنند و نظرات خود را، گرچه متفاوت باشد، ارائه دهند.

انجام فعالیت «به‌کار ببندیم»

در این قسمت چهار سؤال طرح شده است.

در پاسخ سؤال اول می‌توان گفت که از نظر کرکگور ایمان به خداوند از راه برهان عقلی و شناخت عقلی حاصل نمی‌شود و بیشتر از ناحیه لطف الهی است. اما فلاسفه مسلمان معتقدند که شناخت عقلی و برهان عقلی می‌تواند مقدمه ایمان به خدا قرار گیرد.

در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت که ابن‌سینا ملاک «علت داشتن» را به خوبی تشخیص داده و گفته که هر چیزی که ممکن‌الوجود باشد نیازمند علت است. اما راسل این گونه فکر کرده که هر موجودی نیاز به علت دارد. درحالی که در موجود بودن، هیچ چیزی که نشان‌دهنده نیازمندی به علت باشد، مشاهده نمی‌شود.

پاسخ سؤال سوم هم بنا بر مباحثی که در کتاب آمده، مشخص است. آن دیدگاهی که اثبات خدا را امکان‌پذیر

می‌داند و معناداری را فرع بر پذیرش خداوند قرار داده، کامل‌تر است. پاسخ سؤال چهارم هم در کتاب درسی به صورت مشخص در پنج بند آمده است.

منابع قابل استفاده در این درس

علاوه بر منابعی که در کتاب درسی معرفی شده، از منابع زیر نیز می‌توان استفاده کرد:

۱. الاسفار الاربعه، ملاصدرا، ج ۶

۲. مشاعر، ملاصدرا

۳. الاشارات و التنبیها، ابن سینا، نمط چهارم

عقل در فلسفه – قسمت اول

درس
۷

هدف کلی

بیان معنا و مقصود از عقل در فلسفه و مقایسه دیدگاه حکما و فلاسفه باستان و دوره جدید اروپا

اهداف جزئی

- توضیح درباره عقل و کارکرد آن
- تعیین محدوده و قلمرو عقل
- بیان دیدگاه فلاسفه در محدوده و قلمرو عقل
- مقایسه دیدگاه فلاسفه امروز اروپا درباره عقل و محدوده آن

طراحی آموزشی درس

این درس با طرح چند مسئله و یک اظهار نظر آغاز می شود تا دانش آموزان با هدف مورد نظر در این درس ارتباط بیشتری برقرار کنند و به تعریف عقل بپردازند. سپس در یک سیر تاریخی، نظر حکمای یونان باستان و فلاسفه معاصر اروپا درباره عقل و محدوده آن مشخص می گردد و سپس با یکدیگر مقایسه می شود.

محورهای اصلی درس

- حکما و عرفا و بسیاری از متفکرین برای عقل جایگاه ویژه ای قائل هستند.
- عقل به عنوان دستگاه استدلال به انسان کمک می کند که دانش بیاموزد و به علم و آگاهی دست یابد.
- عقل به عنوان وجود برتر و مجرد از ماده، هم عوالم مجرد را شامل می شود و هم مرتبه عالی نفس انسان را.
- حکمای یونان، به خصوص ارسطو، تبیین دقیقی از عقل ارائه کرده اند.
- فیلسوفان دوره جدید اروپا به دو گروه عمده تجربه گرا و عقل گرا تقسیم شدند.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

طرح مسئله از طریق سه پرسش

این درس با کنار هم قرار گرفتن چند مفهوم آغاز می‌شود :

الف) دین در کنار ایمان

ب) عرفان در کنار عشق و شهود

ج) فلسفه در کنار عقل

کنار هم قرار گرفتن دین و ایمان، عشق و شهود و عرفان و فلسفه و عقل به معنای این نیست که دین دارای عشق و شهود و عقل نیست و یا عرفان نیازی به ایمان و عقل ندارد و یا فلسفه، به دین و عرفان بی‌توجه است. بلکه، همان‌طور که در کتاب درسی آمده، منظور این است که دین بر محور ایمان، عرفان بر محور عشق و فلسفه بر محور عقل قرار دارند. البته دین اسلام، ایمان بدون عقل و معرفت را نفی می‌کند و وحی را نوعی شهود و برترین شهود به شمار می‌آورد و عارفان بالله را اولیای الهی محسوب می‌کنند. همچنین فیلسوفان مسلمان و عارفان حقیقی، خود را دینداران واقعی و پیروان راستین دین اسلام به شمار می‌آورند. خوب است که دبیر محترم درباره این مفاهیم شش‌گانه و نسبت آنها با یکدیگر با دانش‌آموزان گفت‌وگو کند تا آنها درک روشن‌تر و شفاف‌تری نسبت به این مفاهیم پیدا نمایند.

توضیح درباره دو کاربرد عقل در فلسفه

فلاسفه برای عقل تعریف‌های مختلفی آورده‌اند، برخی از این تعریف‌ها عبارت‌اند از :

■ قوه استدلال و استنباط

■ قوه تشخیص درست از نادرست و خوب از بد و حق از باطل

■ ابزار درک حقایق و رسیدن به علوم مختلف

■ حجت درونی انسان، برای تشخیص راه زندگی

■ ادراک‌کننده کلیات و مفاهیم کلی

علاوه بر این، عقل در فلسفه کاربرد دیگری هم دارد و آن، مرتبه‌ای از عالم است که شامل موجودات مجرد عقلانی می‌شود.

بسیاری از فلاسفه، برای عالم خلقت سه مرتبه قائل‌اند :

■ مرتبه عالم عقل یا جبروت

عالم جبروت شامل مخلوقاتی است که از ماده مجرد هستند و نواقص ماده را ندارند. این موجودات، در فعل و کار خود نیاز به ماده ندارند و با صرف اراده، معلول از آنها صادر می‌شود.

■ مرتبه عالم مثال یا ملکوت

عالم ملکوت شامل مخلوقاتی می‌شود که از ماده مجرد هستند، اما فعل آنها به وسیله ماده و در ماده است. مانند نفس انسان هستند که کارهای خود را با ابزار بدنی انجام می‌دهد. عالم مثال، دارای جسم مثالی است.

■ مرتبه عالم طبیعت یا ناسوت

عالم طبیعت، همین عالم ماده است که از قوه و فعل ترکیب شده و تغییر و تبدیل و مرگ و حیات و سایر عوارض مادی را داراست.

از نظر این فلاسفه، انسان نیز همین سه مرتبه وجودی را دارد. انسان یک مرتبه طبیعی و مادی دارد که همان بدن و جسمانیات اوست. دیگری مرتبه مثالی وجود اوست که مربوط به وجود نفسانی او می‌باشد. از طریق همین مرتبه مثالی است که اگر به فعلیت برسد، می‌تواند با عالم مثال یا ملکوت ارتباط برقرار کند و آن عالم را شهود نماید. مرتبه سوم مرتبه وجود عقلی انسان است که البته بنابر نظر ملاصدرا و سایر فیلسوفان مثلاً، به فعلیت رسیدن این مرتبه نیازمند سیر و سلوک عرفانی و طی مراتب عالی کمال است و اگر این مرتبه از وجود انسان به فعلیت برسد، انسان می‌تواند با مرتبه عالم جبروت مرتبط شده و به شهود آن مرتبه نائل شود و از آن نیز بالاتر رود.

توضیح نظرات فلاسفه یونان باستان

در این مرحله، دیدگاه فلاسفه یونان درباره عقل به بحث گذاشته می‌شود. خوشبختانه گزارش‌های مستند از نظرات فلاسفه یونان در دست است و همین امر سبب شده که بتوان نظرات فلاسفه بزرگ یونان را در این باره به دست آورد. در این قسمت، نظرات هراکلیتوس، پارمنیدس، افلاطون و ارسطو به صورت بسیار مختصر آورده شده است.

توضیح نظرات فلاسفه اروپایی

خوب است که دبیر محترم ابتدا مقایسه‌ای میان فیلسوفان دوره قرون وسطی و فیلسوفان دوره رنسانس انجام دهد و علت کم توجهی به عقل در قرون وسطی و ایجاد تقابل میان عقل و دین در قبل از رنسانس و بعد از رنسانس را توضیح دهد. در پاورقی کتاب، نکاتی در این مورد ذکر شده که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. به علت نگرش منفی که در سده‌های اول قرون وسطی، در مسیحیت اروپایی درباره عقل شکل گرفت و هم در کتب مقدس و هم در سخنان آباء کلیسا، عقل مورد تحقیر قرار گرفت و نیز به علت اینکه نظراتی در همان دوران به مسیحیت نسبت داده شد که با عقل سازگار نبود، تقابلی بین عقل و دین در میان حکمای اولیه مسیحیت رایج شد؛ مثلاً در آیات ۱۶ و ۱۷ باب دوم سفر پیدایش تورات، آمده: «خداوند آدم را امر کرد و

گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.»

در آیه ۲۳ همین باب آمده که بعد از اینکه آدم و حوا از این درخت خوردند، «خداوند گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده که دانای به نیک و بد گردیده، اینک مبادا دست دراز کند و از درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند.»

پولس حواری که مسیحیت را به اروپا برد، می گوید «یونانیان خواستند از طریق علم و اراده که حاصل عقل است رستگار شوند و یهودیان از طریق اطاعت از خدا. اما ما می گوئیم نجات انسان از طریق ایمان به مسیح به صلیب کشیده شده است.» وی در این عبارت، عقل را در برابر ایمان قرار می دهد. وی همچنین می گوید: «انجیل درس حکمت نیست، طریق نجات است.» و می گوید «به پا خیزید که کسی شما را با فلسفه و فکر باطل نریاید که اینها همه برحسب اصول دنیوی است، نه برحسب ایمان به مسیح.» از نظر وی، عقل نه تنها ایمان را نیست، بلکه مانع ایمان و سبب سست شدن آن است. در نیمه دوم قرون وسطی به خصوص در قرون یازده تا سیزده، حکمایی مانند آلبرت کبیر و توماس به دفاع از عقل برخاستند و خواستند میان اندیشه دینی مسیحیت و عقل سازگاری ایجاد کنند؛ اما به علت اینکه اعتقادات اصلی مسیحیت با عقل سازگاری نداشت، رشد عقل گرایی منجر به تضعیف مسیحیت شد و اندیشه های ضد دینی رشد بیشتری کرد. بعد از این توضیحات، لازم است مشخصات دو جریان عقل گرایی و تجربه گرایی و فیلسوفان مربوط به هر کدام بیان گردد.

فیلسوفان تجربه گرایی که نام آنها در این درس آمده، عبارت اند از: فرانسیس بیکن و اوگوست کنت. فیلسوفان عقل گرایی هم که نام آنها در این درس آمده عبارت اند از: دکارت و کانت.

انجام فعالیت «به کار بندیم»

در این فعالیت، از دانش آموزان می خواهیم که نظر هر یک از فیلسوفان ذکر شده درباره محدودۀ عمل عقل را بیان کنند.

ارسطو: انسان حیوان ناطق است، یعنی حیوانی است که تعقل و تفکر می کند و از طریق تفکر سخن می گوید. او دارای عقل نظری و عملی است. با عقل نظری هم جهان طبیعت و هم ماوراء طبیعت را می شناسد و با عقل عملی کارهای مربوط به زندگی را تنظیم می کند.

بزرگان اولیه کلیسا: عقل توانایی ورود به حوزه دین را ندارد. مفاهیم اصلی دین برتر از فهم عقل است. دین، ایمان می خواهد، نه معرفت عقلانی.

بیکن: ما باید به دنبال عقل تجربی برویم تا پیشرفت کنیم. عقل محض و قیاسی کارساز نیست.

دکارت : عقل هم به صورت مستقل از تجربه می تواند به حقیقت برسد و هم از طریق تجربه .
 اوگوست کنت : فیلسوفان به دنبال عقلی رفته اند که ناظر بر واقعیت نیست . عقل، صرفاً آنگاه که با روش
 تجربی و حسی وارد عمل شود، به نتیجه می رسد . واقعیت، فقط همین امور مادی است که از طریق حس
 و تجربه به ما می رسد .

منابع قابل استفاده در این درس

- ۱ حکمت خسروانی، هاشم رضی، انتشارات بهجت
- ۲ تاریخ فلسفه، کاپلستون، جلد های ۱، ۴، ۶ و ۹
- ۳ شاهنامه، فردوسی
- ۴ مابعد الطبیعه ژان وال، یحیی مهدوی و همکاران، انتشارات خوارزمی
- ۵ مابعد الطبیعه، ارسطو
- ۶ آیین کاتولیک، جورج برانتل، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب
- ۷ عقل و اعتقاد دینی، مایکل پترسون و نویسندگان، نراقی و سلطانی، طرح نو
- ۸ علم و الهیات، جمعی از نویسندگان، ابوالفضل حقیری، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
- ۹ عقل و دل، ویلیام وین رایت، محمد هادی شهاب، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

عقل در فلسفه — قسمت دوم

درس
۸

هدف کلی

تبیین دیدگاه فیلسوفان اسلامی دربارهٔ عقل و شناخت جایگاه عقل در فرهنگ اسلامی

اهداف جزئی

- توجه به عوامل مؤثر در جایگاه ممتاز عقل در فرهنگ اسلامی، به خصوص به قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام
- شناخت برخی از دیدگاه‌هایی که به عقل بی توجهی می‌کردند.
- توانایی بیان ویژگی‌های عالم عقل و موجودات عقلی نزد فلاسفهٔ مسلمان
- تبیین جایگاه عقل به عنوان قوهٔ استدلال نزد فلاسفهٔ مسلمان

طراحی آموزشی درس

این درس با طرح جایگاه عقل در فرهنگ ایران پیش از باستان و افول آن در دورهٔ ساسانیان آغاز می‌شود. سپس منزلت عقل و تفکر عقلی در فرهنگ اسلامی و مخالفت برخی جریان‌های فکری با عقل و فلسفه بیان می‌گردد. پس از آن، جایگاه عقل نزد فیلسوفان مسلمان به بحث گذاشته می‌شود و در پایان، نسبت عقل با دین و ایمان و نیز با عرفان و شهود بیان می‌گردد.

محورهای اصلی درس

- حکمای ایران پیش از باستان، به عقل، به خصوص آموزه‌های عقلی و عملی توجه داشتند.
- در فرهنگ اسلامی و به خصوص در قرآن کریم و سیرهٔ پیامبر اکرم و اهل بیت، عقل به عنوان یک دستگاه تفکر و استدلال، جایگاه ممتازی دارد و ابزار درونی تشخیص حق از باطل معرفی شده است.
- در دنیای اسلام مخالفت‌هایی با عقل و عقلانیت صورت گرفته، اما در سطح مخالفت‌های کلیسای دورهٔ قرون وسطی با عقل نیست.
- فیلسوفان مسلمان دربارهٔ عالم عقل به عنوان یک جهان برتر و موجودات عقلانی که کاملاً مجرّد از ماده هستند سخن گفته و برای آن برهان آورده‌اند.

■ فیلسوفان مسلمان قوه عقل را که خداوند در انسان قرار داده، مهم‌ترین وجه تمایز انسان از حیوان به‌شمار آورده و آن را ابزار استدلال برای رسیدن به دانش و تشخیص حق از باطل می‌دانند.

■ فیلسوفان مسلمان معتقدند که میان عقل و فلسفه با دین و ایمان دینی و نیز با عشق و عرفان تضاد و تناقضی نیست و عقل می‌تواند تأییدکننده دین و عرفان باشد.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

بیان جایگاه عقل در ایران قدیم و فرهنگ اسلامی و برخی مخالفت‌ها با آن

یکی از نیازهای دانش‌آموزان آگاهی آنان از فرهنگ عقلانی جامعه خود و تقویت این فرهنگ و بهره‌مندی از آن در سبک زندگی فردی و اجتماعی است. لذا خوب است در تدوین این درس نکات زیر را در نظر بگیریم:

اول: حتی‌الامکان از قرآن کریم و سیره و سنت معصومین کمک بگیریم و نشان دهیم که پیشوایان ما و رهبران دین ما بهترین و برترین تشویق‌کنندگان ما به تفکر و عقلانیت بوده‌اند. برای اینکه نمونه‌هایی در اختیار داشته باشید، مواردی را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

الف) کمتر صفحه‌ای از قرآن کریم است که مردم را دعوت به تفکر و تعقل و علم نکرده باشد و یا جهل و نادانی و تبعیت کورکورانه از دیگران را نکوهش ننموده باشد.

یک نمونه از دعوت: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ** (آل عمران، ۱۹۰).

یک نمونه از نکوهش: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ** (انفال، ۲۲).

ب) رسول خدا ﷺ: «**وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ**» (کافی ج ۱، حدیث ۱۱)

ج) امام صادق علیه السلام: «ستون خیمه وجود انسان عقل است و با وجود عقل است که فطانت و فهم و توانایی حفظ و دانش حاصل می‌شود و با عقل است که انسان کامل می‌شود و این عقل است که راهنمای انسان و چشم بینای او و کلید مشکلات اوست...» (کافی، ج ۱، ص ۴۸)

د) از امیرالمؤمنین پرسیدند: عاقل کیست؟ فرمود: «کسی که هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد.» پرسیدند: جاهل کیست؟ فرمود: «در همان توصیف قبلی جاهل را هم توصیف کردم.» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۳۵)

ه) امام کاظم علیه السلام در سخنانی که چند صفحه از کتاب اصول کافی را در برمی‌گیرد، خطاب به هشام بن حکم که از یاران فهیم ایشان بوده عقل را ستایش کرده است. این سخنان چنین آغاز می‌شود: «خداوند تبارک و تعالی انسان‌های عاقل و فهیم را این‌گونه توصیف کرده است: **فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، وَأُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَبْصَارِ**...» (کافی، ج ۱، صص ۲۰ تا ۲۹)

و) از امام صادق علیه السلام سؤال شد که: عقل چیست؟ فرمود: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان». سؤال شد پس آنچه در معاویه بود، چه بود؟ فرمود: «تِلْكَ النِّكَاءُ وَ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هُوَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ» (اصول کافی ج ۱، ص ۱۱)

ز) گروهی از اصحاب امام صادق علیه السلام درباره عقل با یکدیگر صحبت می کردند. امام صادق علیه السلام به آنان فرمود: «عقل و لشکریان او را بشناسید و نیز جهل و لشکریان او را، تا هدایت شوید». یکی از یاران به نام سماعه به امام گفت: «جانم فدای تو باد جز اینکه شما برای ما توضیح دهید راهی برای شناخت درست عقل نداریم.»

پس از این درخواست، امام صادق علیه السلام، ابتدا جایگاه عقل در خلقت را توصیف کرد و سپس درباره جهل سخن گفت و آنگاه لشکریان عقل را که همان صفات پسندیده و نیک الهی بود و لشکریان جهل را که همان صفات زشت شیطانی بود، معرفی فرمود. (اصول کافی، ج ۱)

دوم: بکشیم که علما و شخصیت‌های برجسته علمی تاریخ اسلام را که بر تفکر و تعقل اهمیت داده‌اند، به دانش‌آموزان معرفی کنیم تا آنان بدانند که آنچه را که خود داریم، از بیگانه‌ها تمنا نکنیم و نسبت به تاریخ و فرهنگ خود علاقه‌مند شویم و گذشته خود را قوی و با پشتوانه بیابند.

سوم: با روش‌های غیرمستقیم و مستقیم دانش‌آموزان را به تفکر و خردمندی دعوت کنیم و با ذکر نمونه‌ها و نشانه‌ها برای آنها تبیین کنیم که توجه به عقل و عقلانی زندگی کردن چه نتایج و فواید ارزنده‌ای دارد. چهارم: در آموزش خود و شیوه تدریس، مسیری را طی کنیم که قدرت تفکر و اندیشه‌ورزی دانش‌آموزان را تقویت کنیم و از این طریق درک آنان را نسبت به مسائل فلسفی و فهم و نظرات فیلسوفان تعمیق بخشیم.

انجام فعالیت (ذکر نمونه ۱)

در این فعالیت نظریکی از شخصیت‌هایی که با فلسفه مبارزه کرده و تفکر فلسفی را تفکر ضددینی می‌دانسته، درباره روش‌های استدلال نقل شد و از دانش‌آموزان خواسته شد که درباره آن فکر کنند و نظر دهند.

ابن تیمیّه به نقد دو روش استدلال، یعنی «تمثیل» و «قیاس» پرداخته است. دانش‌آموزان در درس پنجم کتاب منطق با روش‌های سه‌گانه استدلال (تمثیل، استقراء و قیاس) آشنا شده‌اند.

در همان کتاب، از قول فلاسفه و منطق‌دانان بیان شد که روش تمثیل روشی یقین‌آور نیست و لذا از این روش، نه تنها درباره خدا بلکه درباره هر امر دیگری نمی‌توان استفاده کرد و از این طریق نمی‌توان به نتایج یقینی رسید.

اما نقد ابن تیمیّه بر قیاس صحیح نیست. در مواردی می‌توان از برهان قیاسی برای اثبات برخی از مسائل وجود و علوم استفاده کرد. به‌طور مثال، کبرای برهان نظم که می‌گوید: «هر مجموعه منظمی نظم‌دهنده می‌خواهد»، نظم‌دهنده، اعم از خدا و غیرخداست. اما این، به معنای مساوی بودن خدا با غیرخدا نیست.

نظم دهندگی غیر خدا محدود به توان علمی و قدرت ناقص اوست لذا یک نظم دهندگی ناقص است. اما نظم دهندگی خداوند، کامل و بی عیب و نقص است. بنابراین خدا شبیه و هم‌ردیف مخلوقات خود نیست. برخی موارد هم هست که حد وسط برهان یا اینکه کلی است، ولی فقط شامل خداوند می‌شود. مثل این برهان: موجودات این جهان همه ممکن‌الوجود هستند.

هر ممکن‌الوجودی نیازمند واجب‌الوجودی است که او را ایجاد کند. پس این جهان در وجود خود نیازمند واجب‌الوجود است.

حد وسط این برهان یک حد وسط کلی است، اما یک مصداق بیشتر ندارد که همان خداوندی است که وجود برایش ضروری است و واجب‌الوجود است.

این تیمیه و برخی دیگر از متکلمین دچار مشکل دیگری نیز بوده‌اند که شاید آن مشکل سبب این نقد وی بر قیاس شده است و آن اینکه: آنها گفته‌اند اقتضای اینکه چیزی مثل خدا نباشد (لیس کمثله شیء) این است که هر لفظی را که برای غیر خدا به کار می‌بریم، نباید برای خدا استفاده کنیم و اگر به کار بردیم، به همان معنایی که برای غیر خدا استفاده کرده‌ایم، استفاده نماییم؛ مثلاً ما الفاظ «موجود»، «عالم»، «قادر»، «زنده» و مانند آنها را برای انسان‌ها استفاده می‌کنیم و می‌گوییم؛ مثلاً «انسان موجودی زنده است.» حال اگر گفتیم «خدا موجودی زنده است»، خدا را شبیه انسان کرده‌ایم. پس در اینجا باید معنای موجود و زنده در انسان با معنای موجود و زنده در خدا متفاوت باشد.

وقتی سؤال می‌شود که آن معنای متفاوت چیست؟ می‌گویند ما آن معنا را نمی‌دانیم زیرا ما فقط معنای کلماتی را می‌دانیم که از همین اشیای پیرامون خود گرفته‌ایم.

فلاسفه در نقد این نظر می‌گویند: نتیجه این نظر این است که وقتی می‌گوییم خدا موجود است، معنای این جمله را ندانیم و گفتن این جمله با نگفتن «است» فرقی نداشته باشد، زیرا در هر دو حالت هیچ معنایی به ذهن ما نیامده و در واقع، با گفتن آن جمله معنایی به ما منتقل نشده است.

فلاسفه می‌گویند: اینکه قرآن کریم فرموده «لیس کمثله شیء» معنایش این نیست که هیچ لفظی را برای خدا به کار نبریم یا اگر به کار بردیم، بگوییم معنایی متفاوت با مخلوق دارد. نه، این چنین نیست و معنای یکی است. تفاوت در کیفیت و نحوه وجود و علم و قدرت در خدا و مخلوقات است. خدا موجود است، اما وجود ذاتی اوست در حالی که وجود مخلوقات از خداست. وجود خدا نامحدود است و وجود مخلوقات، محدود است. سایر صفات نیز به همین گونه به خدا نسبت داده می‌شوند.

انجام فعالیت «ذکر نمونه ۲»

این فعالیت ناظر به یکی از مباحث در حوزه فلسفه اخلاق و توانایی عقل در تشخیص خوبی و بدی است.

همان طور که در این فعالیت آمده، اشاعره معتقد به حسن و قبح شرعی هستند و شیعه و معتزله معتقد به حسن و قبح عقلی. فلاسفه شیعه نیز معتقد به حسن و قبح عقلی هستند گرچه نحوه تبیین آنان با نحوه تبیین معتزله متفاوت است. برای آشنایی بیشتر با این بحث، می‌توان کتاب‌های زیر را مطالعه کرد:

الف) عدل الهی از استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا (مجموعه آثار، ج ۱)

ب) آشنایی با علوم اسلامی از استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، انتشارات صدرا (مجموعه آثار، ج ۳)

تبیین دو کاربرد عقل نزد فیلسوفان مسلمان

در این قسمت، ابتدا نظر فلاسفه مسلمان درباره عقل به عنوان یک وجود برتر توضیح داده می‌شود. نظر فلاسفه اسلامی در این مورد، تکمیل‌کننده نظرات برخی فلاسفه یونان، مانند افلاطون و نیز الهام گرفته از احادیث معصومین علیهم‌السلام می‌باشد که به شکل‌های گوناگونی از وجود عقل به عنوان یک مخلوق برتر و متعالی سخن گفته‌اند. برای آشنایی بیشتر با احادیث مربوط به عقل می‌توان به کتاب زیر مراجعه کرد:

شرح اصول کافی، ملاصدرا، جلد اول، تصحیح محمدخواجهوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

انجام فعالیت «نکته»

در این فعالیت، ابتدا سخنی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده و سپس عبارتی از تفسیر ملاصدرا بر این حدیث آمده و در آخر سه سؤال طرح شده است. دانش‌آموزان با تأمل در متن بالا و مطالبی که تاکنون درباره عقل آموخته‌اند، به آن سه سؤال پاسخ می‌دهند.

در پاسخ سؤال اول می‌توان به این نکته اشاره کرد که به سخن در آمدن عقل اشاره به این دارد که قوه نطق، ظهور داده‌های عقل و مفاهیم عقلی در قالب کلمات و الفاظ است. بنابراین مقصود ارسطو نیز از قوه نطق، صرف سخن گفتن نبوده، بلکه منظور وی بیان مفاهیم و استدلال‌های عقلی در قالب لفظ و بیان بوده است. همان‌طور که در درس قبل توضیح داده شد، بیان هر اکتیوس درباره عقل، به این بیان امام قرابت و نزدیکی دارد. در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت: از آنجا که عقل همان قوه‌ای در وجود ماست که به وسیله منطقی و استدلال، درست را از نادرست و خوب را از بد، به عبارت دیگر، حق را از باطل تشخیص می‌دهد، این قوه است که تشخیص می‌دهد که باید فرمان خدا را پذیرفت و آن را اطاعت کرد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: عاقل در برابر حق خاشع و خاضع است، زیرا قوه عقل او به فعلیت رسیده و عقل او حق را تشخیص می‌دهد و دعوت به حق می‌کند. در مورد سؤال سوم به این نکته می‌توان پرداخت که: انسان، بالقوه خلیفه خداست، می‌تواند جانشین خدا شود و دارای ظرفیتی عظیم در نظام خلقت است. این ظرفیت عظیم ناشی از آن است که در وجود او مرتبه‌ای از عقل از جانب خداوند به ودیعت نهاده شده که پرتوی از همان عقلی است که امام باقر علیه‌السلام بدان

اشاره کرده است و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که آن عقل که خدا در ابتدا خلق کرده، از جنس روح است. همچنین خداوند درباره انسان فرموده: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (سوره حجر، آیه ۲۹). (من از روح خودم در انسان دمیدم). پس معلوم می‌شود که بارقه‌ای از آن روح و آن عقل در هر انسانی هست.

انجام فعالیت «بررسی»

در پاسخ به سؤال طرح شده در این فعالیت باید گفت که فیلسوفان عقل‌گرای اروپایی که هم استدلال عقلی محض و هم استدلال تجربی را قبول داشتند، دیدگاهشان به این دیدگاه فلاسفه اسلامی نزدیک است. اما فیلسوفان تجربه‌گرا این‌گونه نمی‌اندیشند و معتقدند که فقط عقل تجربی توانایی رسیدن به ما می‌دهد.

تبیین نتایج دیدگاه فلاسفه اسلامی درباره عقل

بعد از توضیح دیدگاه فلاسفه درباره عقل، نوبت به تبیین آثار و نتایج این دیدگاه می‌رسد که در سه بند توضیح داده شده است.

اولین مورد از آثاری که در اینجا ذکر شده مربوط به انتخاب اعتقادات و راه و روش زندگی است. از نظر فلاسفه مسلمان که البته هماهنگ با دین و قرآن کریم و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام هم هست، انسان باید زندگی و افکار و اندیشه‌های خود را بر پیروی از عقل و برهان و استدلال عقلی بنا کند و هر راهی را که بر راه دیگر ترجیح می‌دهد، برایش دلیل داشته باشد. این نظر که پای استدلالیان چوبین است و پای چوبین هم سخت غیرقابل اعتماد می‌باشد، اگر بخواهد بد فهمیده شود و مبنای زندگی قرار بگیرد، عرصه برای پیروی از خرافات و تقلیدهای کورکورانه و غلط باز می‌شود و رشد عقلی افراد جامعه متوقف می‌گردد و جامعه‌ای بدون منطق شکل می‌گیرد که قرآن کریم از آن به «جاهلیت» تعبیر کرده است.

ما به دانش‌آموزان می‌آموزیم که ایمان دینی باید پشتوانه عقلی داشته باشد و هر انسانی باید با خردمندی و تفکر و اندیشه به اعتقادات دینی خود دست یابد و به این دریافت برسد که این راه و روش زندگی حداقل در میان راه‌های موجود برتر و قابل اعتمادتر است.

همچنین به دانش‌آموز می‌آموزیم که جمله «من آنچه را دوست دارم، انجام می‌دهم» جمله دقیق نیست، به جای آن بهتر است بگوییم «آنچه را که بعد از تحقیق و بررسی، فکر می‌کنم درست است، انجام می‌دهم». دومین مورد، توجه به این نکته است که چون فیلسوفان مسلمان به توانایی عقل برای رسیدن به حقیقت معتقدند، می‌گویند که ما از عقل خود، در رابطه با دین، سه بهره مهم می‌بریم:

۱. مولوی در منازعه بین عشق و عقل می‌گوید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

الف) از عقل خود کمک می‌گیریم و با استدلال، خداوند و مبدأ جهان، معاد و آینده جهان، ضرورت نبوت و سایر پایه‌های دین را اثبات می‌کنیم.

ب) به کمک همین عقل در آیات و روایات می‌اندیشیم و معرفت خود را نسبت به سخنان الهی و کلمات معصومین و احکام و معارف دینی افزایش می‌دهیم.

ج) علاوه بر این، از عقل، در کنار قرآن و سنت، به عنوان یک منبع معرفت دینی استفاده می‌کنیم و در حدود توانایی عقل به برخی حقایق و معارف الهی و برخی از احکام دین پی می‌بریم.

سومین مورد از دیدگاه فلاسفه مسلمان، اثبات معرفت از طریق قلب و شهود قلبی است؛ همان دیدگاهی که در کتاب فلسفه سال یازدهم توضیح داده شده و آمده که فیلسوفان مسلمان رسیدن به معرفت شهودی را ممکن می‌دانند و بالاترین معرفت شهودی را هم وحی پیامبرانه می‌شمارند و در اصل و حقیقت، تعارضی میان داده‌های عقلی و وحی نمی‌یابند.

انجام فعالیت «تفکر»

در این فعالیت باید به موارد زیر توجه شود :

الف) در توصیفی که ابن سینا از پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کند، نشان می‌دهد که این دو بزرگوار را برترین انسان‌های عاقل و حکیم می‌داند و معتقد است قدرت عقلی آنان در بالاترین حد می‌باشد.

ب) توصیه پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه به عبادت عقلانی است. این توصیه دو معنا می‌تواند داشته باشد :

اول اینکه انسان اهل تفکر باشد و در نعمت‌های الهی و جهان خلقت تفکر کند که در این مورد هم احادیث زیادی وارد شده، از جمله اینکه «لإعبادة كالتفكير»، «لإعبادة كالتفكير»^۱

دوم اینکه عبادات و اعمال و رفتار خود را با تفکر توأم کند و با فکر و اندیشه انجام دهد.

پیام فلسفی این جمله آن است که ابن سینا که خود یک فیلسوف بزرگ است، دین اسلام را یک دین کاملاً عقلانی و منطقی یافته و رهبران این دین را انسان‌هایی مشاهده کرده که در بالاترین مرتبه عقل و عقلانیت قرار دارند.

سوم، این جمله ابن سینا گویای آن است که با اینکه وی یک فیلسوف نابغه و یک عقل‌گرای بزرگ است، اما رسول خدا و امیرالمؤمنین چنان در نظر وی با عظمت و بزرگ هستند که در مقابل آنان کاملاً خاضع است و با آن جمله‌های زیبا آن بزرگواران را توصیف می‌کند.

انجام فعالیت «به‌کار بیندیم»

سؤال اول ناظر به توضیحات اول درس است که عامل اصلی توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام را قرآن کریم و سیره معصومین علیهم‌السلام ذکر کرده است.

پاسخ به سؤال دوم نیز در درس آمده و ذکر شده که مخالفت با عقل به صورت مستقیم کمتر صورت گرفته اما در دو قالب خود را نشان داده است و علت اینکه مخالفت با عقل در اسلام و به خصوص در میان پیروان ائمه کمتر جدی گرفته شده، توجه قرآن کریم و معصومین بزرگوار به عقل بوده است.

پاسخ سؤال سوم را هم می‌توان از داخل درس به دست آورد. رهبران کلیسا، به خصوص در دوره اول قرون وسطی از مخالفان سرسخت عقل بودند و میان ایمان دینی و عقل، تضاد می‌دیدند، اما عموم فیلسوفان مسلمان معتقد به همراهی عقل با دین بودند.

پاسخ سؤال چهارم نیز در بخش معرفت‌شناسی سال یازدهم داده شده است. عموم فیلسوفان مسلمان توانایی‌های شناخت، اعم از عقل و حس و شهود و وحی را قبول داشتند و همان‌طور که افلاطون و ارسطو می‌گفتند که هم از طریق حس و تجربه و هم از طریق عقل و قیاس عقلی می‌توان به معرفت رسید، فیلسوفان مسلمان نیز، هم حس و هم قیاس عقلی را معتبر می‌دانند.

منابع قابل استفاده در این درس

علاوه بر منابعی که در پایان درس در کتاب درسی آمده، می‌توان به منابع زیر نیز مراجعه کرد:

- ۱ علم، عقلانیت و دین، امیرعباس علیزمانی، دانشگاه قم
- ۲ سخن گفتن از خدا، امیرعباس علیزمانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- ۳ آیین خردورزی، سعید بهشتی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
- ۴ حکمت شیعی، مرتضی رحیمی‌نژاد، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر
- ۵ آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۲، انتشارات صدرا

بخش ۳

نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

همان‌طور که در آغاز این کتاب و کتاب راهنمای معلم سال یازدهم متذکر شدیم، رویکرد آموزش فلسفه در این دو سال، رویکرد موضوعی – تاریخی است، یعنی برخی از مهم‌ترین موضوعات فلسفی طرح می‌شود و نظرات برجسته‌ترین فیلسوفان درباره آن موضوع بیان می‌گردد به گونه‌ای که دانش‌آموزان توانایی مقایسه و تحلیل پیدا کنند و در عین آشنایی با نظرات چند فیلسوف مؤثر در تاریخ فلسفه، خودشان نیز درباره آن موضوع به یک پیش‌نسی برسند و درباره مسائلی چون علیت، معرفت، عقل، خدا و معنای زندگی یک دید فلسفی پیدا کنند.

اما براساس ضرورت، فصل اول کتاب یازدهم، علاوه بر بحث درباره چیستی فلسفه، به بیان تاریخی آغاز فلسفه و سیر اجمالی آن در یونان اختصاص داده شد و فیلسوفان بزرگ آن عصر، یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو معرفی شدند، زیرا بحث درباره فلسفه، بدون آشنایی با چگونگی آغاز آن در یونان میسر نیست و لازم است که دانش‌آموزان، آغازکنندگان بزرگ تاریخ فلسفه را بشناسند و با دیدگاه آنان درباره مسائل مهم فلسفی آشنا شوند. دیدگاه آنها پایه‌گذار جریان فلسفه در جهان بوده و در نظرات فیلسوفان بعدی تأثیر گذاشته است.

همچنین براساس یک ضرورت دیگر، فصل آخر کتاب دوازدهم نیز به بیان اجمالی سیر فلسفه در جهان اسلام اختصاص یافته است، زیرا تمدن و فرهنگ سرزمین ما و جهان اسلام پیوند عمیقی با نظرات فیلسوفان مسلمان دارد و شناخت این فیلسوفان برای هر دانش‌آموز ایرانی و مسلمان ضروری است. علاوه بر این، جهان اسلام و در میان جهان اسلام، سرزمین ایران و فیلسوفان ایرانی سهم بسزایی در گسترش تفکر فلسفی در جهان داشته‌اند. دانش‌آموزان، با مطالعه این بخش از کتاب، با برجسته‌ترین فیلسوفان جهان اسلام و جریان‌های فلسفی شکل گرفته در آن، یک آشنایی اجمالی کسب می‌کنند و با دستاوردهای آنان آشنا می‌شوند. این آشنایی، هم برای عمق‌بخشی به نگاه آنها به اصل فلسفه ضروری است و هم می‌تواند انگیزه‌ای در دانش‌آموزان به وجود آورد که زحمات و تلاش‌های بزرگانی چون فارابی و ابن‌سینا و سهروردی را گرامی بدارند و با تلاش فکری خود در مسیر آنان قدم بردارند. این امید هم وجود دارد که در میان دانش‌آموزان افرادی، هرچند از نظر تعداد اندک، پیدا شوند که بخواهند تفکر فلسفی را مجدداً احیا کنند و به دوران اوج آن برسانند.

آغاز فلسفه در جهان اسلام

درس
۹

هدف کلی

توانایی تبیین عوامل رشد و شکوفایی فلسفه در جهان اسلام

اهداف جزئی

- بیان عوامل توجه اولیه مسلمانان به فلسفه
- توضیح درباره تأثیر قرآن و سیره پیامبر اکرم و اهل بیت در رشد تفکر عقلی و فلسفی
- بیان جایگاه فارابی در رشد تفکر فلسفی

طراحی آموزشی درس

ماهیت تاریخی این درس و درس‌های بعد بر جنبه استدلالی آنها غلبه دارد. به همین جهت، این درس با گزارشی از رشد تفکر عقلی و فلسفی در جهان آغاز می‌شود؛ آن‌گاه از مسیر این گزارش، به یک تحلیل تاریخی می‌رسد. در این تحلیل تاریخی عوامل رشد فلسفه در جهان اسلام تبیین می‌گردد. سپس فارابی، به‌عنوان اولین فیلسوف بزرگ و جهانی مسلمانان، معرفی می‌شود و دانش‌آموزان با بخش‌هایی از زندگی و طرز فکر وی آشنا می‌شوند.

محورهای اصلی درس

- رشد عقلانیت در جهان اسلام، زمینه‌های توجه به فلسفه را فراهم کرده است.
- در قرآن کریم، کلمات رسول خدا و امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم آنان عبارت‌های فراوانی که ناظر بر مسائل فلسفی باشد، وجود دارد.
- فارابی اولین فیلسوف مسلمان است که هم به ارسطو و هم به افلاطون توجه کرد و دارای دیدگاه روشن در مسائل فلسفی بود.
- فارابی در فلسفه سیاست نظراتی ارائه کرد که به دیدگاه افلاطون نزدیک بود و هماهنگی فراوانی نیز با نظر شیعیان درباره امامت دارد.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیح درباره آغاز فلسفه و نشاط فلسفی در جهان اسلام

در ابتدای این درس، به کمک مطالبی که در دو درس قبل درباره جایگاه عقل ذکر شد، توضیحاتی درباره چگونگی شروع و رشد تفکر فلسفی در جهان اسلام داده می‌شود. در اینجا خوب است نمونه‌هایی از کلمات معصومین علیهم‌السلام ارائه شود که شامل مباحث نظری و موضوعاتی است که معمولاً جزء فلسفه به حساب می‌آیند، گرچه آنان آن مباحث را تحت عنوان یک دانش مستقل به نام «فلسفه» بیان نکرده‌اند. ممکن است عزیزانی این نظر را داشته باشند که اصولاً «فلسفه» یک دانش وارداتی به جهان اسلام است و ارتباطی با دین و اولیای دین ندارد. ما قبلاً در این باره صحبت کرده‌ایم و حتی در کتاب سال یازدهم و در همین کتاب درسی هم متذکر شده‌ایم که ملاک فلسفی بودن یک بحث، دو چیز است، اگر آن دو چیز رعایت شده بود، آن بحث فلسفی است، خواه از طرف امام باقر علیه‌السلام مطرح شده باشد و خواه توسط ارسطو، خواه در کتاب‌های فلسفی به آن توجه کرده باشند و خواه نکرده باشند. آن دو چیز عبارت‌اند از: اول اینکه آن بحث به لحاظ موضوعی مربوط به یکی از موضوعات فلسفه باشد؛ دوم اینکه روش بحث نیز روش عقلی باشد، نه نقلی و یا شهودی و یا تجربی. در کلمات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام از این قبیل مباحث فراوان یافت می‌شود که می‌توان در مقالات و نوشته‌های فلسفی از آنها استفاده کرد. از باب نمونه، خوب است همکاران به کتاب «عیون اخبار الرضا» تألیف شیخ صدوق، انتشارات دارالکتب اسلامیة، چاپ ۱۳۸۴، جلد اول، صفحات ۳۴۱ به بعد مراجعه کنند و مباحث فلسفی عمیق امام رضا علیه‌السلام درباره خدا را ملاحظه نمایند. در این باره می‌توان به کتاب‌های زیر نیز مراجعه کرد:

۱. علی و فلسفه الهی، علامه طباطبائی

۲. فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه‌السلام، آیت‌الله جوادی آملی، انتشارات اسراء

در اینجا برخی جملات فلسفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌آوریم که در نیمه اول قرن اول هجری، از جانب ایشان بیان شده است، یعنی در زمانی که هیچ کتابی از فیلسوفان یونانی و نظایر آن ترجمه نشده بود.

۱. سخنانی از امیرالمؤمنین درباره عالم مجردات و نفس انسان: «صَوْرٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ، عَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالِاسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَاشْرَقَتْ، وَ طَالَعَهَا فَتَلَّالَاتٌ، وَ الْقَلْبُ فِي هَوِيَّتِهَا مِثَالَهُ، فَاطَّهَّرَ عَنْهَا أَعْمَالَهُ. وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ إِنْ زَكَّاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوَاهِرَ عَالِيهَا؛

و إِذَا اعْتَدَلَ مَزَاجُهَا فَارَقَتْ الْإِضْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبِيحَ السِّدَادَ.»^۱

«[عالم مجردات] صورت‌هایی هستند بدون ماده و بالاتر از آن که کمال آنها به قوه و استعداد باشد، خداوند ظهور و انکشاف پیدا کرد برای آنها پس درخشیدند و طلوع کرد بر آنها پس متأللی شدند.

۱. شرح غررالحکم و دررالکلم، آفا سیدجمال‌الدین خوانساری، ج ۴، صص ۲۱۸ تا ۲۲۰ به نقل از معادشناسی، علامه سیدمحمد حسین حسینی تهرانی، ج ۳، ص ۱۶۰

و انسان را با نفس ناطقه آفرید که اگر آن نفس را به دو بال علم و عمل تزکیه کند و رشد دهد، پس آن نفس ناطقه با گورها و جواهر علت‌های نخستینش مشابه خواهد شد. و اگر مزاجش را معتدل سازد و از صفات متضاد دوری جوید، طریق عدل و وسط را بیوید، پس با هفت آسمان مستحکم مشارکت خواهد کرد.»

۲ از امیرالمؤمنین دربارهٔ نفس پرسیدند، فرمود: «[برای نفس اقسامی است] نفوس به نفوس نامیهٔ نباتیه و حسیهٔ حیوانیه و ناطقهٔ قدسیه و الهیهٔ کلیهٔ ملکوتیه تقسیم می‌شوند.»

سپس سؤال کننده دربارهٔ هریک از این چهار دسته از نفوس سؤال کرد و اما دربارهٔ هریک توضیحاتی داد تا به نفس الهیهٔ ملکوتیه رسید. دربارهٔ آن فرمود: «نفس الهیهٔ ملکوتیهٔ کلیه، یک قوهٔ لاهوتی است که از عالم لاهوت که از عوالم ربوبی است آفریده شده است و یک جوهر بسیطی است که ذاتاً حی و زنده است. اصل این نفس «عقل» است که از او پدید آمده است. به وسیله و به علت او می‌خواند و طلب می‌کند و به سوی او دلالت می‌نماید و بازگشت او در وقتی که به مقام کمال خود رسید و مشابحت با او پیدا کرد، به سوی عقل است.»

موجودات از این نفس الهیهٔ ملکوتیهٔ کلیه به وجود آمده‌اند و در هنگام کمال خود نیز بدان بازگشت می‌نمایند. و این نفس کلیه دارای مقامی بس بلند و ارجمند است و از شجرهٔ طوبی و سورهٔ المنتهی و جنهٔ المأوی است. و کسی که به مقام معرفت او رسد، هیچ‌گاه شقی و بدبخت نخواهد بود و کسی که او را نشناسد، جاهل و گمراه می‌باشد.»

پرسیدند: این عقل که می‌فرمایید، چیست؟

فرمود: «جوهری است ادراک‌کننده و به تمام اشیاء از جمیع جهات احاطه و سیطره دارد، عارف و عالم است به اشیاء، قبل از پیدایش آنها و او علت موجودات است و غایت و نهایت مطلب‌ها.»^۱

۳ کمیل بن زیاد نخعی، از باران امیرالمؤمنین علیه السلام، از آن حضرت دربارهٔ نفس می‌پرسد. امام می‌فرماید: «ای کمیل، نفس، چهارتاست: نامیهٔ نباتیه، حسیهٔ حیوانیه، ناطقهٔ قدسیه و کلیهٔ الهیه.»

سپس امام قوای پنجگانهٔ هریک از این نفس‌ها را بیان می‌فرماید تا می‌رسد به نفس کلیهٔ الهیه. دربارهٔ این نفس می‌فرماید: «نفس کلیهٔ الهیه دارای پنج قوه است: بقاء در فناء، نعمت در عین رنج و زحمت، عزت در عین ذلت، بی‌نیازی در عین نیازمندی و پایداری در بلا و گرفتاری.»

از برای این نفس دو خاصیت است: یکی رضا و دیگری تسلیم. و مبدأ آفرینش این نفس خداست و بازگشتش نیز به سوی خود خدا خواهد بود. خداوند می‌فرماید: «من از روح خودم در او دمیدم» و نیز می‌فرماید «ای نفس به مقام آرامش و اطمینان رسیده‌ای و نفس مطمئنه شده‌ای! بازگشت کن به سوی پروردگارت درحالی که تو از او راضی باشی و او نیز از تو راضی باشد.» اینها مراتب و درجات نفس

۱. شرح دعای صباح، محقق سبزواری، صص ۴۵ و ۴۶ به نقل از معادشناسی، علامه سیدمحمد حسین تهرانی، ج ۳، ص ۱۶۳

است و عقل در وسط کل این نفوس قرار دارد.»^۱

۴. امیرالمؤمنین درباره توحید می‌فرماید: «آغاز دین معرفت پروردگار است و کمال معرفت ایمان به ذات اوست. کمال ایمان در توحید و یگانه دانستن اوست و کمال در اخلاص به اوست و کمال اخلاص هم در پرتو نفس صفات صورت می‌گیرد، زیرا هر صفتی غیر از موصوف و هر موصوفی غیر از صفتی است که عارض او گردیده. پس هر آنکه برای خدا صفت زائد معتقد باشد، او را قرین چیزی ساخته و هر که او را قرین چیزی بداند، او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز ببیند، برایش جزء قائل شده و قائل به جزء، خدا را نشناخته است. جاهل به مقام ربوبی به سوی او اشاره می‌کند و اگر کسی به خدا اشاره کند، او را محدود دانسته و هر محدودی، قابل شمارش است و خدا منزله از این نسبت‌هاست.»^۲

۵. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «آیات و نشانه‌های قدرت، برهان قاطعی بر اثبات هستی خداست، بلکه خود وجود او گواه هستی اوست. شناخت او همان توحید اوست و توحید واقعی جدا دانستن او از مخلوقات است به این معنی که صفاتش را مغایر صفات ما سوی بدانیم، نه اینکه کناره‌گیری و جدایی جسمانی منظور باشد.»^۳

۶. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «هر کس که خدا را کیفیت و چگونگی بداند، او را یگانه ندانسته و آن کس که برای او مثالی قرار دهد، به او بی‌برده است و هر که خدا را به چیزی تشبیه و مانند کند و یا به ذات اقدسش اشاره نماید در واقع او را قصد نکرده است. آنچه به کنه شناخته شود، مصنوع و آفریده است و خدا آفریدگار و خالق مطلق می‌باشد و هر چه قیام به غیر داشته باشد، معلول و مخلوق است ولی خدا علت است و بس. آفریننده و ایجاد کننده است بدون به کار بردن وسیله و اسباب، و مقدر و اندازه‌گیر است بدون به کار انداختن فکر و اندیشه. بی‌نیاز است اما نه با بهره‌برداری از چیزی، وقت و زمان با او همراه نیستند و ابزار و آلات او را یاری نمی‌کنند.

هستی او از زمان‌ها و وجود او از عدم و نیستی و ازلیتش از ابتدا و آغاز، سبقت گرفته است. چون حواس و قوای فکری او را به وجود آورده، پس نباید خود دارای آن قوا و حواس باشد. با ایجاد و اختلاف بین اشیاء دانسته می‌شود که ضدی برای او وجود ندارد. و چون اوست که اشیاء را قرین و همدم یکدیگر قرار داده، پس نباید او خود قرین و همدمی داشته باشد.

اوست که روشنی را با تاریکی، نور را با ظلمت، خشکی را با رطوبت و سرما را با گرما ضد و مخالف هم قرار داده است.

او اشیائی را که از هم دورند ولی هم‌جنس و هم‌سرخ هم‌اند، به هم نزدیک کرده و نااهم جنس‌ها را از یکدیگر دور و جدا ساخته است.

۱. شرح دعای صباح، محقق سبزواری، صص ۴۴ و ۴۵، به نقل از معادشناسی، ص ۱۶۶

۲. نهج البلاغه، خطبه اول

۳. احتجاج طبرسی، چاپ مرتضوی نجف اشرف، ص ۱۰۶

او به حدی محدود نیست و تحت شماره در نمی آید، زیرا پدیده‌های ممکن هستند که با حدود ویژه خود ماهیانشان را محدود می‌سازند و اجسام هستند که به نظائر و امثالشان اشاره می‌کنند. اینکه می‌گوییم فلان پدیده از فلان زمان به وجود آمد یا در فلان زمان بود، دلیل بر این است که پدیده‌ها، به طور کلی، قدیم و ازلی نیستند و آغاز زمانی دارند و اینکه دربارهٔ موجودات امکانی مثلاً می‌گوییم اگر چنین نبود، بهتر بود و اگر چنان نبود، کامل‌تر بود، درمی‌یابیم که اشیاء، کامل و تمام نیستند...»^۱

انجام فعالیت «انتخاب»

این فعالیت دربارهٔ تأثیرات متقابل حیات عقلی و حیات علمی و حیات فلسفی بر یکدیگر است. این را می‌دانیم که اگر جامعه‌ای اهل تفکر و تعقل باشد، یعنی دارای «حیات عقلی» باشد، شاخه‌های مختلف علم و دانش شروع به رشد و شکوفایی می‌کند، یعنی «حیات علمی» به وجود می‌آید. با رشد حیات علمی، یکی از شاخه‌های آن که «حیات فلسفی» است نیز شکوفا می‌شود و به ثمر می‌رسد. البته رشد حیات علمی و فلسفی نیز به نوبهٔ خود در رشد تفکر و عقلانیت مؤثر خواهند بود و آن رشد نیز به نوبهٔ خود، مجدداً به رشد علم و فلسفه به عنوان یکی از شاخه‌های علم کمک خواهد کرد. در میان نمودارهایی که ارائه شده، نمودار «دال» مناسب‌ترین گزینه برای نشان دادن رابطه حیات عقلی، علمی و فلسفی است.

انجام فعالیت «اندیشه»

در این فعالیت، گزارشی از گرمی بازار فلسفه و بحث و مناظره و نقد و انتقاد فلسفی در دورهٔ ابن‌سینا آمده و دو سؤال مطرح شده است. در پاسخ به سؤال اول می‌توان گفت که در هر جامعه‌ای چنین شور و نشاط علمی‌ای شکل نمی‌گیرد؛ بلکه این شور و نشاط زمینه‌هایی می‌خواهد. این زمینه‌ها سبب می‌شوند که پس از مدت زمانی کوتاه یا طولانی روحیهٔ علم دوستی و توجه به تفکر و تعقل در مردم پدید آید و نخبگان جامعه به آن روی آورند. در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت که عمل دانشمند شیرازی گویای آن است که روحیهٔ نقادی در دانشمندان آن عصر زنده بوده و همین که اشکالی در کتابی مشاهده می‌کردند به شیوه‌ای علمی و دقیق انتقاد می‌کردند و یا در قالب سؤال از نویسنده می‌خواستند که آن سؤال‌ها را پاسخ دهد. روش ابن‌سینا در پاسخ نیز گویای توانایی وی در پاسخ‌گویی و احساس وظیفه در راهنمایی و آگاهی‌بخشی به مردم، بدون از دست دادن زمان و فوت وقت، می‌باشد.

تبیین زمینه‌های رشد فلسفه در جهان اسلام

در این قسمت از درس تلاش می‌کنیم زمینه‌ها و عوامل رشد فلسفه در جهان اسلام را توضیح دهیم و تبیین کنیم. در اینجا به شش زمینه اشاره شده است که خوب است برای هر کدام از آنها، در هنگام تدریس، مثال‌هایی ذکر کنیم. برای این منظور می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد:

- ۱ پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی‌اکبر ولایتی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- ۲ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، علی جواهرکلام، انتشارات امیرکبیر
- ۳ تمدن اسلامی از زبان بیگانگان، محمدتقی صرّفی، دفتر نشر گزیده
- ۴ تمدن اسلامی در قرن چهارم، آدام متز، علیرضا ذکاوتی، انتشارات امیرکبیر
- ۵ دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۶ علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، زین‌العابدین قربانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۷ کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر
- ۸ خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا

انجام فعالیت «تطبیق»

در این فعالیت، از دانش‌آموزان خواسته شده که عبارت‌ها را بخوانند و ببینند که بیشتر با کدام یک از زمینه‌های رشد تفکر و علم تطبیق می‌کند.

عبارت اول، بیشتر بر مورد ۴ تطبیق می‌کند.

عبارت دوم، بیشتر بر مورد ۴ تطبیق می‌کند.

عبارت سوم، بیشتر بر مورد ۲ و پس از آن بر مورد ۱ تطبیق می‌کند.

عبارت چهارم، بیشتر بر مورد ۶ تطبیق می‌کند.

عبارت پنجم، بیشتر بر مورد ۴ تطبیق می‌کند.

بیان مقام علمی و اندیشه‌فراابی

در این مرحله، زندگی و اندیشه‌اولین فیلسوف بزرگ مشایی، یعنی ابونصر محمد فارابی ذکر می‌شود. برخی اندیشه‌های فارابی در کتاب یازدهم و در درس‌های قبل بیان شده است؛ می‌توانیم از دانش‌آموزان بخواهیم که آن اندیشه‌ها را در اینجا بازگو کنند.

در این درس، تکیه بر اندیشه‌سیاسی فارابی است که در کتاب «آراء اهل مدینه فاضله» بدان پرداخته است.

انجام فعالیت «به کار ببندیم»

۱ در این فعالیت، براساس آنچه درباره فلسفه سیاسی فارابی آمده، جدولی تنظیم شده و دانش‌آموزان باید این جدول را تکمیل نمایند.

موضوعات	در مدینه فاضله	در مدینه جاهله
هدف	کمال و سعادت در دنیا و آخرت	سلامت جسم و فراوانی لذت‌ها
مردم	مانند اعضای یک بدن هستند که هرکدام متناسب با ظرفیت‌های خود در جای مناسب قرار گرفته‌اند.	مناصب و جایگاه‌ها، به صورت هماهنگ تقسیم نشده است.
رئیس	ریاست جامعه در اختیار کسی است که ویژگی خاصی دارد، نه صرفاً با انتخاب مردم و یا با قدرت زور به ریاست رسیده باشد. او عالی‌ترین درجات عقل و فضیلت را داراست.	ریاست به کسی می‌رسد که مردم را برای رسیدن به لذت‌ها و امور جسمانی همراهی کند.

۲ پاسخ باز است.

۳ توجه آنان به ارسطو و تکیه بر آرای وی

۴ استفاده از برهان و استدلال در بیان نظرات خود

منابع قابل استفاده در این درس

علاوه بر منابعی که در صفحات قبل آمده، می‌توان از منابع زیر استفاده کرد:

- ۱ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن، اسدالله مبشری، انتشارات امیرکبیر
- ۲ تاریخ فلسفه در جهان اسلام، حنا الفاخوری و خلیل الجر، عبدالمحمد آیتی، انتشارات زمان
- ۳ اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، فارابی، سیدجعفر سجادی
- ۴ فلسفه در ایران، رضا داوری، انتشارات حکمت
- ۵ مقالات فلسفی، ج ۳، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- ۶ فارابی، فیلسوف فرهنگ، رضا داوری، انتشارات سخن
- ۷ آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۱، انتشارات صدرا
- ۸ فارابی و بنیانگذاری فلسفه سیاسی، محسن مهدی، ترجمه محمد احسان مصحفی، انتشارات حکمت
- ۹ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی.

دورهٔ میانی

درس
۱۰

هدف کلی

آشنایی با جایگاه و نقش ابن سینا و شیخ اشراق در تاریخ فلسفهٔ اسلامی

اهداف جزئی

- ۱ آشنایی با گوشه‌هایی از زندگی ابن سینا
- ۲ شناخت آثار مهم ابن سینا
- ۳ آشنایی با دیدگاه ابن سینا در طبیعت‌شناسی
- ۴ شناخت تفاوت نظر شیخ اشراق با ابن سینا در فلسفه

طراحی آموزشی درس

این درس نیز مانند درس قبل رویکرد تاریخی دارد؛ به این نحو که ابتدا به گوشه‌هایی از زندگی ابن سینا و شیخ اشراق اشاره می‌شود و سپس یکی دو محور از دیدگاه‌های فلسفی آنها مورد بحث قرار می‌گیرد.

محورهای اصلی درس

- ابن سینا یکی از برترین فیلسوفان شناخته شده در جهان است که با نبوغ خود فلسفهٔ مشایی ارسطو را به اوج خود رساند.
- ابن سینا دارای تألیفات مهمی در فلسفه است که هم‌اکنون نیز محل رجوع فیلسوفان بزرگ می‌باشد.
- ابن سینا در محورهای اصلی فلسفه دارای نظرات دقیق و ابداعی است، از جمله در طبیعت‌شناسی.
- شیخ اشراق، فیلسوفی با گرایش عرفانی بود که فلسفه را به عرفان نزدیک کرد.
- روش فلسفی شیخ اشراق تلفیقی میان استدلال فلسفی و دستاوردهای اشراقی است.
- شیخ اشراق مفهوم «نور» را به‌عنوان یک مفهوم اساسی وارد فلسفهٔ خود کرد.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

نظری به زندگی ابن سینا

یکی از نکات مثبت در تاریخ زندگی ابن سینا این است که خودش، بخش مهمی از تاریخ زندگی اش را تقریر کرده و به شاگردش ابو عبید جوزجانی سپرده است، به جز این قسمت که نوشته خود اوست. درباره شخصیت وی نظرات مختلف و گاه کاملاً متضاد ذکر شده که قضاوت را سخت و مشکل می کند، به خصوص که وی علاوه بر اینکه یک فیلسوف بود، در عرصه سیاست نیز فعال بوده و دشمنان زیادی داشته و شایعات فراوانی پیرامون زندگی وی مطرح بوده است. مقام علمی وی در فلسفه و طب نیز حسادت حاسدان را برمی انگیزد و همین امر سبب دامن زدن به شایعات هم شده است. بهترین راه برای شناخت ابن سینا، آثار مکتوب خود اوست که بنابر ضرب المثل مشهور «از کوزه همان برون تراود که در اوست» بیان وی درباره پیامبر و امیرالمؤمنین و قدرت عقلانی وی و انصاف ایشان در مباحث و بیانات عمیق وی در مباحث توحیدی و عرفانی می تواند دریچه ای به شخصیت وی به روی ما بگشاید و او را به عنوان یک متفکر بزرگ و در عین حال متواضع در برابر دین و اولیای دین معرفی نماید.

انجام فعالیت «درس»

بیان زندگی شخصیت هایی مانند ابن سینا برای دانش آموزان نکته های آموزنده ای دارد، از قبیل :

- تقویت عزت نفس اسلامی
- الگو گرفتن از همت و پشتکار وی
- آشنایی با آثار و تألیفات ایشان
- توأم کردن دینداری و عقلانیت
- عشق و علاقه یک دانشمند بزرگ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام

تبیین طبیعت شناسی ابن سینا

آراء و نظرات ابن سینا در معرفت شناسی و هستی شناسی، از جمله درباره معرفت و اقسام آن، امکان و ضرورت، واجب الوجود و ممکن الوجود، انسان، خدا و عقل، در لابه لای درس های کتاب سال یازدهم و این کتاب آمده است. در این درس نگاهی به طبیعت شناسی وی شده است. نکته مهم در طبیعت شناسی ابن سینا که لازم است دانش آموزان به آن توجه کنند، پیوند طبیعت با ماورای طبیعت، زنده و غایب بودن طبیعت و توجه به خدا از دامن طبیعت است.

در این قسمت جمله‌هایی از ابن سینا نقل شده که گویای این طبیعت‌شناسی متعالی و معنوی اوست. ابن سینا به‌عنوان یک طبیعت‌شناس و طبیب بزرگ عصر خود و کسی که هنوز هم از نظراتش استفاده می‌شود، در عین اینکه یک طبیعی‌دان و پزشک بزرگ بود، دارای معرفت عمیق دینی و فلسفی هم بوده و طبیعت‌شناسی او سبب دورشدنش از خدا و مراتب معنوی جهان نشده است.

نکتهٔ دیگر توجه دادن دانش‌آموزان به مفهوم فلسفی «طبیعت» است. دانش‌آموزان از مفهوم «طبیعت» به معنای متعارف آن یعنی مفهوم جسم و جسمانیات توجه می‌کنند. اما طبیعت، در معنای دقیق آن که از کلمهٔ «طبع» گرفته شده، عبارت است از ویژگی‌های ذاتی و خصوصیات ویژه و ساختار وجودی هر نوع از موجودات که سبب می‌شود هر نوعی از انواع این عالم یک هدف و غایت معین داشته باشد. طبیعتِ دانهٔ گندم، خوشهٔ گندم شدن را به دنبال دارد و طبیعتِ نطفهٔ انسان، یک فرد انسان را در آیندهٔ او قرار داده است. طبیعتِ اکسیژن به گونه‌ای است که اگر با هیدروژن ترکیب شود، آب به دست می‌آید. بنابراین، طبیعتِ اشیاء ضامن نظم و قانونمندی عالم است. بنابر نظر ابن سینا، نفی طبیعت و نفی ساختار ذاتی داشتن موجودات، به معنی نفی قانونمندی و عدم امکان پیش‌بینی برای اشیاء و موجودات جهان است.

انجام فعالیت «تأمل»

در فعالیت تأمل، دانش‌آموزان در دیدگاه ابن سینا دربارهٔ طبیعت می‌اندیشند و به سه سؤال مطرح شده پاسخ می‌دهند.

در پاسخ به سؤال اول، علاوه بر توضیحات بالا، یک دلیل دیگر ابن سینا این است که این عالم طبیعت مخلوق خداست و خداوند حکیم است و فعل او در نهایت حکمت و اتقان است و چون مخلوق خداست، دارای برترین هدف و «بهترین نظام» و «نظام احسن» می‌باشد.

در پاسخ به سؤال دوم، باید گفت که اعتماد ابن سینا به حکمت الهی است و براساس آن، اموری مانند سیل و زلزله را تبیین می‌کند و می‌گوید که این امور حتماً جایگاهی در حکمت الهی دارد.

به عبارت دیگر، ساختار عالم طبیعت به گونه‌ای است که همین حوادث که به ظاهر سبب خرابی می‌شوند، در عین حال، در حرکت رو به کمال، طبیعت را یاری می‌رسانند.

سؤال سوم ناظر به یک مسئله مهم اخلاقی و شخصیتی است. آن مسئله این است که آیا هر دانشمند علوم طبیعی که در یکی از این رشته‌ها به مقام و جایگاهی برسد، دیدگاه‌های فلسفی و الهی خود را مورد بی‌مهری قرار می‌دهد و به آن توجهی نمی‌کند؟

ابن سینا معیار و نمونه‌ای برای پاسخ منفی به این سؤال است؛ یعنی می‌توان بزرگ‌ترین دانشمند در علوم طبیعی بود و در عین حال صاحب یک فلسفه الهی قوی و متعالی نیز بود. دلیل آن هم بنیان‌های فلسفی درست

این سیناست که می تواند میان ابعاد مختلف علمی خود هماهنگی به وجود آورد؛ مثلاً این سینا در عین قبول اصل تجربه برای رسیدن به علوم طبیعی، روش عقلی محض را هم قبول دارد و معتقد است که آن روش هم به نوبه خود دروازه ورود به شناخت جهان دیگر و شناخت خداوند و تأسیس یک الهیات قوی است. دانشمندان امروزی، از آنجا که غالباً روش تجربی را تنها روش رسیدن به علم تلقی می کنند، در این زمینه ضعف هایی دارند. برخی از آنها به همین روش تجربی بسنده می کنند و ابعاد متعالی وجود خود و جهان را نادیده می گیرند و به آن کمتر توجه می کنند.

انجام فعالیت «تفکر»

این فعالیت ناظر بر یک جمله عرفانی این سیناست. این سینا در این عبارت ها خداوند را توصیف می کند و عالی ترین مفاهیم عرفانی را به کار می برد. این سینا می گوید زیبایی خداوند آن قدر عظیم است که انسان به عنوان یک وجود محدود توانایی مشاهده آن زیبایی مطلق را ندارد. انسان زیبایی های محدود را می تواند مشاهده کند. از این رو، ما، خداوند را در جلوه ها و تجلی هایش می توانیم ببینیم. امیرالمؤمنین نیز در یک عبارت کوتاه به این حقیقت اشاره کرده و فرموده است:

«سبحان الذی تجلی فی خلقه لخلقه»

منزه است آن خدایی که در مخلوقات خود تجلی کرده تا بندگانش از این طریق به آن بی ببرند و بهره مند شوند. فیلسوف و عارف بزرگ قرن دهم، حاج ملاهادی سبزواری نیز در ابتدای کتاب فلسفی مشهور خود به نام «شرح منظومه» عبارتی شبیه این سینا دارد و می گوید:

یا مَنْ هُوَ اِخْتَفَى لِغَرِطِ نورهِ الظَّاهِرِ الباطِنُ فی ظهوره

ای کسی که از شدت نورانیت مخفی هستی و کسی توانایی دیدن تو را ندارد.

تو همان وجود ظاهری می باشی که از شدت ظهور در باطن هستی. تو در باطن این مخلوقات، که ظهورهای تو هستند، حضور داری.

این سخن، ما را به یاد عبارت قرآن کریم می اندازد که می فرماید:

«هو الاوَّلُ و الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الباطِنُ» (سوره حدید، آیه ۳)

او کسی است که هم اول است و در عین حال آخر است، او کسی است که ظاهر است و در عین ظاهر بودن، باطن است.

بیان دیدگاه شیخ اشراق

در این قسمت نگاهی کوتاه به زندگی شیخ اشراق شده و روش فلسفی وی توضیح داده شده است. نکته قابل توجه، روش فلسفی شیخ اشراق و توجه او به مفهوم نور است که وی این مفهوم را وارد تفکر فلسفی جهان اسلام کرد.

تبیین اشراق نور نزد شیخ اشراق

یکی از اصلی‌ترین بخش فلسفه شیخ اشراق «مفهوم نور» می‌باشد به طوری که می‌توان گفت وی نور را به جای «وجود» گذاشته و توسعه‌ای همانند وجود به نور داده است.

اصطلاح نور در قرآن کریم جایگاه ویژه‌ای دارد و حدود ۵۰ بار در این کتاب آسمانی تکرار شده است و همین جایگاه، اولین عامل الهام بخش به شیخ اشراق بوده که وی را به سمت حقیقت نور هدایت نماید. لذا خوب است برخی از آیات شریفه قرآن کریم را برای دانش‌آموزان بخوانیم، مانند:

- الله نور السماوات و الارض ... (سوره نور، آیه ۳۵)
- الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ... (سوره بقره، آیه ۲۵۷)
- و اشرفت الارض بنور ربها ... (سوره زمر، آیه ۶۹)
- و من یجعل الله له نوراً فما له من نور ... (سوره نور، آیه ۴۰)
- و الله متمّ نوره ولو کره الکافرون ... (سوره صف، آیه ۸)
- یوم ترى المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین یدیههم ... (سوره حدید، آیه ۱۲)

انجام فعالیت «ذکر تفاوت‌ها»

در این فعالیت، اندیشه شیخ اشراق که به نام حکمت اشراق است، با حکمت مشاء مقایسه شده است. همان‌طور که از کلمه «حکمت اشراق» بر می‌آید، شیخ اشراق، علاوه بر استدلال که محور فلسفه است، توجهی به اشراقات معنوی و سلوک عرفانی هم کرده است. از نظر شیخ اشراق استدلال باید با سلوک معنوی همراه شود، درحالی که در فلسفه مشاء، به سلوک معنوی کمتر توجه می‌شود.

همچنین، فلسفه مشاء بر محور مفهوم «وجود» است و از اصطلاح «نور» کمتر استفاده می‌کند. اما در حکمت اشراق، اصطلاح «نور» نقش محوری دارد و در مقابل آن، اصطلاح «ظلمت» را نیز به کار می‌برد. سومین نکته اینکه: فلسفه مشاء از لحاظ تاریخی متصل به فلسفه ارسطو و افلاطون است. اما شیخ اشراق می‌کوشد که فلسفه خود را به حکمت ایران پیش از باستان، که وی آنها را حکمای پهلوی می‌نامد، منتسب کند.

تبیین دسته‌بندی شیخ اشراق از جویندگان معرفت

در این قسمت چهار گروهی که سهروردی بیان کرده، توضیح داده می‌شود. گروه چهارم همان گروه انتخایی و مورد نظر شیخ اشراق است که استدلال را با شهود عرفانی توأم کرده‌اند.

انجام فعالیت «به کار ببندیم»

سؤال اول مربوط به رابطه مفهوم «اشراق» و مفهوم «نور» در فلسفه شیخ اشراق است. اشراق به معنی تابیدن و تابش است، همان‌طور که این کلمه برای طلوع خورشید هم به کار می‌رود و آن جیتی که خورشید طلوع می‌کند را «مشرق» می‌نامند. ابن سینا و فارابی که بیشتر از لفظ «وجود» استفاده می‌کنند، اصطلاحاتی مانند علت و معلول و نظایر آن را به کار می‌برند؛ مثلاً خداوند را علة العلل یا واجب الوجود می‌نامند. اما شیخ اشراق خداوند را «نور الانوار» نامیده است.

در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت که فلسفه سهروردی با اینکه از شهود عرفانی کمک می‌گیرد، اما از روش فلسفی و استدلالی خارج نمی‌شود. شهود برای شیخ اشراق فقط جنبه الهام بخشی دارد. وی کوشش می‌کند هر موضوعی را که از طریق شهود دریافت کرده، در قالب استدلال فلسفی ارائه دهد و از این طریق وارد فلسفه خود نماید.

منابع قابل استفاده در این درس

- ۱ حکمت اشراق، سید یدالله یزدان پناه
- ۲ شرح حکمة الاشراق، شیخ شهاب الدین سهروردی، سید محمد موسوی، انتشارات حکمت
- ۳ راه اصفهان (درباره ابن سینا)، ژیلبر سینوئه، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر گفتار
- ۴ هزاره ابن سینا (مقالات)، کمیسیون یونسکو در ایران
- ۵ رسالة الطیر، ابن سینا، انتشارات الزهرا
- ۶ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات طرح نو
- ۷ فلسفه سهروردی، غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات حکمت
- ۸ هستی و علل آن در حکمت مشاء، علی شیروانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- ۹ فلسفه مشاء محمد ذبیحی، انتشارات سمت
- ۱۰ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کرین، انتشارات امیرکبیر
- ۱۱ تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا الفاخوری و خلیل الجر، عبدالمحمد آیتی، انتشارات زمان
- ۱۲ آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۱، انتشارات صدرا
- ۱۳ مجموعه مصنفات شیخ اشراق به تصحیح سید حسین نصر، انتشارات مدرسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

دوران متأخر

درس
۱۱

هدف کلی

آشنایی با جریان فلسفی دوره متأخر با محوریت ملاصدرا

اهداف جزئی

- نشان دادن شکوفایی علمی دوره صفویه و ظهور فیلسوفان بزرگ
- بیان ابعادی از شخصیت ملاصدرا و آثار و تألیفات وی
- بیان مشرب فلسفی ملاصدرا و تفاوت آن با مشرب‌های پیشین
- ذکر اصول فلسفی مکتب ملاصدرا

طراحی آموزشی درس

این درس نیز مانند درس قبل رویکرد تاریخی دارد که سیر فلسفه از دوره صفویان تا دوره معاصر را دربرمی‌گیرد. در این سیر تاریخی مکتب فلسفی ملاصدرا توضیح داده می‌شود.

محورهای اصلی درس

- عصر صفویه، عصر تجدید حیات فلسفی و ظهور بزرگ‌ترین مکتب فلسفی جهان اسلام است.
- ملاصدرا با ارائه مکتب فلسفی حکمت متعالیه جریان فلسفی در جهان اسلام را تعالی بخشید.
- اصول اصلی مکتب فلسفی ملاصدرا عبارت‌اند از: اصالت وجود، وحدت حقیقت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری.
- جریان فلسفی ملاصدرا تا عصر حاضر ادامه دارد و شخصیت‌های برجسته‌ای در عصر حاضر به شرح و تبیین و تدریس آن پرداخته‌اند.
- در مکتب فلسفی ملاصدرا، مبانی عرفانی عرفای اسلامی نیز تبیین عقلی یافته است.
- در مکتب فلسفی ملاصدرا، مبانی اعتقادی قرآن و سخنان معصومین نیز تبیین عقلی یافته است.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیحی دربارهٔ موقعیت فلسفه در عصر صفوی

در این قسمت مناسب است که ابتدا دانش‌آموزان به صورت اجمال و مختصر با فراز و نشیب جریان فلسفه بعد از ابن سینا و سهروردی تا حدودی آشنا شوند و مقابله متکلمین با فلسفه و تأثیر این مقابله را بدانند.

یکی از بزرگ‌ترین متکلمان اهل سنت، امام فخر رازی صاحب تفسیر کبیر است که در ۵۴۳ ه. ق در مازندران متولد شد و در ری سکنی گزید و در ۶۰۶ در هرات درگذشت. او در شرحی که بر کتاب «الاشارات و التنبیها» ابن سینا نوشت، به جای شرح، این کتاب را به طور جدی نقد کرد، به طوری که خواجه نصیرالدین طوسی، شرح وی را «جرح» نامید و در پاسخ به فخر رازی شرح جدیدی برای کتاب ابن سینا نوشت و به انتقادات فخر رازی پاسخ داد.

متکلم بزرگ دیگر اهل سنت، امام محمد غزالی است که در قرن پنجم می‌زیست و کتاب مشهور خود «تهافت الفلاسفه» را نوشت و به شدت به ابن سینا حمله کرد و او را متهم به کفر نمود.

این حملات به فلسفه سبب شد تا در میان اهل سنت جریان فلسفی عمیقی شکل نگیرد و افراد محدودی به فلسفه رو آورند که مشهورترین آنها «ابن رشد» می‌باشد که در اندلس (اسپانیای فعلی) به نشر افکار خود پرداخت.

اما در میان شیعه و به خصوص در ایران، از همان ابتدا جریان فلسفی زنده باقی ماند و دو مکتب مشهور فلسفی، یعنی مکتب مشاء و مکتب اشراق به راه خود ادامه دادند تا اینکه عصر صفویه آغاز شد و تحوّل جدید در فلسفه پدید آمد و مکتب متعالیه توسط ملاصدرا پایه‌گذاری شد.

انجام فعالیت «برداشت»

در این فعالیت، جمله‌ای از ملاصدرا دربارهٔ اهمیت علم شهودی ذکر شده و دو سؤال پیرامون آن آمده است. در پاسخ به سؤال اول، می‌توان گفت ملاصدرا، همچون سهروردی توجه خاصی به شهود عرفانی و اشراق از جانب خداوند داشته و وحی قرآنی را از همین سنخ می‌دانسته و معتقد بوده حقیقت وحی، همان اشراق علم از جانب خداوند بر قلب پیامبر است.

در پاسخ به سؤال دوم هم می‌گوییم زیرا قرآن کریم مصداق کاملی از علم لدنی و افاضه شده از جانب خداست و در همین کتاب شریف از چنین علمی برای همهٔ پیامبران یادشده و کتاب الهی را نور معرفی فرموده است. (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ - مائده، ۱۵) امام صادق علیه السلام نیز فرموده: «العلم نورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَّمْنَاءُ»^۱ (علم، نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد می‌افکند).

توضیح درباره «برای مطالعه»

با اینکه محتوای این بخش برای مطالعه است ولی خوب است که دبیر، نکات ضروری آن را برای دانش‌آموزان بیان کند، مانند:

■ وجود انسان‌های جاهل و مخالف با عقل در هر دوره‌ای

■ تأثیر این قبیل افراد در فرهنگ جامعه

■ نحوه برخورد با این قبیل افراد

بیان مشرب فلسفی ملاصدرا (حکمت متعالیه)

دانش‌آموزان، در درس‌های قبل با اندیشه‌های فلاسفه مشاء و افکار شیخ اشراق و فلسفه اشراق آشنا شده‌اند. در این قسمت تلاش می‌کنیم که نشان دهیم ملاصدرا، با تلفیق دو مکتب فلسفی قبل، مکتب حکمت متعالیه را تأسیس کرد که مزایای هر دو مکتب را دارد و نواقص آنها را با ارائه نظرات جدیدی در فلسفه، برطرف و راهی نو در فلسفه اسلامی گشود.

انجام فعالیت «بررسی»

یکی از عواملی که سبب توفیق ملاصدرا در تأسیس حکمت متعالیه شد، درک عمیق ایشان از معارف قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام بود. وی توان فلسفی خود را صرف درک عمیق این کلمات کرد و همین امر سبب شد که وی به اندیشه‌های جدیدی نیز دست یابد.

لذا برخی گمان کرده‌اند که وی از فلسفه خارج شده و به دفاع از دین که همان علم کلام باشد، پرداخت و یک الهیات دینی به وجود آورده است.

اما حقیقت این‌گونه نیست. ملاصدرا در مقام تبیین فلسفی مسائل در آنجا که در حال نوشتن کتاب فلسفی بود از قاعده فلسفه عدول نکرده و از آن تبعیت کرده است.

بحث فلسفی، آنگاه فلسفی است که پیرامون موجود بماهو موجود و شاخه‌های آن در فلسفه‌های مضاف باشد و با روش عقلی صورت گیرد، نه تجربی و یا استدلال براساس آیات قرآن کریم و روایات. ملاصدرا از این قاعده پیروی کرده است؛ یعنی درست است که وی الهامات و اشراقات عرفانی زیادی داشته و مفسر آیات و روایات بوده است، اما این الهام‌ها و تفسیرها در فلسفه وی تبدیل به استدلال شده و پذیرفته شده‌اند، نه اینکه صرفاً به عنوان یک الهام شهودی یا پیام قرآنی مورد استفاده قرار گرفته باشند.

بیان اصول فلسفی ملاصدرا

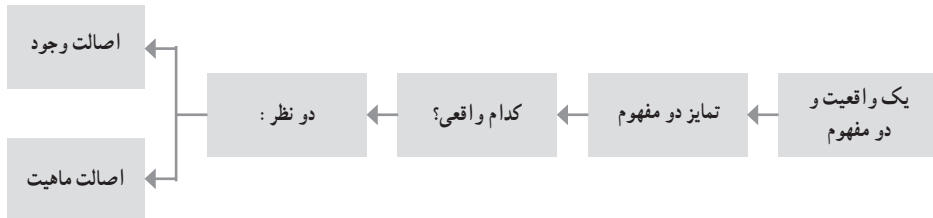
حکمت متعالیه دارای اصول بدیع و ابتکاری است که توسط ملاصدرا تبیین شده است که مهم‌ترین آن عبارت‌اند از :

اصالت وجود، تشکیک وجود در عین وحدت آن، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن روح، حرکت جوهری در عالم طبیعت، اتحاد عاقل و معقول و عقل و عالم و معلوم و علم. برای مطالعه بیشتر در این باره به کتاب‌های زیر مراجعه شود :

- الاسفار الاربعه، ملاصدرا، حسن زاده آملی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- شواهد الربوبیه، ملاصدرا، جواد مصلح، انتشارات سروش
- مبدأ و معاد، ملاصدرا، بنیاد حکمت اسلامی صدرا
- آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- شرح مبسوط و مختصر منظومه سبزواری، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- وحدت وجود در حکمت متعالیه، حسین سوزنچی، دانشگاه امام صادق علیه السلام
- صدرالمتألهین و حکمت متعالیه، سید حسین نصر، حسین سوزنچی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی
- مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، انتشارات فکر روز
- مفاتیح الغیب، صدرالمتألهین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- حرکت و زمان، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت صدرا
- حکمت متعالیه و تفکرات فلسفی معاصر، رضا اکبریان، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا
- درآمدی بر نظام حکمت صدرا، عبدالرسول عبودیت، انتشارات سمت

انجام فعالیت «تکمیل نمودار»

نموداری که در کتاب آمده، به صورت زیر تکمیل می‌شود :



انجام فعالیت «به‌کار ببندیم»

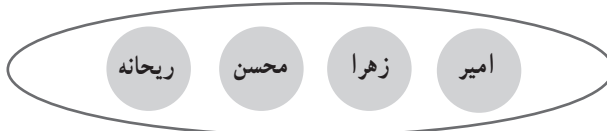
تمرین اول مربوط به ویژگی‌های سه مکتب فلسفی مشاء و اشراق و متعالیه است که باید توسط دانش‌آموزان نوشته شود. ویژگی مکتب مشاء، اشراق و فعالیت «ذکر تفاوت‌ها» در درس قبل بیان شد. ویژگی مکتب متعالیه نیز در همین درس توضیح داده شده است.

فلسفه مشاء	اشراق	حکمت متعالیه
تکیه بر استدلال محض پیوستگی تاریخی به فلسفه ارسطو توجه کمتر به سلوک معنوی و اشراق توجه به مفهوم و حقیقت «وجود»	توجه به سلوک معنوی در کنار استدلال توجه به حکمت ایران پیش از باستان توجه به مفهوم «نور»	تقویت ارتباط استدلال و اشراق استفاده از دو مفهوم «وجود» و «نور» توجه به فلسفه مشاء و اشراق استفاده از منبع وحی و قرآن کریم و کلمات معصومین و بهره‌مندی از عرفان اسلامی

تمرین دوم درباره نحوه نزدیکی حکمت مشاء و حکمت اشراق در حکمت متعالیه است. ملاصدرا هم مبانی حکمت مشاء را که از ابن‌سینا آموخته بود و بر محور «وجود» قرار داشت، صحیح می‌دانست و هم خود اهل سلوک معنوی و اشراقات و الهامات بود. او توانست حقیقت «وجود» را با معنای «نور» در فلسفه سهروردی نزدیک کند و نشان دهد که «وجود» و «ظهور» یکی است.

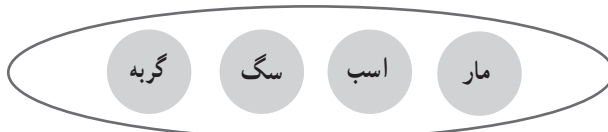
تمرین سوم ناظر بر یک سؤال دقیق است که نیازمند توضیح بیشتر و مفصل است و خوب است که همکاران عزیز بحث درباره «وحدت تشکیکی وجود» را که یکی از مهم‌ترین پایه‌های فلسفی ملاصدرا است، در آثاری که معرفی شده، بیشتر دنبال نمایند (به‌خصوص به کتاب شرح مبسوط منظومه شهید مطهری، جلد اول مراجعه نمایند).

تا قبل از ملاصدرا چندگونه وحدت شناخته شده بود. یک‌گونه آن، وحدت در نوع بود. در این قسم از وحدت، چند نفر از یک نوع، زیرعنوان نوع واحد قرار می‌گیرند و همه یک نوع به‌شمار می‌آیند. این افراد، به لحاظ حقیقت وجودی واحد نیستند، بلکه چند شخص هستند، چند وجود واقعی بیرونی دارند، خودشان چند واحد شخصی هستند اما تحت یک نوع قرار می‌گیرند و از این جهت یکی هستند.



انسان = وحدت نوعی

وحدت دیگر، وحدت در جنس است. در این قسم از وحدت، چند نوع که از یک جنس باشند، وحدت در جنس دارند، یعنی در یک جنس باهم مشترک‌اند و از یک جنس هستند. در اینجا هم روشن است که یک شخص حیوان در خارج نداریم. حتی یک شخص گربه یا سگ در خارج نداریم؛ در خارج، افراد گربه و سگ و اسب و مار داریم. همان‌طور که افراد انسان، یعنی امیر، زهرا، محسن و ریحانه در خارج داریم، نه چیزی به نام انسان که نه زهرا باشد، نه امیر و نه افراد دیگر.



حیوان = وحدت جنسی

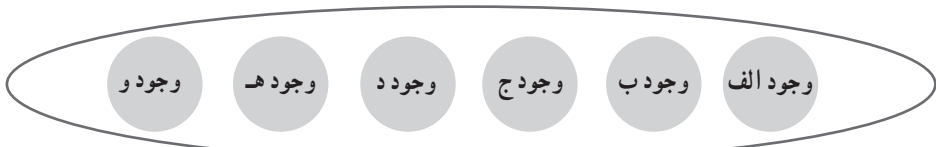
بعد از اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و روشن شدن این حقیقت که واقعیت خارجی، چیزی جز وجود نیست، بحث به این سمت رفت و این سؤال مطرح شد که آیا ما چند وجود در خارج داریم یا یک وجود؟ در اینجا سه نظر قابل طرح است:

۱ در خارج، فقط و فقط یک وجود است، آن هم وجود خدا؛ هیچ چیز دیگری وجود ندارد. هر چیزی را که به عنوان ظهور خدا و پرتو خدا و مانند آن فرض کنیم، همه در حدّ فرض و توهم است و واقعیت خارجی ندارد.

خدا

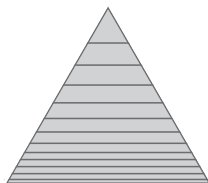
برخی از اهل تصوف چنین عقیده‌ای داشته‌اند و ملاصدرا این گروه را به شدت نقد می‌کند و توضیح می‌دهد که هرکس به وجدان خود، متوجه اشیا و موجوداتی غیر از خدا می‌شود و انسان نمی‌تواند این حقیقت وجدانی را انکار کند. (الاسفار الاربعه، ج اول، صص ۶۸ تا ۷۴)

۲ چون اصالت با وجود است، نه ماهیت و چون تکثر را در خارج مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که افراد مختلفی در خارج هستند، پس ما در خارج، اشخاص و افرادی از وجود داریم که با یکدیگر تفاوت ذاتی دارند و این وجودها کاملاً از هم جدا هستند.



تباین ذاتی موجودات

۳ ملاصدرا در اینجا نظر سومی را ارائه کرد و گفت که بنا بر اصالت وجود و اینکه واقعیت خارجی چیزی جز وجود نیست وجود هم یک حقیقت بیشتر نیست، پس واقعیت خارجی یک امر واحد و یک وجود است و یک شخص و فرد از وجود. اما این یک شخص و یک فرد از وجود، دارای مراتب است. به عبارت دیگر: وجود، یک نوع مانند انسان نیست که افرادی داشته باشد. خودش یک فرد است، خودش یک شخص است، اما مراتب دارد. وی نام این مراتب را ظهورات نامید. ظهورات، چیزی جدا از خود وجود نیست. رابطه ظهور است با حقیقت وجود، مانند رابطه دریا و موج دریاست. همان دریاست، همان ظهور دریاست. البته تصور و درک این سنخ از وحدت که ملاصدرا آن را «وحدت تشکیکی وجود» می‌نامد، نیازمند تأمل و دقت فراوان است.



وحدت در عین کثرت

منابع قابل استفاده در این درس

- ۱ شرح اصول کافی، ملاصدرا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۲ مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، انتشارات حکمت
- ۳ اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- ۴ شیعه، مجموعه مذاکرات هائری کرین با علامه طباطبایی، بوستان کتاب
- ۵ کلیات علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج اول، انتشارات صدرا
- ۶ بدایة الحکمه، علامه طباطبایی، ترجمه و شرح علی شیروانی، بوستان کتاب
- ۷ مهر تابان (یادنامه علامه طباطبایی) حسین تهرانی، انتشارات حکمت
- ۸ یادنامه استاد شهید مطهری، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
- ۹ سیری در زندگانی استاد مطهری، انتشارات صدرا
- ۱۰ تاریخ فلسفه اسلامی، زیر نظر سید حسین نصر، جلد ۴ و ۵.
- ۱۱ مقالات فلسفی، مجموعه آثار، جلد ۵، سیر فلسفه در اسلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا

هدف کلی

آشنایی با فلسفه معاصر ایران و فیلسوفان مطرح در این دوره

اهداف جزئی

- توجه به ورود تدریجی فلسفه‌های جدید به ایران
- آشنایی با افت فلسفه در ایران پس از صفویه، در عین ادامه تدریجی آن
- شناسایی فلاسفه برجسته عصر حاضر ایران

طراحی آموزشی درس

این درس، نگاهی گذرا به بزرگان فلسفه معاصر در ایران دارد و از میان این فیلسوفان، سه شخصیت، یعنی علامه طباطبایی، امام خمینی و استاد مطهری را معرفی می‌کند. بنابراین، درس دوازدهم بیشتر جنبه گزارش تاریخی دارد، اما در ضمن این گزارش، نکات برجسته‌ای از زندگی و روش سه فیلسوفی که در این درس بیشتر از آنها یاد شده را ذکر می‌کند.

محورهای اصلی درس

- بعد از افول حکومت صفویان، علوم مختلف و از جمله فلسفه تا حدود زیادی از رونق افتاد.
- از آغاز دوره معاصر تاکنون، آثار مکتوب فیلسوفان بزرگ غرب به زبان فارسی ترجمه شده است.
- بعد از گذر از دوره رکود و افول، با شروع تحولات فکری در آغاز مشروطه، جنب و جوشی نیز در فلسفه پیدا شد و بار دیگر بازار فلسفه رونق یافت.
- امام خمینی، فقیه، عارف و فیلسوفی بود که تلاش کرد فلسفه در حوزه علمیه قم رونق یابد و خود نیز سال‌های متمادی به تدریس فلسفه پرداخت.
- علامه طباطبایی بزرگ‌ترین شخصیت فلسفی معاصر است که هم نوآوری‌هایی در فلسفه اسلامی دارد و هم کتاب‌هایی در فلسفه تألیف کرد که به عنوان کتاب درسی فلسفه اسلامی در حوزه و دانشگاه تدریس می‌شود.
- استاد مرتضی مطهری شاگرد برجسته علامه طباطبایی و امام خمینی، توانست تدریس فلسفه اسلامی را گسترش دهد و با بحث‌های تطبیقی، جایگاه فلسفه اسلامی را در دوره معاصر تقویت نماید.

نکات آموزشی در مسیر تدریس

توضیحی درباره ورود فلسفه‌های جدید به ایران

در ابتدای درس با یادآوری دو جریان عقل‌گرا و تجربه‌گرا در تاریخ فلسفه غرب و ذکر نام برخی از فیلسوفان بزرگ غرب، مانند دکارت، هیوم، کانت و هگل، ورود فلسفه‌های اروپایی به ایران توضیح داده می‌شود و عوامل آن بیان می‌گردد. عوامل که می‌توان از آنها یاد کرد، عبارت‌اند از:

- ۱ آشنایی با زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی.
- ۲ مهاجرت برخی از افراد ایرانی به اروپا و تحصیل در رشته‌های علوم انسانی و فلسفه و بازگشت به ایران.
- ۳ ترجمه بسیاری از آثار فلسفی مربوط به فلاسفه اروپا.
- ۴ تأسیس دانشگاه‌ها به سبک جدید و ایجاد رشته فلسفه اروپایی در دانشگاه‌ها.
- ۵ آشنایی تخصصی برخی از استادان رشته فلسفه در دانشگاه‌ها با یک یا چند فیلسوف اروپایی.
- ۶ ورود جریان‌های سیاسی و اجتماعی غربی به ایران و احساس نیاز ایرانیان به شناخت بیشتر غرب.

انجام فعالیت «ذکر نمونه»

این فعالیت، می‌تواند میزان آشنایی دانش‌آموزان با جریان‌های فلسفی و اساتید فلسفه در داخل ایران را نشان دهد. از آغاز مشروطه که ورود اندیشه‌های غرب به ایران سرعت گرفت، مکاتب فلسفی هم وارد ایران شد و طرفدارانی پیدا کرد. یکی از مکاتبی که در چهل سال اول قرن چهارده در ایران رونق یافت، مکتب مارکسیسم بود. یکی از شخصیت‌های برجسته این مکتب در ایران دکتر تقی ارانی بود. بعدها، حزب توده هم که یک حزب مارکسیستی بود، در ایران تشکیل شد.

یکی از اساتید دانشگاه که نقش مهمی در توسعه مکتب اگزیستانسیالیسم در ایران داشت، دکتر احمد فردید، استاد دانشگاه تهران بود. وی به مفهوم غرب‌زدگی با تبیین فلسفی پرداخت و توجه اندیشمندان را به شرق و اندیشه‌های شرقی معطوف داشت. اندیشه‌های فلسفی دکارت، کانت، هگل و فیلسوفان جدید اروپایی، نیز در صد سال گذشته تاکنون، متخصصانی در دانشگاه‌ها داشته‌اند که اندیشه‌های آنان را تدریس و ترویج کرده‌اند.

توضیح درباره دو نکته

نکته اول درباره از رونق افتادن فلسفه بعد از افول صفویان است. با افول صفویان، تا سال‌ها یک حکومت سیاسی بادوام و قدرتمند شکل نگرفت. بعد از صفویان، نادرشاه افشار و افشاریه، سپس کریم‌خان زند و زندیه و سپس آغامحمدخان قاجار و قاجاریه و بالاخره، رضاشاه پهلوی و پسرش روی کار آمدند که در نهایت، منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد. این تحولات سیاسی تا قبل از نهضت مشروطه، مانع برقراری

یک فضای آرام برای رشد علوم و از جمله فلسفه می‌شد.

نکته دوم ورود فلسفه‌های اروپایی به ایران است. فلاسفه مسلمان، پس از قرن‌ها که فقط به نقد و بررسی نظرات فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان یونان می‌پرداختند، با فلسفه‌های جدید اروپایی آشنا شدند و سخنان جدیدی را در این فلسفه‌ها مشاهده کردند که تا آن روز سابقه نداشت. همین امر سبب شد که برخی از فیلسوفان مسلمان در پی آشنایی با فلسفه‌های اروپایی برآمدند و در حد تخصص در این فلسفه‌ها پیش رفتند. آشنایی با فلسفه‌های جدید، مسائل تازه‌ای را در مقابل فیلسوفان مسلمان قرار داد. آنها نیز ناچار شدند درباره این مسائل بیندیشند و نظرات خود را درباره آن مسائل بیان کنند. همین امر سبب باز شدن باب‌های جدیدی در فلسفه اسلامی شد.

ذکری از فیلسوفان این دوره

خوب است بعد از ذکر دو نکته، برخی از فیلسوفان این دوره معرفی شوند تا دانش‌آموزان با نام بزرگان فلسفی این دوره بیشتر آشنا شوند. استاد مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، فیلسوفان بزرگ ایران از ابتدای پیدایش فلسفه تا قبل از زمان خود را به صورت طبقه به طبقه و دوره به دوره نام می‌برد تا به طبقه و دوره قبل از خود می‌رسد. درباره هریک، چند خطی هم توضیح می‌دهد. آخرین طبقه، قبل از طبقه استادانش، طبقه سی و سوم است. در این طبقه، کسانی حضور دارند که برخی از آنها استاد علامه طباطبایی و امام خمینی بوده‌اند. نام حکما و فیلسوفان طبقه سی و دوم که استاد مطهری از آنها یاد می‌کند به قرار زیر است:

۱. فاضل خراسانی متوفی سال ۱۳۳۴ هـ. ق در مشهد.
۲. میرزا عسکری شهیدی مشهدی، معروف به آقا حکیم بزرگ، متوفی، ۱۳۵۵ هـ. ق در مشهد.
۳. آقا سیدحسین بادکوبه‌ای، استاد علامه طباطبایی است و علامه طباطبایی طبیعیات و الهیات شفا را نزد او آموخته است. ایشان در سال ۱۳۵۸ هـ. ق در نجف درگذشت.
۴. آقا میرزا محمدعلی شاه‌آبادی، استاد امام خمینی در عرفان و فلسفه. ایشان در سال ۱۳۶۹ هـ. ق در تهران درگذشت.
۵. آقا سیدعلی مجتهد کازرونی شیرازی، متوفی سال ۱۳۴۳.
۶. آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی اصفهانی، معروف به آقا شیخ محمد حکیم. ایشان استاد کسانی چون جلال‌الدین همایی بود. وی در سال ۱۳۵۵ هـ. ق درگذشت.
۷. حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی؛ ایشان استاد علامه طباطبایی در علم اصول بود و در سال ۱۳۶۱ هـ. ق درگذشت.
۸. آقا شیخ محمدتقی آملی که استاد فلسفه در تهران بود و در سال ۱۳۹۱ هـ. ق درگذشت.

- ۹ آقا میرزا مهدی آشتیانی که از اساتید بزرگ فلسفه در تهران بود و در سال ۱۳۷۰ ه. ق درگذشت.
- ۱۰ آقا میرزا احمد آشتیانی، متوفی ۱۳۹۵ ه. ق.
- ۱۱ میرزا طاهر تنکابنی، متوفی ۱۳۶۰ ه. ق.
- ۱۲ سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، استاد امام خمینی در شرح منظومه و قسمتی از اسفار، متوفی ۱۳۹۴ ه. ق.
- ۱۳ شیخ محمدحسین فاضل تونی، متوفی ۱۳۸۰ ه. ق.
- ۱۴ سید محمد کاظم عصار، متوفی ۱۳۹۴ ه. ق.
- استاد مطهری، بعد از ذکر نام فیلسوفان اسلامی، درباره سیر فلسفه در جهان اسلام نکاتی را متذکر می‌شود که خوب است به برخی از آن نکات توجه داشته باشیم :
- ۱ «از نیمه اول قرن سوم که تاریخ فلاسفه دوره اسلامی آغاز می‌شود تا پایان قرن چهارم «دوره ترجمه» است. در این دوره بسیاری از فیلسوفان، اهل ترجمه هم بوده‌اند و بسیاری از مترجمان هم بوده‌اند که در عین اینکه کار اصلی آنها ترجمه بوده، با فلسفه نیز آشنا بوده‌اند. البته مترجمانی هم بوده‌اند که فیلسوف نبوده‌اند و یا فیلسوفانی که مترجم نبوده‌اند. دوره ترجمه از دوره تألیف و تحقیق مجزا نیست: چنان نیست – آن‌چنان که بعضی گمان کرده‌اند – در دوره اسلامی یک قرن یا دو قرن منحصرأً به ترجمه مشغول بوده‌اند و بعدها افراد صاحب‌نظر که آنها را «فیلسوف» می‌نامیم ظهور کرده باشند، بلکه هم‌زمان با ترجمه‌های اولیه صاحب‌نظری کم‌نظیر به نام یعقوب بن اسحاق کندی پیدا شد. او فیلسوفانی تربیت کرده و سبب شد که این رشته ادامه یابد. کندی با مترجمانی از قبیل حنین بن اسحاق عبادی و عبدالملک حمصی هم عصر است و بر بسیاری از مترجمین از قبیل ثابت بن قره و غیره تقدم زمانی دارد.
- ۲ مترجمین غالباً یهودی و یا مسیحی یا صابئی بوده‌اند. کمتر مترجم مسلمان در میان آنها می‌یابیم، همچنان که مترجم زردشتی هم پیدا نمی‌شود. از میان مترجمان تنها عبدالله بن مقفع است که احتمالاً می‌توان گفت زردشتی بوده است ولی او هم زردشتی نبوده، مانوی بوده و به‌علاوه بعد مسلمان شد. ولی فیلسوفان و صاحب‌نظران این دوره که از خود اندیشه‌ای داشته‌اند همه مسلمانند؛ ما حتی یک فیلسوف صاحب‌نظر غیرمسلمان پیدا نمی‌کنیم و این خود از نظر تحلیل علمی و جامعه‌شناسی قابل مطالعه است.
- ۳ در دوره بعد از دوره ترجمه تا قرن ششم و هفتم و تا اندازه‌ای در دوره ترجمه، اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه ضمن اینکه فیلسوف‌اند در فن پزشکی مهارت دارند، همچنان که بوعلی هم فیلسوف است و هم پزشک، در بسیاری از آنها پزشکی بر فلسفه غلبه دارد.
- [در] این دوره که دوره «فیلسوف پزشکی» است، مسلمان و یهودی و مسیحی شرکت دارند. از صابئیان در این دوره برخلاف دوره ترجمه خبری نیست. در این دوره ما به پزشکان بلندقدر مسیحی یا یهودی زیاد برمی‌خوریم که ضمناً فیلسوف هم هستند ولی به فیلسوف بلندقدری از یهودیان یا مسیحیان بر نمی‌خوریم. مثلاً ابوالفرج بن الطیب که معاصر ابن‌سیناست، از نظر پزشکی در مرتبه‌ای است که ابن‌سینا او را

می‌ستاید ولی در فلسفه به هیچ وجه مورد توجه ابن‌سینا و غیر ابن‌سینا نبوده است. ابوالبرکات بغدادی و حتی ابوالخیر حسن بن سوار می‌توانند استثنایی از این جهت به‌شمار روند زیرا ابوالبرکات یک فیلسوف صاحب‌نظر یهودی بود و ابوالخیر یک فیلسوف مسیحی، ولی چنان‌که می‌دانیم این دو نیز بر دین اولی باقی نماندند و هر دو آخر کار مسلمان شدند. این آمارها می‌تواند موضوع مطالعه جالبی از نظر جامعه‌شناسی باشد که مثلاً در طبقه «مترجمان فیلسوف و فیلسوفان مترجم» فیلسوفان صاحب‌نظر همه مسلمانند و یا در طبقه «پزشکان فیلسوف و فیلسوفان پزشک» فیلسوفان صاحب‌نظر همه مسلمانند و غیرمسلمانان با اینکه پزشکان بسیار عالی‌قدر دارند، فیلسوف صاحب‌نظر ندارند. این دلیل این است که روح اسلامی با تعقلات فلسفی از سایر روح‌های حاکم بر مذاهب دیگر سازگارتر است.

از همه جالب‌تر اینکه در طول تاریخ تقریباً دوازده قرن فیلسوف و پزشکی دوره اسلامی، نه به یک فیلسوف زردشتی برمی‌خوریم و نه به یک پزشک زردشتی (و ظاهراً از این قبیل است جمع ریاضیدانان). بدیهی است که همچنان که یهودیان و مسیحیان می‌توانسته‌اند در این نهضت علمی و فرهنگی و فلسفی شرکت کنند و سهیم باشند، زردشتیان هم می‌توانستند شرکت کنند ولی شرکت نکرده‌اند، همچنان که در دوران قبل از اسلام هم شرکتی در فرهنگ جهانی نداشته‌اند. در دوران قبل از اسلام، ایرانیانی که مشعل دار علم و فرهنگ بوده‌اند، مسیحی و یا یهودی و یا صابئی بوده‌اند و همان‌ها هستند که دانشگاه جندی‌شاپور را اداره می‌کرده‌اند.

در دوره اسلامی در میان فلاسفه تنها بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی است که زردشتی بود ولی او هم بعد مسلمان شد، و در میان پزشکان تنها علی بن عباس اهوازی معروف به ابن‌المجوسی است که پزشک عالی‌قدری است، ولی او هم، هم‌چنانکه ادوارد براون در طب اسلامی و دیگران گفته‌اند و بعلاوه نامش گواهی می‌دهد، نیاکانش زردشتی بوده‌اند نه خودش.

حقیقت این است که روح زردشتی‌گری به‌صورتی بوده (یا درآورده بودند) که به هیچ وجه با علم و فلسفه سازگار نبوده و اگر احیاناً افرادی زنجیر را پاره می‌کرده‌اند و به علوم می‌گراییده‌اند، زردشتی‌گری را بدرود می‌گفته‌اند.

۴ در میان فلاسفه مسلمان، اکثریت با فلاسفه شیعه است. فلاسفه غیرشیعی به استثنای فیلسوفان اندلس که از محیط و اندیشه تشیع دور بوده‌اند، اکثریت قریب به اتفاق تمایل شیعی دارند. این نیز می‌تواند دلیل بر مطلبی باشد و آن اینکه عقل شیعی از اول عقل فلسفی بوده است. ما در کتاب سیری در نهج البلاغه درباره این مطلب بحث کرده‌ایم.^۱ بحث بیشتر فرصت بیشتری می‌خواهد.

۵ ایرانیان در بخش فلسفه و حکمت - از مجموعه فرهنگ اسلامی که ایرانی و غیرایرانی در آن شرکت داشته‌اند - نسبت به غیرایرانیان اکثریت قاطع دارند. خصوصاً در قرون متأخرتر یعنی از دوره مغول به

بعد و بالاخص از قرن دهم به بعد که ایران یکسره شیعه می‌شود. فلسفه اسلامی مختص ایران است. ایرانیان فلسفه اسلامی را آغاز نکردند - اولین فیلسوف اسلامی عرب است - ولی پس از آشنایی با فلسفه، بیش از هر قوم دیگر به آن چسبیدند. به عقیده ما این جهت دو ریشه دارد: یکی اینکه عقلیت ایرانی علیرغم ممانعت‌های زرتشتی قبل از اسلام، عقلیت فلسفی است. دیگر نفوذ تشیع در ایران است. اگر از فلاسفه ایرانی که از نظر نژاد، عرب یا ترک یا نژاد دیگرند صرف نظر کنیم از قبیل فخرالدین رازی، جلال‌الدین دوانی، صدرالدین دشتکی، غیاث‌الدین دشتکی و عده دیگر، فلاسفه غیرایرانی به نسبت بسیار اندک اند. فلاسفه غیرایرانی یا غیرمسلمان‌اند و آنها گروهی از پزشکان فیلسوف مصر و شام و اندلس و غیره‌اند و یا مسلمانان غیرایرانی‌اند از قبیل ابن هیثم بصری مصری، ابوالبرکات بغدادی، علی بن رضوان مصری، کندی، ابن رشد، ابن طفیل، ابن السائغ، قطب‌الدین مصری، کمال‌الدین یونس موصلی و احتمالاً فارابی که عددشان زیاد نیست.

۶ مرکز تعلیم و تعلم فلسفه قبل از ابن سینا بغداد بود. ابن سینا مرکزیت را به ایران منتقل کرد. ابن سینا اساساً به بغداد نرفت، بلکه او در فلسفه استاد نداشته است. اندکی منطق پیش استاد خوانده است. نبوغ و شهرت ابن سینا، از اطراف و اکناف طالبان حکمت را به سوی او و مطالعه کتبش کشانید. کتاب‌هایش ناسخ کتب پیشینیان شد. اساتید کتاب‌های او فقط در ایران پیدا می‌شدند و از ایران به خارج ایران گسترش پیدا کرد. با نفوذ اندیشه‌های ابن سینا و بی‌رقیب بودن کتاب‌هایش و ایرانی بودن شاگردانش که متخصصان آن کتب بودند، بغداد از مرکزیت افتاد. البته در بغداد کتب فلسفه و از آن جمله کتب ابن سینا تدریس می‌شد ولی دیگر آن مرکزیت پیش را نداشت.

بعدها وسیله ابوالعباس لوکری شاگرد شاگرد ابن سینا، حوزه فلسفه - که در زمان ابن سینا قسمت‌های مرکزی و احیاناً جنوبی ایران بود - تا خراسان گسترش یافت.

۷ با آمدن مغول از یک طرف و حملات امثال غزالی از طرف دیگر، بساط فلسفه از غیر ایران کم و بیش برچیده شد. در ایران شعله کمی باقی بود، ولی تدریجاً همین شعله ضعیف روبه قوت نهاد. این کار بیشتر در حوزه فارس صورت گرفت. با طلوع دولت صفویه و نهضت جدید علمی و فلسفی در اصفهان، بار دیگر به وسیله میرداماد و صدرالمতألهین فلسفه رونق جدیدی یافت.

۸ از زمان صفویه به این طرف که فلسفه اسلامی در انحصار شیعیان ایرانی قرار می‌گیرد، همه نواحی ایران به نسبت متساوی سهم نیستند.

بعضی منطقه‌ها با اینکه در علوم نقلی سهم قابل توجهی دارند، در علوم عقلی یا سهمی ندارند و یا سهم قابل توجهی ندارند. خوزستان با اینکه در ادب و حدیث و فقهات سهم مهمی دارد، در فلسفه و حکمت و علوم عقلی سهمی ندارد، همچنین استان سیستان و بلوچستان، ابوسلیمان منطقی سجستانی را باید یک استثنا در منطقه سیستان شمرد. بعضی استان‌ها سهم اندکی دارند مثل آذربایجان

از آذربایجان بهمنیار، شمس‌الدین خسروشاهی، ملارجعلی، ملاحسین اردبیلی و آقاعلی حکیم زنوزی و در عصر ما علامه طباطبایی را باید نام برد. ولی بعضی دیگر از ایالات و استان‌های ایران سهم بیشتری دارند از قبیل خراسان، اصفهان، فارس و

آنچه ممکن است غیرمنتظره تلقی شود این است که بیشترین سهم را در علوم عقلی از زمان میرداماد تا عصر ما، شمال ایران یعنی گیلان و مازندران و گرگان دارد. در حدود سی نفر از معاریف اساتید فلسفه از این ناحیه‌اند و در میان آنها فیلسوفان بسیار بزرگ و نامداری وجود دارند از قبیل میرداماد، ملا اسماعیل خواجه‌ی، آقامحمد پیدآبادی، ملاعلی نوری، میرفندرسکی، عبدالرزاق لاهیجی، ملامحمدجعفر لنگرودی و غیره. این گروه اگرچه مرکز تحصیل یا تدریسشان، اصفهان بوده است، ولی خودشان از شمال ایران‌اند.

۹ طبقات فلاسفه به ترتیبی که ما به‌دست آورده‌ایم، یک سلسله منظم و مرتب و بدون وقفه است و نشانه یک فرهنگ مستمر است، همچنان که نظیر آن را در فقه و حدیث و عرفان و ادبیات و حتی ریاضیات می‌توانیم ارائه دهیم.

از نظر استاد و شاگردی، فقط در دو نقطه است که به نقطه مجهول می‌رسیم: یکی در ملا اسماعیل خواجه‌ی که زمانش مقارن با فتنه افغان است؛ نه خودش و نه دیگران (در حدودی که ما به‌دست آورده‌ایم) از اساتید او یاد نکرده‌اند و دیگر در فخرالدین سماکی استاد میرداماد است که اساتید او را نمی‌شناسیم.

البته در این دو نقطه وقفه‌ای پیدا نشده است، تسلسل استاد و شاگرد به‌هم نخورده است بلکه فعلاً بر ما مجهول است، شاید بعدها به‌دست آید. اگر از این دو نقطه مجهول صرف نظر کنیم، می‌توانیم سلسله اساتید خود را تا بوعلی مشخص کنیم و اگر شیخ‌بهای را به‌عنوان استاد فلسفه بپذیریم، یکی از دو نقطه ابهام برطرف می‌شود؛ یعنی از طریق شیخ‌بهای و استادش ملاعبدالله یزدی - نه از طریق میرداماد - تا بوعلی سلسله استاد و شاگردی مشخص است.

بوعلی شخصاً وضع دیگری دارد. او اساساً استاد فلسفه نداشته است: استفاده‌اش صرفاً از کتب دیگران بوده است.

۱۰ نه‌تنها بوعلی در فلسفه استاد نداشته است و با مطالعه کتب دیگران فیلسوف شده است، فارابی و الکندی - که دو سر سلسله دیگر هستند - نیز استاد فلسفه نداشته‌اند.

تاریخ از هیچ فیلسوفی به‌عنوان استاد الکندی یاد نمی‌کند. بلکه اساساً در آن وقت فیلسوفی در محیط الکندی وجود نداشته است، لهذا فیلسوفی الکندی از شخص خودش آغاز می‌شود. فارابی نیز فقط منطق را نزد استاد (یوحنا بن حیلان) خوانده است. قبلاً گفتیم اینکه می‌گویند فارابی شاگرد ابوبشر متی بوده است اساساً درستی ندارد.

علی‌هذا مسلمین از نظر کتب فلسفی مدیون و رهین غیرمسلمانان‌اند، نه از نظر معلم فلسفه.

توضیح درباره امام خمینی علیه السلام

از آنجا که دانش‌آموزان، امام خمینی علیه السلام را بیشتر به عنوان یک شخصیت سیاسی و یا به عنوان یک فقیه می‌شناسند، خوب است که شخصیت فلسفی و نیز عرفانی ایشان برای دانش‌آموزان توضیح داده شود. امام خمینی، همان‌طور که در عرصه اجتماعی و سیاست با شجاعت وارد شد و حصارها را شکست، در عرصه فلسفه نیز همین‌گونه عمل کرد. ایشان در زمانی درس فلسفه را در حوزه عملیه قم آغاز کرد و سال‌ها تدریس نمود که جو حاکم بر حوزه با فلسفه مخالف بود و بیشتر علما در شأن یک فقیه نمی‌دانستند که فلسفه تدریس کند. ایشان تدریس فلسفه را سال‌ها قبل از علامه طباطبایی در قم آغاز کرد و با آمدن علامه به قم، دوره تدریس ایشان به آخر رسیده بود.

جو ضد فلسفه چنان حاکم بود که گروهی، هرچند اندک، اما با نفوذ در حوزه، تدریس فلسفه را حرام می‌دانستند و مدرس فلسفه را تحقیر می‌کردند. امام خمینی خود درباره آن جو می‌گویند که اگر فرزند من از ظرف آب در مدرسه فیضیه یا حرم حضرت معصومه آب می‌نوشید، اگر آن گروه باخبر می‌شدند، ظرفی را که فرزند من در آن آب خورده بود، طاهر می‌کردند و بعد با آن ظرف آب می‌نوشیدند. اما امام خمینی با قدرت روحی و شجاعت خود در برابر این جو ایستاد و سال‌های متمادی به تدریس فلسفه پرداخت. لذا می‌توان گفت که امام خمینی تا حدود زیادی زمینه را برای تدریس علامه طباطبایی فراهم کرد. البته علامه هم با همین جو سخت‌گیرانه مواجه بود و ایشان هم استقامت ورزید تا توانست بر آن جو غلبه کند و درس فلسفه رونق یابد.

توضیح درباره «برای مطالعه»

این قسمت با اینکه برای مطالعه است، اما خوب است که یک بار در کلاس مطرح شود و بندهای ۱ تا ۵ توضیح داده شود.

این قسمت درباره سؤالی است که در این سال‌ها، به‌خصوص در محیط‌های دانشگاهی مطرح شده و اذهان را به خود مشغول کرده است. با توجه به اینکه هم سؤال و هم پاسخ در کتاب درسی آمده، از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

بیان شخصیت فلسفی علامه طباطبایی علیه السلام

با توجه به اینکه علامه طباطبایی مؤثرترین و مطرح‌ترین فیلسوف اسلامی در زمان ماست و همچنان هم به عنوان محور فلسفه اسلامی شناخته می‌شود و شاگردان برجسته وی کرسی درس فلسفه اسلامی را در حوزه‌های علمیه و مراکز فلسفی برعهده دارند، خوب است که با تفصیل بیشتری درباره وی سخن گفته شود.

خوشبختانه علامه طباطبایی یک «خود نوشته» درباره بخشی از زندگی خود دارد که حاوی نکات آموزنده تربیتی و اخلاقی است و ما آن را در اینجا می‌آوریم:

«نویسنده، محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه سال هزار و دویست و هشتاد و یک شمسی در تبریز در میان یک خانواده علمی به وجود آمده‌ام. در سن پنج سالگی مادر را و در سن نه سالگی پدر را از دست دادم و به مناسبت اینکه کم و بیش مایه معاش داشتیم سرپرست ما (وصی پدر) وضع زندگی ما (من و برادر کوچک تر از خودم را که داشتیم) به هم نزد و تحت مراقبت و پرستاری یک نفر خادم و یک نفر خادمه قرار گرفتیم. کمی پس از درگذشت پدر به مکتب و پس از چندی به مدرسه فرستاده شدیم و بالاخره به دست معلم خصوصی که به خانه می آمد سپرده گشتیم و به این ترتیب تقریباً مدت شش سال مشغول فراگرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی بودیم.

آن روزها تحصیلات ابتدایی برنامه معینی نداشت. همین قدر به یاد دارم که در فاصله میان ۱۲۹۶-۱۲۹۰ که مشغول بودم قرآن کریم را که معمولاً پیش از هر چیز دیگر خوانده می شد و کتاب گلستان و بوستان سعدی و نصاب و اخلاق مصور و انوار سهیلی و تاریخ معجم و منشآت امیرنظام و ارشاد الحساب را خواندم.

سال ۱۲۹۷ وارد رشته های علوم دینی و عربیه شدم و تا سال ۱۳۰۴ به قرائت متون سرگرم بودم. در ظرف همین هفت سال در علم صرف کتاب امثله و صرف میر و تصریف و در نحو کتاب عوامل و نمودج و صمدیه و سیوطی و جامی و مغنی و در بیان کتاب مطول و در فقه کتاب شرح لمعه و مکاسب و در اصول کتاب معالم و قوانین و رسائله و کفایه و در منطق کبری و حاشیه و شرح شمسیه و در فلسفه کتاب شرح اشارات و در کلام کتاب کشف المراد را خواندم و به همین ترتیب دروس متن (در غیر فلسفه و عرفان) خاتمه یافت.

سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه نجف گردیدم و به مجلس درس مرحوم آیت الله آقای شیخ محمدحسین اصفهانی حاضر شده یک دوره خارج اصول که تقریباً شش سال طول کشید و چهار سال نیز خارج فقه معظم له درک نمودم و همچنین هشت سال در خارج فقه مرحوم آیت الله نائینی و یک دوره خارج اصول معظم حضور یافتم و کمی نیز به خارج فقه مرحوم آیت الله آقای سیدابوالحسن اصفهانی رفتم. کلیات علم رجال را نیز پیش مرحوم آیت الله حجت کوه کمری رفتم.

در فلسفه نیز به درس حکیم و فیلسوف معروف وقت مرحوم آقا سیدحسین بادکوبی موفق شدم. در ظرف شش سال که پیش معظم له تلمذ می کردم منظومه سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و کتاب اثولوجیا و تمهید ابن ترکه و اخلاق ابن مسکویه را خواندم.

مرحوم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت نویسنده داشت برای اینکه مرا به طرز تفکر برهانی آشنا ساخته به ذوق فلسفی تقویت بخشید امر فرمود که به تعلیم ریاضیات پردازم. در امتثال امر معظم له به درس مرحوم آقا سیدابوالقاسم خوانساری که ریاضیدان زبردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی و یک دوره هندسه مسطحه و فضایی و جبر استدلالی از معظم له فراگرفتم.

سال ۱۳۱۴ در اثر اختلال وضع معاش ناگزیر به مراجعت شده به زادگاه اصلی خود (تبریز) برگشتم و ده سال و خورده ای در آن سامان به سر بردم که حقاً باید این را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم. زیرا در اثر گرفتاری ضروری به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش (که از مجرای فلاح بود) از تدریس و

تفکر علمی (جز مقداری بسیار ناچیز) باز مانده بودم و پیوسته با یک شکنجهٔ درونی به سر می‌بردم. در سال ۱۳۲۵ از سر و سامان خود چشم پوشیده زادگاه اصلی را ترک گفتم و متوجه حوزهٔ قم گردیده بساط زندگی را در این شهر گستردم و دوباره اشتغالات علمی را از سر گرفتم و تاکنون که اوایل سال ۱۳۴۱ می‌باشد روزگار خود را در این سامان می‌گذرانم.

البته هر کسی حسب حال خود در زندگی خود خوشی و تلخی و زشت و زیبایی‌هایی دیده و خاطره‌هایی دارد. من نیز به نوبهٔ خود و خاصه از این نظر که بیشتر دورهٔ زندگانی خود را با تیمی یا غربت یا مفارقت دوستان یا انقطاع وسایل و تهیدستی و گرفتاری‌های دیگر گذرانیده‌ام، در مسیر زندگی با فراز و نشیب‌های گوناگون روبه‌رو شده در محیط‌های رنگارنگ قرار گرفته‌ام. ولی پیوسته حس می‌کردم که دست ناپیدایی مرا از هر پرتگاه خطرناک نجات می‌دهد و جاذبهٔ مرموزی از میان هزارها مانع بیرون کشیده به سوی مقصد هدایت می‌کند. من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم علاقهٔ زیادی به ادامهٔ تحصیل نداشتم و از این روی هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن یکباره عنایت خدایی دامن گیرم شده عوضم کرد. و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم. به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال طول کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث در برابر چشمم می‌پنداشتم. بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برچیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد (و به‌ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذرانیدم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد با هر خودکشی بود حل می‌نمودم و وقتی که به درس حضور می‌یافتم از آنچه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس پیش استاد نبردم»^۱

انجام فعالیت «تطبیق و مقایسه»

این فعالیت به منظور تأمل بیشتر دانش‌آموزان و شناخت عمیق‌تر آنان نسبت به امام خمینی و علامه طباطبایی طراحی شده است. از جمله ویژگی‌های مشترک این دو شخصیت عبارت‌اند از: ۱- تخصص در علوم اسلامی از جمله فلسفه، ۲- تدریس فلسفه در شرایط سخت، ۳- صدراپی بودن هر دو فیلسوف، ۴- داشتن شاگردان مشترک، مانند استاد مطهری، آیت‌الله جوادی، دکتر بهشتی، استاد مصباح یزدی، ۵- مواجهه با فلسفه‌های جدید و فرهنگ جدید.

دربارهٔ استاد مطهری رحمته الله علیه

استاد مطهری که شاگرد دو فیلسوف معرفی شده در صفحات قبل، یعنی امام خمینی و علامه طباطبایی است، به دلیل سخنرانی‌ها و آثاری که دارد، همچنان برای ما شناخته شده است. اما دانش‌آموزان، کمتر با شخصیت فلسفی وی آشنایی دارند.

استاد مطهری نیز یک «خودنوشته» ای دارند که در مقدمهٔ کتاب «علل گرایش به مادیگری» به چاپ رسیده است. بخشی از این خودنوشته در قسمت «برای مطالعه» آمده است.

محور بحث ما دربارهٔ استاد مطهری، معرفی ایشان به‌عنوان کسی است که دارای یک نظام فکری و عملی جامع است و این نظام فکری و عملی را در آثار خود نشان داده است. شایسته است که این نظام فکری و عملی به دانش‌آموزان معرفی شود تا بتواند نقش الگویی برای آنان داشته باشد.

انجام فعالیت «خودآزمایی»

این فعالیت، بدان جهت مطرح گردیده که هر دانش‌آموزی بکوشد شناخت درستی از خود به‌دست آورد و بداند که آیا یک اندیشهٔ نظام‌مند دارد یا نه. البته افرادی که در این سنین قرار دارند و در حال تحول و شکل‌گیری شخصیت هستند، ممکن است رفتارهای متناقض از آنها صادر شود. تلاش ما معلمان این است که بتوانیم به شکل‌گیری درست نظام فکری و عملی آنان کمک کنیم، البته با استفاده از رویکرد عقلانی و منطقی و استدلال. متأسفانه برخی از افراد تا پایان عمر هم صاحب یک نظام فکری و عملی نمی‌شوند و به همین جهت در بسیاری از حوادث دچار سردرگمی و تصمیم‌گیری‌های غلط و نادرست می‌گردند.

انجام فعالیت ذکر نمونه (۱)

در این فعالیت نشان داده می‌شود که «عدالت» در اندیشهٔ استاد مطهری و نظام فکری وی جایگاه دقیق و درستی دارد و در همهٔ قسمت‌های اندیشهٔ وی در جایگاه مناسب خود قرار گرفته است. در اینجا عبارتی از وی دربارهٔ عدالت آمده و از دانش‌آموزان درخواست شده که هر بخش از عبارت مربوط به کدام شاخه از شاخه‌های نظام فکری استاد مطهری است. این عبارت چنین است:

فلسفهٔ دین	در قرآن، از توحید گرفته تا معاد
فلسفهٔ دین و فلسفهٔ سیاست	از نبوت تا امامت و زعامت،
انسان‌شناسی فلسفی و فلسفهٔ اخلاق	و از آرمان‌های فردی
فلسفهٔ اجتماع	تا هدف‌های اجتماعی

همه بر محور عدل استوار شده است.

عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش شکل خاصی می‌دهد و به عبارت دیگر یک جهان‌بینی است.

هستی‌شناسی، فلسفه دین

آنجا که به نبوت و تشریح و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است.

فلسفه دین و فلسفه فقه

آنجا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود، یک «شایستگی» است،

فلسفه سیاست و حکمرانی

آنجا که پای اخلاق به میان می‌آید، «آرامی انسانی» است،

انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه اخلاق

و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود، یک «مسئولیت» است.

فلسفه اجتماع

انجام فعالیت ذکر نمونه (۲)

این فعالیت برای آشنایی دانش‌آموزان با آثار متنوع استاد مطهری می‌باشد، آثاری که می‌تواند دانش‌آموزان را در رسیدن به یک نظام فکری و عملی عقلانی کمک کند و آنان را در رسیدن به یک دینداری عاقلانه و عارفانه یاری نماید.

در این فعالیت، نام برخی از کتاب‌های استاد مطهری ذکر شده و دانش‌آموزان باید آنها را در سه دسته‌بندی «فلسفی»، «میانی» و «مسائل جاری» قرار دهند.

منظور از دسته «میانی» کتاب‌هایی است که به نحو تخصصی، فلسفه محض نیستند که مثلاً درباره وجود و معرفت‌شناسی و وجوب و امکان و علیت و اتحاد عاقل و معقول و نظایر آن باشند. اما بحثی که استاد مطهری در آن کتاب‌ها ارائه کرده، رنگ فلسفی دارد، مانند کتاب «انسان و سرنوشت».

دسته‌بندی

کتاب‌های فلسفی محض	حرکت و زمان، فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق، مقالات فلسفی، درس‌های کتاب شفای ابن‌سینا، شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری
کتاب‌های میانی	انسان و سرنوشت، عدل الهی، تکامل اجتماعی انسان، نظام اقتصادی اسلام، انسان کامل، فطرت، انسان و ایمان
کتاب‌های مربوط به مسائل جاری	سیره نبوی، خدا در زندگی انسان، هدف زندگی، خدمات متقابل اسلام و ایران، نظام حقوق زن در اسلام، اخلاق جنسی، داستان راستان، حق و باطل، تعلیم و تربیت در اسلام



مطلبان محترم و صاحب نظران کرامی می‌توانند نظر اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از

طریق نامه به نشانی تهران- صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴- گروه دسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

ارسال نمایند. talif@talif.sch.ir

دفتر تالیف کتاب های دسی عمومی و متوسط نظری